کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب جنگ نظم و نثر

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۳۹۰

شمارهٔ ثبت کتاب

۲۰۸۵۵۰

10

۱۷۳۹۰/۲۰۸۵۵۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب جنگ نظم و نثر

مؤلف

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۷۳۹۰

۱۷۳۹۰/۲۰۸۵۵۰

بسم الله الرحمن الرحيم ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم

آرایش نواهه سخنانی رنگین نشان نگارخت شاهد جواهر حمد و سپاس حضرت قادری است
که بیک اشاره امر کن چنین هزار عالم مختلف الطبایع ملک و ملکوت را از کتم عدم
بفضای وجود جلوه نمود از آن الا فرموده و پیرایش عروس ابکار نگارین بمضمون
فضاحت دثار بظواهر نگریها سوی جناب خالقیکه مصدوقه انا عند ظن عبدی
خلیفه حضرت ابوالبشر را از بهر مخلوقات برگزیده مخاطب بخطاب خلافت جویش نمود
مشت خاک طینت آن را بفجوای خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا
بید قدرت کاملة تخمیر کرد و قصر وجود آن نزاع مضمون لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم بمعیار حکمت بالغه در بهترین نشکا بجلیه تعمیر در آورد و روشن بوادان
کتابات اخریش را منطوقه نرعرف نفسه فقد عرف ربه از مطالعه نسخه جامعه
نفس ناطقه معرف خویش هدایت فرمود و نظاره کنان نواهه کثرت صفات شا
عدالی ان الله علی ادم علی صورته از نمره بدایع مستدیع خلقت بشر بیمان گا
وصه کرده ذات دلالت پرتوی از جناب جمال بیمثال خویش بموجب المؤمن
مرات المؤمن از مطالعه جبهه ماه وشان محسن برمنظر عیون موصوفان مؤمن
انداخت و مرایای قلوب بندگان خاص را که اصداف لالی معارف و نواهین
نفوذ عوارف اند بموجب لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن خلقت

خاص خود ساخت نعم ما قال المولوی فی المثنوی گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست در زمین آسمان عرش نیز نگنجم این یقین دان
ای عزیز در دل مومن بگنجم اعجب کز مراجوئی در آن دلها طلب و در تعریف
جوهر عقل کما دلکلیف تحصیل دانش جزئی از مصداق معنی لفظ روح بحسب
و عقل مصور دانی مبین مضمون عبارت حضرت شمس و ریگ خرد انکه از خوی
حدیث نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند و العقل دلیله محقق شه که عقل دلیل و راه نمای
مومن است چه در هر امری او را مشیر و مومن است و در تعریف این جوهر لطیف
انحای و معنوی او با ذات کامل الصفات مستجمع الحسنات و وجود ذی جود شریف
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله کافیه بلیغه وافی بالمرام عبارات

محصله این احادیث شریفه که اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم بر صحت
آن انحای معنوی و ظهور آن معنی لطیف دلیل واضح و برهان لائح اند
محصله الظاهر این حدیث متین را چنین مطابق نادرین فرموده اند که
چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اول جوهریست که بقبول فیض
وجود اول از حضرت منفیض الجود و تعقل ذات و صفات خود نمود
لهذا او را عقل گفته اند و همچنین چون اول واسطه ایست در عبور انوار
میانه حق و خلق که از حق استفاضه و استفاده و بخلق ان نشئه

افاده عمزده لهذا او را اخلم خوانند وچون ظهور اشیا اثری از وجود ذات
که لولاک لما خلقت الافلاک ثمر احمد که شه هر دو لولاک آمد جانست
کز الهیش تن پاک آمد بکوی نجوی عمه در و تنگ شش لولاک لما خلقت
الافلاک آمد او را نور فرمودند پس در حقیقت شاهد یکمعنیست که بلباس
صورت مختلفه جلوه نموده غرض من در اخبار وارد شده است که عقل نوریست
در بدن که بروشنائی آن حق را از باطل فرق میتوان کرد مثنوی
آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست صیقل
عقلت بدان داد است حق که بدو روشن شود دلرا ورق جهد
کن تا پر عقل و دین شوی تا چه عقل کل باطن بین شوی پس عاقل کسیست
که باید که این نور نیک را از زید و حق را از باطل تمیز و ملاحظه آلاء
و نعماء نامتناهی و آثار و صفات الهی و بوجودی خویش بلکه جمیع ممکنات
نیز نموده امر و نواهی شرع شریف را که عقل مستقیم برمنافع و مضار
آن حاکم است مطیع و منقاد باشد که اجر و ثواب افضل و اعمال
مفروضه وسنده بقدر عقل صاحب او داده میشود و مصداق اینمقال
حکایتیست که در بعضی تالیفات ارباب کمال بنظر قاصر رسیده و خلاصه
مضمون آن فرجب باین عبارت است که در ایام سابقه عابدی گوشه
گیر بود که قطع از مراسم عبادت نمی آسود و در مرغزاری از معموره
دور منهای گزیده باخلق آمد و شد نمینمود و آنجا دائم او عبادت

خالق فرد و مونس بی شبه او سوز و گریه و آه و درد از کثرت صیام در لیالی
و ایام لوازم بندگی اخراشته و از زیادتی رکوع قامت الف استقامت
را دال انگاشته ماه بدر پیش بینش از افراط سجود کلف بهم رسانیده
و کاسه مدور زانویش از کثرت خضوع و مسکن بگفش تکول کرده آب زلال
اشکش پیوسته از چشمه چشم جویان بذرقه و شعله جان گداز آهش
از شور سینه بگذشته گردون صعود کرده ای صبا روزی یکی از ملایکه مقربان
را بامنی گذر افتاد و بر عذار شاهد عبادت جا آن عابد شش نظر باخویش
ماند بشه نمود که این عابد را در درگاه حضرت معبود زیاده
منزلتی خواهد بود چون بعد از استدعا و اجابت دعا بر اجر و ثواب
و مرتبه و مقام او مطلع گردید از آنرا نظر بر اکثار طاعات و بسیار
کم دید ازین معنی تعجبی نمود و زبان مسئلت در درگاه حضرت علام
الغیوب بگشاد باعث ان گشود دست دعایش بدامن اجابت
رسید و از جانب جناب مجیب الدعوات مامور بمصاحبت آن عابد
گردید چون نزد او شتافت و صحبتش را دریافت لب بتعریف آن
مکان گشود و عابد را در اختیار تحسین نمود عابد گفت که اگر چه این
محل خداوند مکان خوب است اما حیف که بعیب بری معیوب است
ملک پرسید که آن عیب چیست که از نظر اهل زمین مخفی است گفت که
این همه سبزه و علف خشک و تلف میشود خداوندش خبری ندارد

که بمن سپارد تا این علفها را بان خوچرانم و او را خدمت
کرده خرسند گردانم ملک چون نقد عقل او را بمحک امتحان سنجید
و بر نقش عیار آن مطلع گردید دانست که سبب کمی قدر و پستی
مرتبه او آن بود پس او را از انکه نه هرزه در ایها منع کرد و در
بمقام خویش اورد ۵ الحاصل این عقل موهبتی است عظیم از مواهب
همتها هر واهب کریم ۵ نقص و زوال را پذیرا از وسوسه
شیطانی و هواجس ۵ نفسانی باو راه نیست و بر قدر و قرب
او بجز محققان اگاهی را آگاه نه مثنوی پر پر عقل پایه این پیر
نه سپیدی موی اند ریش و سر ۵ از بیش او پرتر خود کیست
چون که عقلش نیست اولی تر بود ۵ کم نشین بر اب توسن یا لگام
عقل و دل را پیشوا کن و السلام دلا عقل خود زین فکرها آگاه نیست
درد عاشق جز غم آگه نیست ۵ عقل ایاز چه شحنه عادل است
پاسبان و حاکم شهر دل است ۵ این لقاوت عقلها را نیک دان
در مراتب از زمین تا آسمان دلا تا بر این کفشها شو کوش دار
تا که از زر پر نقت من کو نوار ۵ این سخن شبرات در پستان جان
یکشنده خوش نمیکرد در روان ۵ جذب سمعت ار کرا خوش
بی است ۵ کری و مدت معلم از بی است ۵ متبع چون

نشنه

نشنه جوینده شه ۵ واعظ از مرده بود کوینده شه ۵ این
سخنها ئی که از عقل کل است ۵ بوی آن گلزار سرو و سنبل است
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود ۵ جوی مل دیدی که آنجا مل نبود
بوقلمون است و رهبر مر ترا ۵ میبرد تا خلد و کوثر مر ترا پس
آن باشه که او بوئی برد ۵ بوی او را جانب کوئی برد ۵ هر که بویش
نیست بی نیز بود ۵ بوی آن بویت کو دنبی بود ۵ دل بیمار اید
بگشاد رضواب ۵ آنچنانکه نشنه آرامد بآب ۵ ای نشان این
این معنی و سبیله حصول طلب کو هر معرفت و باعث وصول
بمقام احدیت که منتهای مقاصد سالکان از تحمل مشقات ریاضت
آن و منتظر حضرت خالق سبحان از خفقت انس و جان
همانی است خواهد شد بیت روح در قالب آدم زیبا
معرفت است ۵ کرده اند این تله در خاک که عشق
گیرند بدانکه اول چیزیکه مسلمانان را دانستن آن ضرورت
اصول دین است پس بخبای دین چه علم جمهم بدین را

بدرخت نشسته نموده و فرموده اند که چنانکه درخت بی ریشه
برپا نمیتواند ایستاد دین نیز بدون این اصلها قایم
نمیتواند ماند و ان اگرچه بقول مشهور سیح خیرات لیکن
انچه مولانا و مقتدانا ملا محمد حسن المتخلص بفیض از ایات
کلام ربانی استنباط و قلمی نموده اند همت امر است
که دانستن و اعتقاد کردن انها الحق باعث کشودن
ابواب سعادتین بر روی این کس است الا معنوان
شه اصل اول در هستی حق سبحانه و تعالی یعنی اعتقاد نمودن
باینکه حق سبحانه و تعالی ازلی و ابدی هستی خود بوده
و خواهد بود و هستی هر هستی پرتوی از افتاب بزوال
هستی اوست چه اگر غیر این استغفر الله باشه محتاج
بنا لقدیر خواهد بود و خدائی که محتاج بغیر باشه خدا
را نمی شاید رباعی
ای یار که غیر او مرا یاری نیست
در هستی و صل او مرا عاری نیست
گر کنه حقیقتش نجویم چه غم
دارد در هستی ذات او خطا باری نیست

وحضرت مولوی معنوی در کتاب مستطاب مثنوی اشاره باین معنی
میگویند مثنوی ماعدا جمائیم هستیها ما تو وجود مطلقی قائما
با دما و بود ما از داد تو ثابت هستی ما جمله از ایجاد تو است
لذت هستی نمودی هستی را عاشق خود کرده بودی نیستی را
و کنجور خزائن نقود معنوی شیخ نظامی گنجوی گوهر این مضمون را
چنین بر رشته عبارت در اورده شیخ نظامی ای همه هستی
ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده زیر نشین
علت کائنات ما بتو قائم چه تو قائم بذات انکه تغیر پذیرد
تو نه و انکه نمرد ذات نمیرد تو نه هستی تو صورت بوند نه
تو کس و کس بتو مانند نه اصل دویم در توحید ذات سبحانه یعنی
اعتقاد نمودن بانکه خدا تعالی واحد است اگر استغفر الله خالق متعدد
میشد مفاسد عظیمه لازم می امد از جمله اینکه ممکن نبود که احکام و تقادیر
ایشان باعتبار ضدیت با هم موافق باشد و با وجود اختلاف احکام
احوال عالم باین نظام کی منتظم میتوانست گردید و بر فرض محال
انتظام احوال کار بر قرار خواهد ماند هرچند که تحقق این معنی از دلیل
و تمثیل مستغنی است لیکن از برای اثبات مدعی مثلا نصاری
و دیگر مشرکین که متعدد معبود قایل شده اند همین قدر عرض

می شود که چون بمضمون الظاهر عنوان الباطن عالم صورت
نمونه از عالم معنی است در احوال یک ملک نظر نمای و ملاحظه
فرماید به همین که اگر دو و سه و زیاده بر آن حاکم در آن مملکت
باشند امور متوطنین آن ملک بر وفق صواب متمشی نمیتواند شد
یا نه بدیهی است که باندک تامل معلوم خواهی نمود که وجود چند
حاکم در یک ولایت دیگرمان متصور نمیتواند شد زیرا که هریک
از ایشان ضد دیگرست و همچکدام خود را راضی نبودن
دیگری نمیتوانند نمود و همیشه درمیان ایشان نزاع
و جدل اخر و خشه و خونین است و معدلت آن بلد بشرازه
نزاعات ضدیت ایشان سوخته خواهد بود مثنوی صد خرد زنده
گجد اندر گروخوان دو ریایت چو نگنجد در جهان پس بیقین
خواهی دانست که جامع کارگاهی چنین ضبط و نسق کار یک
کارگذار است الحق و یقینا خواهی دانست که تعقل ذات
بیچون او توان نمود چه هرچند که طور جمیع عقول و افهام حکما و علما
و عرفا بلکه همگی مخلوقات علوی و سفلی مجتمع شده ایدالله هر در فضای
همتهای معرفت ذات مقدس صفات او طیران نمایند خرد
تا سر دیوار عجز دانک رنجه خواهند رسید و جایی که کس نرسی رجحان

صاحب

صاحب سر خلق زمین و آسمان و حبیب و محبوب ایزد جهان بکلام عجاز
بیان ما عرفناک حق معرفتک ناطق فرموده باشد دیگران را چه
و یارای آن که از حق شناخت او نفس توانند کشید آری اگر فضل
باری یاری نماید بصفات لازم الذات او جل شانه فرا خور استعداد
خویش راهی میتوانند برد و خود را در عداد مطیعین امر تفکروا
فی الاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله در آورد حکیم
سنائی عقل در جان هر دو عالم صفتش لیک عاجز کنه معرفتش
آنچه بیش از تو بیش از آن ره نیست غایت فهم تو ذات الله نیست عقل
رهبر دلیک تا در او فضل او مرترا برد بر او اصل سیم از
اصول دین شریف و ستاینش است بر اعتقاد کردن باینکه حق سبحانه و تعالی
منزه است از آنچه نشایسته جلال اوست مثلا اشتباه غیری با او در
ذات و صفات یا احتیاج او بغیری در هر امری از امور کائنات
یا روا داشتن ظلم و جهل و عجز و نقص و تصور و عیب و صورت و
جسم و ترکیب و کمیت و کیفیت و امثال این حکیم سنائی منزه ذاتش
از چند و چون تعالی شانه عما یقولون مثنوی واحد اندر ملک
او را یار نه مثل و نه کانش را جزو او سالار نه صانع بالت و

بجا رصه و اهب این هدیهای را آنکه خالق افلاک و انجم بر علله
مردم و دیو پری و مرغ را خالق دریا و دشت و کوه و دشته مملکت
او بیحد داد با شبیه و امثل او کیرای مرد دلیر کو منزه باش از
بالا و زیر با تو باشند در مکان و لامکان چون نباشد از سراو
از دکان و متصف است بصفاتی که سزاوار جلال باکمال اوست
مثلا عدل و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و تکلم و مشیت
و کمال و فضل و رافت و رحمت و کرم و احسان و عفو و مغفرت
و رحم و بزرگی و حکم و تقدیر و خالقیت و رازقیت و حکمت و
آن مثنوی کل یوم هو فی شان بخوان مرور ایکار و صفتهای ان
کمترین کارش هر روز ان بود کو سه لشکر را روانه میکند لشکری
را سحاب سوی جهات جهان تا در رحم روید نبات لشکری
را رحام سوی خاکدان تا نر و ماده برکرده جهان لشکری
از خاکدان سوی اجل تا به بیند هر کسی حسن عمل برعده ها
گمان ندارد چشم و گوش چون خدا خواند همی آید بجنبش
از خدا خواند عده ها رود زود خوش معلق میزند سوی وجود
و با انکه او را مکان و زمان نیست همه جا و همه وقت حاضر است

بر جمله افعال و اعمال و احوال و اقوال رود و دیری رود
و دوری بندی و پستی بلندی و شواری همه درگاه او یکسان است
برکه از درخش بگذرد و میزوید و نرمه و نقطه در رحمی بعلم او نرود و قرار
بگیرد و نقطه در کلو و هیچ بی اذن او در دون نرود و مو با از سر
و نی بدون امر او نروید مثنوی پس برکه بر نیفتد از درحمت
بی قضا و حکم ان سلطان بخت از دهان نقطه نشد سوی کلو
تا نگوید نقطه را حق کاد خلوا علم او بر هر چه شده و میشود و خواهد
شد ان شاء الله اگر بکار خیر مشغول شوی حسب المقدور شکر هدایت
و عطای حق تعالی بجای باید آورد و اگر عیاذا بالله بامری
شر مبادرت نمائی مخالفت و جوارح نفس خود را املاست
باید کرد مثنوی بر قضا کم نه بهانه ای جوان جرم خود را بر قضا
نهی بر دیگران اصل چهارم نبوت است پس اعتقاد نمودن باینکه چون
معرفت و عبادت حق تعالی بر هر فردی واجب و ضرور است
و حق شناسی و پرستش او از ادراک بشری بمراحل دور و زیرا
که مخلوق را چه و یارای ان که برای خود در معرفت و عبادت
حق تعالی تصرف تواند نمود ما للتراب و رب الارباب

مشتی خاکی و معرفت خالق پاکی پس ضرورت است که حق تعالی
راه‌نمایی و طریق بندگی خود را بایشان بازنماید و بعد از
آن ایشان را بتحصیل آن دقایق ادام بآن مکلف و مامور فرماید
و چون کسی او را امر تواند دید و چگونگی معرفت و عبادت را
بواسطه از و پرسید و جواب بشنید پس یقین و واسطه ضرورت
که در روی زمین خلیفه حق و ذو جهتین بوده روی بکتی دارد
بخلق داشته باشد تا از او تعلیم گیرد و بایشان تعلیم دهد و انس
اگر از جنس انس نباشد مردمان بسبب اختلاف جنسیت با او
انس نگیرند و اگر او معجزات و خوارق عادت که شاهد
است بر صدق ادعای نبوت تا نه بیند فرمان او را
نپذیرند لهذا اجناب الهی اول خلیفه وحی و شرع تعیین
و بعد از آن خلق خلیفه فرمود چنانکه در قرآن مجید از آن مخبر خبار
نمود که اذ قال ربك للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفه و بعد از آن دیگر بندگان را لوط طت الخلیفه که
حضرت ابوالبشر است آفرید مثنوی آدم خاکی رخی افروخت
علم ها تا بهشتم آسمان افروخت علم نام ناموس ملک را
در شکست کوری آنکس که با جان در شکست ابوالبشر

کو علم الاسما کفایت صد هزاران علمش اندر هر رگست
اسم هر چیزی چنان کان چیز هست تا بپایان جانی او را داد دست
اسم هر چیزی تو از دانا شنو سر سر علم الاسما هشنو
آدم اسطرلاب اوصاف علوست وصف آدم مظهر آیات اوست
چون مراد و حکم یزدان غفور بود در قسمت تجلی ظهور
بهر رضدی ضد را نتوان نمود وان نشاید مثل را مسند نبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه تا بود شاهیش را آیینه
وچون بغیر ذات پاک او جل شانه کمالی خود حی و دانا
هرچیز مستلزم مماثلات که کمالش ها ک الا وجهه و چیکه
اشاب حیات ابوالبشر روی بمغرب حیات می آورد و خلق را
رهنمای دیگر ضرور بود چه ختم نبوت مخصوص حضرت پاک ذات
خاتم الانبیاست که ذات مقدس صفات مجمع بحرهایش
باعث ایجاد ممکنات است حضرت شیث را که خلیفه
آنحضرت بود بان امر مامور فرمود و مجموع جمع را جهت
تعلیم و تعلم آداب حق شناسی و حق تعیین و دین بوحی را نائب
دین ساختن فرمود تا نوبت نبوت بخاتم النبیین رسید

در انحوکنت پیدا نفس خاتم طفیل ذات او هر دو عالم
دین مبین او را که زبده ات ناسخ جمیع ادیان خرسند
قرآن مجید را که جامع کتب پیشین و ختم و حی منزله و هادی
طرق معرفت و عبادت الهی و مبین احکام اوامر و نواهی و مبین
قدر و منزلت و فضیلت حضرت رسالت پناهی و معین
وصایت و خلافت جناب ولی اللهی و تعظیم و توقیر او و عترت
حضرت نبوی و وقوف مشکرین و مکذبات و مکفرو عده و وعید و جنت
و دوزخ و قصص و حکایات دیگر امور که قوله تعالی و لا رطب
و لا یابس الا فی کتاب مبین مانی حضرت فرستاد
و مفاتیح معجزات را بدست او داده که ظاهر را هویدا نمود
و سلول دست را اندر احد و احمد زن ای برادر دوازده از
بوجهل تن ختمها نامها بگذاشتند آنچه بدین احمد برداشتند
چند بت نگت احمد در جهان تا که یارب کو ما گشتند همان
گر نبودی کوشش احمد تو هم می پرستیدی چو ابا دت صنم
این سرت دارت ار نگذاشتی تا بداند حق او بر خلق
عهد هر زان آخرین بر جان او بر قدوم او در خزان او

ان ضیفه زادگان مقبلش زاده اند از عنصر جان دلش
گر ز نعناد و مهری یا ز زنید فی مزاج آب گیرد نسل و بند
شاخ گل هر جا که روید هم گلست خم مل هر جا که جوشد هم مست
بیخ قوت میرنشد ش بر دوام همچنین هر دور تا ای یوم القیام
امامت است غیر اعتقاد نمودنی است بانکه هر یک از اجنبی
سلف که صاحب دینی حدید بوده اند چون بمقتضای نفس
ذائقه الموت شربت مرگ بایست چشید و از منزل خانه دنیا
بمقام باقی عجلت فرمود و دیدار برای مصلحت حال امت
با مرخدا در حین رحلت ازین عاریت سرا بتعیین او وصیا
و اتقیا و نقبا که در احکام الهی و حفظ دین مانند
دانا و توانا بوده مبادرت بنصب فرموده اند که تا بعثت نبی
دیگری حفظ دین و رهنمای تابعین آن نمایند و چون
حضرت خاتم المرسلین نیز متلبس بلباس بشری و با وجود
کمال روحانیت مانند جان در جسم عنصری بودند و بنا
بر ضابطه محمده که هر آینده را رفتنی ضرورت وجود
مقدس آنحضرت نیز در ارتحال ازین دنیای خانه دو در
به نعیم جاودانی عنه ملک مقتدر معذور می نمود

در رسالی رسل و انزال کتب خود با نحضرت ختم شده که
ولکن رسول الله و خاتم النبیین پس لابد است از تعیین
وصی و جانشین که هرگز نهوی و خطا از و بعمل نیاید
و هر چه گوید بحکم خدا و رسول خدا گوید و در هدایت و
ارشاد امت دقیقه فرو نگذاشته و بصیقل تشریع میزدوده
زنگ کفر از آئینه دلها برداشته و هرگز از ذکر خدا و فکر
الهی و الهی غافل نبوده و در جمیع صفات کمال
مگر معنی نبوت مانند آن ستوده خصال بوده باشد
چه اگر چنین وصی و رهنمای و حافظ دین و مقتدائی
تعیین نشود امور و دهور را اختلافات در عقاید است
بهم میرسد و آرای مختلفه اجتهادات در معارف
و عبادات و سایر احکام و اعتقادات میکنند و
رخنه رخنه ها و شکاف عظیم در دین و دنیا حادث میگردد
چنانکه از منکرین این معنی اعنی خلفای ثلثه و اتباع
ایشان علیهم اللعنه بوضوح رسیده و میرسد و ایشان
کسی علی بن ابی طالب نیست که مخصوص بحدیث
شریف الخلفاء بعدی اثنا عشر او لهم انت یا علی

و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها اول ائمه اثنا عشر است و باتفاق جمیع فرق
امت از همگی اصحاب آنحضرت بتمامی صفات کمال
امتیاز تمام داشت و هرگز نجم خیال از کواکب صغیره و کبیره
در زمین دل حق منزل نگاشت اگر به شیعیان و ملازمان
آن رهنمای عرفا کملهٔ فاطمه مرایان و غلامان آن مقتدا که از
نطفه پاک بهم رسیده و خاص بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول
الله گرویده باشند و بخصوصیت خلافت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و بوصیت و زوجیت بتول احساس دلیل و برهان نیست زیرا که اگر اشکالات
کثیره از برکات انوار وحی صدق دل و اعتقاد درست کشف شود
جذبه محبت ظاهری و باطنی و اتحاد صوری و معنوی آن جناب
احساس و ایمان جانبازانه کرده حقه علی ولی الله کوبا بیان زند
و از انجمله حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که یا علی انت سید فی الدنیا
و سید فی الآخره من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله
عزوجل و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و بدین
البغض از تجرع کئوس نقم هریک از این اذکار شریفه

ادراک نشوه یا داده معنی ذکر کلمه دیگر میکنند و از ترقی اقدام
تذکر این کلمات یا برکات مختلف العبارات لذت یک
رحق تحقیق میبرند لیکن چون از هر یک بگذرد سخن دوست
خوشتر است چنانچه بذکر بعضی از آیات و احادیث که در
آن خصوص نازل و وارد شده و متفق علیه شیعه و سنی است
پردازد امید است که نفس بسه قلاده اطاعت فرمان
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی را بگردن جانی
اندازد اما
من کیستم و در چه شمار هم چه کسم تا همری
نگارش بیابه هوسم در قافله که او رود دانم نرسم
این بس که رسد بگوش بانگ جرسم از جمله آنانکه طنین
مدعا را دلیل ظاهر و حجت باهر آیه مبارکه انما ولیکم
الله است که بقول اکثر از مفسرین بسبب نزول آن این بود
که روزی آن امیر مومنان و پیشوای عارفان در فضای
بقعه ی مسجد را بوجود ذی جود مسعود خود مزین فرموده
با دای نماز ظهر مشغول بودند در اثنای سائل مستمند
بمسجد رسول حق در آمده سوال عطا کرد از انجا بنابع جود و
کرم بودانش رهسپر گردید انگشتر از انگشت مبارک آن

حضرت بیرون آورد و جناب مستطاب سبز قبا که در جای اتحاد
صوری و معنوی جزوی و کلا احوال و اقوال حضرت مرتضوی
را منسوب بخود میدانستند بر اجابت دعای سایل و عطای
ان منبع اکرام و سعدی فضائل مطلع بودند لهذا از اقدام
نماز با لهام غیبی و وحی لایزالی جهت انکشاف و اظهار قدر و
منزلت آن نواحق و وصی مطلق بجهت مسجد و سایر امت
دست دعا بدرگاه مجیب الدعوات برداشته این استدعا
نمودند که اللهم اشرح صدری و یسر امری و احلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا
من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری و اشرکه فی امری و تمام نشده آیه
واقع هدایه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون و دیگر
از آیات مبارکات که اختصاص بجناب ایشان دارد ما آنرا شرح
بطوری اطلاع و بکلامی ثبت روز غدیر بر اثبات آن
برهانیست قاطع آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک

من ان نفس است که چون حضرت نبوی غایر بعضی مواضع
ظاهری در ظهار و صیانت و خلافت جمعی منافقون
بر بر جی از باران منافق و باطن مخالفان ظاهر موافق
تا علی داشتند آن آیه مبارکه نازل شد فلذا سه مضمون
بقول مفسرین این است که ای رسول من برسان به
جمیع کافه آنچه از خدای تعالی بتو رسیده و اگر نرسانی
تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر ترا از شخصی که همراه
دغدغه باشد خدا حافظ و نگهبان تو است از شر
دشمنان لهذا آنجناب در همان روز و ساعت و وقت
که قریب بظهر و هنگام حرارت آفتاب بتمام رسید
در همانجا که مشهور بغدیر خم است با آنکه نزول قافله
بنود فرود آمده امر کرد که هر که پیش رفته عود نماید
و هر که عقب مانده زود بیاید بعد از آنکه خلایق
جمع گشتند منبری از جهاز شتران برپا کرده خطبه
بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شکر نعمای نامتناهی
و بعضی بر نزول آیه مبارکه در خصوص تعیین

وصایت

وصایت حضرت ولی اللهی و دستگیر او صیا و مواعظه
خوانده فرمودند که ای مسلمانان آیا نیست اولی بکم من
انفسکم پس آنحضرت بازوی خیبر گشا امیر مؤمنان
را بدست مبارک گرفته بقوت نبوت آن معدن
و عرش تمکین را بلند برداشته بحکم حاضرین نمود
فرمودند که هر که من مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر
کرا من مولا و رهنما و اولی بتصرف بوده ام در
دین و دنیای او بعد از من علی مولا و رهنما و اولی بتصرف
در امور او پس آنحضرت ترا در پهلوی خود چون دل حق منزل
جای داده دست معجز نمایش برداشته گفت اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
و ادر الحق معه کیف ما دار الهی دوستی کن با آنکه با علی
دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یار باش یاری
کن هر که یاری کند با علی و خوار و زبون دار کسی را که با علی
خود بر دارد الهی حق را صدق و راستی را بگردان با علی

هر طریق که بگردد و هر راه که برود الی صعب لبه ازدحای
سعد لام مردمان نگاشت هر دان و امیر مومنان را بامارت
سلام کرد نه بانطریق که السلام علیک یا امیر المومنان و عمر بن
خطاب علیه اللعنه و العذاب این عبارت را نیز در تهنیت
ان امر افزوده گفتند بخ بخ لک یا مولای و مولا کل مومنه
و مومن بانحضرت بیعت نمودند و اول کسی که بیعت کرد آن
ابتر بد اختر بود چنانکه اول کسی که نقض عهد نمود هم او بود
خیره بود الفقیه بهذا زان این آیه و اذ هدایه از برای
حاضرین آنروز زیرا که ایشان در ان بیعت خیر در نیافتند
که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا ظاهر معنی منقول مفسرین این است که در این
روز کار کافران کرده ایندم از برای شما دین شما را تمام کردم
بر شما نعمت خود را و راضی و خوشنود شدم از برای شما
دین اسلام را پس قبول کردن دین اسلام در انروز و
انخالفت باعث خشنودی جناب الهی شده ز ایمان بیخبر
باغ دل مرد است کان باغ مدام سبز و خرم ز آنی است

اصلش توحید و فرع ان حب نبی است اخلاص عمل ثمره و هر دو ولی است
و حضرت مولوی معنوی با انکه در ایام استیلای بادشاهان سنی مذهب
ان مذهب باطل شوم و ساکن بلاد روم بود ند مضمون این قصیده را
و دین آباء و کرام مبالغه رعایت ان همی و متابعت ائمه هدی نمودند
مع هذا از فرط اخلاص و عقیدت خاص ضبط خود نفرمودند در مثنوی
سیگویند که از بهر آموزش اخلاص عمل شیر حق را دان مظهر از
و غنی قوتتا ربکم را دیده زان سبب غیری بر او نگزیده
را زنبک لی ای امر التفر پس ازو القضا حسن القضا
چونی تو با یاد آن مدینه علم را چون شعاع آفتاب حلم را
باز پیش ای باب رجعی باب تا رسه از فرقوا ندر لباب
زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن ای مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست این علم فرمی مولای اوست
در بشر روپوش آفتاب فهم کن و الله اعلم بالصواب
و مرحوم امید در منقبت آن امام همام خوب گفته است که
کتاب خضر بود را ب بحر کلمات که تر نکنی سرانگشت صفحه شماری
خوشتر آن باشه که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

حسن او عالم است و عشق دوست ... خواهیم میدهد از دوستی

و توصیف شمه از مناقب ان امام ... اعزاز شوال گفت

بمضمون صدق مشحون صدیث شریف لوان الریاض اقلام

والبحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصی فضایل بنی

ایاد طالب نباتات قلمها دو ریا مداد و جن و انس حساب کننده

و نویسنده باشند فضایل بنی ابیطالب علیه السلام را نتوانند

شمرد و بغیر محرم اسرار الهی حضرت باریخت گهر رسول الله دیگری

از مخلوقات بادراک عالیه و مدارج متعالیه آن مخزن اسرار

الله الملین و استاد جبرئیل امین نمیتوان برد که علی را

نه پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد و این

خود بدیهیست که حضرات ائمه اثنا عشر همه در فضایل و کمالات

مثل یکدیگر بلکه یکروحند در دوازده پیکر یک معنی اند در دوازده

صورت یک گوهرند در دوازده بحر و منقبت ان برگزیده کاخ

خدا و محمد و حامی مصطفی مضمون ... منکه هاشم که کنم وصف بیان

ایجاد مصطفیت بیح کرد و حضرت مولی معنوی در مثنوی

از جهة غیبت حضرت قائم گفته ... و غیبت او از نیانیان

کوتاه بینند ذوات او چو قبضه الله مثل او

اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس جایا طواف

تو چو موری بهر دانه میروی ... این سلیمانی چو به مسند نشین

دانه چو را دانه اش دامی نهد ... وان سلیمانی چو یرا هر دمی نهد

هم سلیمانست اکنون بیگمان ... ارنب طاووس بنی در عسی

ان سلیمان پیش همه حاضرات ... لیک بغیرت چشم بندد ساعات

الی صدر هیچه که جانهای عشاق در بوطه فراق ان زنده النفس

و آفاق بانش اشتیاق میکداز و اما دل عقیدت بتوکل

رضا بقضای مولی تفویض داده خود را بر شحه زبر این بمثل واضح

الدلایل تسلیم میزند که چون وجود اقدس آن امام متقدم

که الحق بمنزله نور دیده مشتاقان سبب ادراک حضرات

هستند هر ملاحظه حقایق صنایع الهی میکرد و اگر در حجاب

غیبت مستور باشد چه غم زیرا که مردمک چشم حق بین نیز که

بهجت مشاهده انوار و مصنوعات و مطالعه اطوار کلمات

و دیدنی خود معذورست و مناظره ان موقوف بمجاورات

مرات ظهور شرح این هجران و این خون جگر این زمان

بگذار تا وقتی دیگر اللهم اوصل الینا نعمت و صلک و نور

عیر تا بعقا، جمالہ بالنبی وآلہ و در فصلی از تصانیف منظومہ بتحقیقات
مدخلہ شہ چند بیتی از ابیات مشنوی موسوم بمنظر العجایب شیعہ
خاص علی بن ابی طالب و غلام با خلاص عقیدت اختصاص
ال اطہار رسالہ الی الب اعنی واقف رموز و کاشف اسرار
شیخ فرید الدین عطار رود دارد ہ امام منظوم نیز از افکار
ابکار و اشعار در ربار مولانا جلال الدین محمد رومی مرکب
روحہا کہ مشتمل بر ترتیب اساس شریعہ و تلخیص از خالات
لطیفہ و منثور بر اختصاص خلاصہ ظاہریہ و باطنیہ و بندی
از مقامات عالیہ متعالیہ انی خلفای برحق حضرت خیر البشر
و اولیای مطلق جناب خالق اکبرات یعنی طرفہ مناظر میرسد
اما ابیات منظر العجایب کہ در بحقیقہ در نظر معنی بین
ارباب طریقہ از بای بسملہ تا ہای خاتمہ مشتمل است بر
مناقب سرور اولیا علی بن ابی طالب و اداب طریقہ
ان مطلوب کہ طالب و مختوی بر تولای احباب و تبرای اعدای
ان اسد اللہ الغالب علیہ الصلوۃ والسلام بعد از توحید
این است کہ منظر العجایب بعد ازین گویم ہمہ نعت
رسول حضرت حق کردہ عز فاشش قبول از محمد گویم

گویم انوار او من بتحقیق دانستہ ام اسرار او آن
محمد ہاشم خیر المرسلین آن محمد نور رب العالمین
آن محمد ہا و ما ہمدم شدہ در میان جان و دل محرم شدہ
و بعد از این چند بیت دیگر از نعت حضرت خیر البشر بنا بر رعایت
تقیہ در وصف ابو بکر و عمر علیہما اللعنۃ والعذاب القہرمین قدر
میگوید کہ از ظہور مصطفی اگاہ شو با ابا بکر و عمر ہمراہ شو
زانکہ بعد از مصطفی ایشان بدند با می بہ جملہ جون خویشان بدند
ہر کرا از انجملہ شعوری باشد از معنی لفظ بیدندکہ مصحف بیدندات
و تمثیل ایشان بخوانند و معنی کہ مفسر معنی الاقارب یقارب
است معلوم میتوان نمود منظر بعد ازان در سخن ایات کو

دین معاذ با امام رات کو	شہسوار کشف شیر خدا
از خدا دانا شہ او رہنما	آن امامی کو بجی اسرار کشف
ہم ابا منصور ہم دار کشف	مصطفی سر خدا با او کشف
از حقایق دره زد با نهنگ	مصطفی اسرار حق از او شنفت
ہم از و بشنفت ہم با او بگفت	ہم عطا دانست سر من لدنی

زانی همی گوید ز اسرار و سخن — سر اسرار خدا آدم بود نور

انوار عطار آدم بود — سر اسرار همه اوست اوست

خود ندانستی که آخر هم خود اوست — تو مگر قرآن نخواندی ای پسر

یا مگر از حق نداری تو خبر — سالها در حبس دوزخ رفته

در نقب رو بد و رنج کرده — ای ترا دنیا و دین بس ناورست

یا ترا نا پاک از اهل رست — ای دمرد و حقیقی آمده

در صور کوشیده صوری آمده — او ز صورت گوز دمی را بین

تا شود این صورت عین الیقین — حق نخواهی دید الا با علی

ره بسر کعبه مرا آن دلیل — باز گویم سه اسرارت تمام

گر تو هستی حافظ سر کلام — نافه اگفت است با او هل اتی

نافه اگفت است با او هل اتی — نافه اگفت است بلغ در کلام

گر بداند علم تو گردد تمام — نافه اگفت است آدم را بخور

گندم در عالم جانی تو مر — عبد گر اکنندم را نخورد

در حقیقت آن امام ما نمرد — این سخن زان زبان بگذارد گفت

این چنین در جمله عطار گفت — گر تو مرد حقی این سر کوش کن

از ریا خاموش خاموشی کن — کین زبان بر تو خود زبانه دیگر است

دین سخن را خود بیابد دیگر است — این سخن در سر سه خود بین نیست

در میانی ای شقاق نخوت نیست — چه بشر را گذارد فرد باشی

در میانی او نباشد چون کرد باشی — او نباشد با نباشد هر دو یکیست

هر دو نور ذات حق دانی یکیست — مصطفی خیر رسل شه دو جهانی

مرتضی خیر ولایت در عیانی — جمله خیر زندانی حیدر زاد نیا

جمله یک نور زند حق کرد این ندا — ما کی معصوم مطهر چون نبی

این سخن را کی نداند خود ولی — این بدنیا جمله مقصود آمده

پر نوی از نور معبود آمده — ای تو کو یا سر زکو یا آمده

ای تو نباء از نبا آمده — ای ز انوار حقیقت نور تو

ای ز اسرار حقیقت سور تو — ای شریعت سر طی از اطوار تو

ربنا الله علی همه کفار تو — ای تو ذو هم ایمان و هم زمین

رحمت حق نور رب العالمین — ای ز تو دو نور در مشتی آمده

دین رهی آسمان روشن شده — این دو نور از نور حق پیدا شده

عالمی زین نور ها شیه اشه — پیشوای خلق ایشان تند یقین

رهنمای سالکان راه دین — تو نه ایشان تی جوی سر الیقین

زانکه ایشان تند نقد مرسلین — از حسن پیرس سر اولین

در چنین میدان تو سر آخرین — ای تو اول بوده آخر تو با

هم تو باطن بوده و ظاهر تو ذ — ای دو چشم مصطفی و مرتضی

وی دو نور او لیاء و انبیا — در حقانی قرة العین رسول

در معارف زبده نقد بتول — جبرئیل از حق بی غلام چاکرت

جمله گر دیبای خاک درت — از اول آدم یکایک را نبی
از خدا دریوزه دارد این دعا — کای الهی جرم ما بخشی روا
در گناهان گشته دربند پدر — یا ولد را عفو بخشد جرم ما
تا خود و آید ازین رو شرم ما — تو بمیری ما کنه پیش کسی
همبران آدم خاکی سرشت — آن یکی در زهر مقبول آمده
وان دیگر در زیغ مقبول آمده — آن یکی بی چین کرد لغزشی
تا ابد در ریشه محنتی — چون بظاهر اینچنین بد کرده اند
خویشتن را خود بدوزخ کرده اند — لیک باطن را بصد نقصان ازان
تو حق گفته نبود آخر زوال — ای ترا دین کل عرفانی آمده
ای ترا دین کل عرفانی آمده — اول آخر شاهد بود بدین
باطن و ظاهر تو را بود بدین — از تو یکسو رو دیگر شه بدید
زین عبارت است ای دریای دین — است باب اولیا عین الیقین
است اسرار مضاف را معین — است در جانهای صدیقان دین
همچو نوری رفته است ارای ما بین — است انا در همه روی زمین
است چنبر بر همه اسرار دین — است عالم بر علوم او چنین
است ظاهر بر ظهور آخرین — او ز بینش برتر از کروبیان
او ز بینش دیده است قهار جان — او بدیده حق شناسان اند جهان
او بحی دانا و بینا بد گمان — ای ز تو سر الهی آشکار

و زگهر و زمحی تو یاد گار — باز نقد اوست شاه اولیا
بوده نام او مهر زانقیا — نام او نام مهر آمده
خلق او چون خلق احمد آمده — با تن صادق دو گوهر بوده اند
در علوم چندری پیرایه اند — جعفر خیبر ز را رد و نهشته اند
پایه بر سر ارلته برده اند — انکه حق گفته بیت اش کهرند
انبیا یانی شریعت بوده اند — کز تو اندر کوی ایشان رفته
از فلک کوی معانی برده اند — از خدا در جان ایشان راه بود
زین چنین دانای حق آگاه بود — هر که او از دیده شان آگاه نیست
گمرهست او و یقین در راه نیست — همچو کوران چند پوید ره روی
همچو خود را ندی چند تو گمره روی — راه حق بر راه گم کردان ای پدر
راه این است کز بدایت تا بسر — جعفر صادق امام حق امام
چون بدانستی همو یم را بسلام — او جمع اولیا را راهبر
او معارف گفته است چند در — ای چو عطارت هزاران تو شیان
رو کرامت را ز دیدن خوشه چین — ای ز نور روشن شده اسرار دین
دشمنان هستند با مالین بکین — ای چو عطارت هزاران تو شیان
لیک منظور سخنها کو بیت — در عبارتها عرفانی جو بیت
زین سخنها شیخ ما دلگیر شد — همچو خود لاخ ما پر شیشه
روی دشمن در دو دنیا سیاه — زانکه او را نیست در دین هیچ جای

جام اسرار معانی کوشش کن — یک سخن در گوش منصور انگبین

هستی منصور را خود بر جهت — کفت منصور بر جهت تا های دار

هر که او اسرار حق را فاش کرد — از وجود او نماند هیچ فرد

ای تو خاص کبریای ذوالجلال — از تو کشته روشن کشته نور لایزال

هست خرزند تو ماه آسمانی — موسی کاظم امام راستانی

شهسوار دین پیغمبر تویی — در شریعت هادی و رهبر تویی

در طریق دانش حق بود تو — در حقیقت حکما مقصود تو

ای تو باب منظر سر کلام — اسم تو کفت است حق حق السلام

ای تو راه رهبر و ره بین شده — مومنان را پیشوای دین شده

ای تو عین ذات تیقن آمده — رهبر و ره دان ره بین آمده

راه تو راه کهربا شکل — از عطا دان نور دین را بیل

هر که راه تو نرفت او کور مرد — کور رفت کور دید و کور مرد

هست علما موسی رضا ملک رحیم — ملک عالم زوت حجت نعیم

سعی کرد عامون و آورد شش بر تو — خود برادر آورد از بهر دشمن خار تو

آمد او اندر چنین ملک عجب — هست در ملک خراسان او غریب

تا کند والا ملک خود درا — زانکه حق اوست این دو ملک را

ملک چیره جمله عالم زان اوست — اولین آخرین دیوان اوست

مصطفی کفتا طواف او حج است — حج اکبر دائم و کفتش حق است

او امام حق دانش و وحی اطهر — این سخن باور ندارد مرد غیر

غیر مردود از ازل آمده است — تا ابد در عین دنها آمده است

یا بیا خط را اسرار کوی — از زبان خود یا و اخوار کوی

وصف تو هم از زبانی کی کند — کفت تو هم از زبان کی کند

ای تو اسرافیل در صور آمده — همچو عزرائیل منصور آمده

ای تو جبرئیل این مومنان — همچو میکائیل دان اسرار جان

ای تو خود نور الهی آمده — واقف سر کاهی آمده

هم تقی دانی هم نقی کل ز ذات — ذات پاکش حاصل آمد از صفات

کر روی حق اسی از آبای مطلب — تا بیابد راه آبای بسیب

راه شرع مصطفی آن روند — تا چو خود دنیال مردم دان روند

راه زان بسیار داری ای پسر — خویشتن را تو کهند ار از خطر

الحذر ز انها ز اراذل کن حذر — تا نمانی سالها اندر سقر

یا الحسن ای عسکری را در جهان — یا الحکم دان جهان و جان جان

جهر او در جهر من پاک پاک — برده ام من حب او با خود بخاک

ای بشر اثقت خواهی من — خرة العین رسول و شاه من

ای ز نور دوش جهان خود علم — هم ولایت داری هم کان علم

صد هزاران اولیا در زمین — از خدا خواهند مهدی را یقین

تا الهی مهدی از غیب آورد — تا جهان عدل کرده آشکار

مهدی و هادی و تاج انبیا — بهترین خلق و برج اولیا

ای ولای تو معین آمده — بر دل و جان همه روشن شده

ای تو خصم او تو را این زمان — در همه جا تنها تو جانی جانان

ای تو هم پیدا و پنهان آمده — بنده بعطارت ثنا خوان آمده

آنچه میدیدم همه دیدن تو بود — آنچه میکردم همه کردن تو بود

ای بهر قرنی تو پیدا آمده — در میان خلق مصطفی آمده

عارفان را جام عرفانی دهد — عاشقان را عشق تو کرده بهست

ای تو هم معشوق و هم عاشق تو هست — عشق تو برده ز ما راه و دست

دست ما و دامن تو تا هبر — این حقیر و رد مندر را دستگیر

من پناه خود تو را آورده ام — حب تو با شیر مادر خورده ام

هر که شرک آورد او در دین تو — گر کند شش جهت تلقین تو

هر که اهب تو باشد بیشوا — تو یقین میدان که باشد رهنما

بنده را این حب تو میر آمش — لاجرم هر دم بخود بنوازمش

باز آیم بر سر احوال خویش — از کمینهای نهان و قال خویش

و بعد از چند بیت در شرح تصانیف خویش رجوع بتعریف

مظهر الحق و یب که مجزن اسرار آنی و فانیش صادق

اند پیش رفت نموده و بتجدید مدارج علی مظهر جان جانان

و مظهر غرائب و مطلوب کل طالب اسد الله الغالب علیه السلام کام

جان خود و یکمن ز الدت بند بر شهد کام رانده جاودانه

خود میگوید که مظهر من کتب بسیار دارم و جهان تنگ از مظهر جان تنگ دان

مظهر کهن جی چند رات — در میان سالکان او را هبرات

خم کردم این کتب بر نام او — زانکه دارم مستی از جام او

هر که او از جام تو یک قطره خورد — کوی دولت از میانه او سپرد

ای تو از مقصود کیت آمده — مظهر سر هو پیدا آمده

احمد مرسل چو روبت را بدید — کف ایمن تو حق از حق رسید

نه خدا گفته ثنا در شان او — گر نمیدانی بخوان قرآن او

گر تو گر قرآن حق منکر شوی — پا بسنگ میدان که تو کافر شوی

ای بینش مقصد و مقصود حق — وی بدانش پرده از کهن سبق

ای تو در عالم محقق آمده — نور تو در ذات حق ملحق آمده

پرتو ذات الهی بود تو — بحر ها چون شبنمی از جود تو

گفت پیغمبر که شاهی زان تو است — مظهر سر الهی جان تو است

در همه روی زمین و مقتدا — این همه در شاه شاهان خطا

شاه عشق و شاه هر سر شاه طور — شاه سر و شاه اکبر شاه نور

شاه آدم شاه ایندم شاه دم — شاه طوفانی شاه نوح شاه جم

شاه یوسف شاه یعقوب است و خضر — شاه الیاس است در دریا خضر

شاه بحر بیکران آمد و بوشع راخرام — زان شده سرامن خاص و عام

شاه ذکریا ست داود در زمان — یا یحیای ست او در ملک جان

شاه او در لبس است بلنگ یا شعیب — یا چو موسی واقف او در سر غیب

شاه عیسی است یا روح الله — رفته او بر عرش عیسی چو ماه

شاه ابراهیم و اسمعیل دان — یا چو اسحق و چو هر نکته دان

شاه بوده با جمیع انبیا — هم بهم او بوده بمعنی رهنما

شاه بوده با همه در عیان — هم بهم او دیده همه سر نهان

شاه دان سر کهف با رقیم — کملک گشته از خود یکدم

شاه انوار همه پیغمبران — در حقایق سر او سر ارجمان

شاه بد با جمله کرده بیان — شاه بد با جمله روحانیان

شاه جبرائیل و میکائیل هم — شاه عزرائیل و اسرافیل هم

شاه بد با انبیا در قول و حال — شاه بد با اولیا در سر قال

هر که او با شاه همت همرهست — تو بیقین میدان که از بندت رهست

هر که او از دین حق آگاه شد — با عیان همراه شد

هر که او از شاه مردان سر یافت — در دم مرگ او شهادت سر یافت

گر تو میخواهی که باشی رستگار — دست از دامان حیدر بر مدار

گر تو میخواهی که یابی سروری — در خجالت رخت خود بیرون کشی

رو تو فرمان خدا را گوش کن — جام در دست انتظار نوش کن

رو تو از حکم خدا کر دل مشو — بلغو اما را بگو ای ناصحا

رو تو اسرار خدا را گوش کن — جام بحر هل اتی را نوش کن

تا تو از خود گم نه ای نبرد — در رموز عشق ما آسان نبرد

در دریای نبوت مصطفی است — در دریای ولایت مرتضی است

جمله ذرات نقش نام او — هم بنام او این کتب بر نام او

اگرچه نجوی که مذکور شد تمامت آن کتاب مستطاب در مدح
جناب ولایت مآب و اشتهار بعضی از ابیات آن
مضاف رعایت آداب است لیکن چون غرض از تسطیر
این ترنین این مختصر و تتبع آن را در اجابی بر ابیات
نه اشتهار و جمع بعضی از آن شده که هر امیدوار است
که مجمول بر ترک ادب نباشد و امداد و ازده امام
منطقه حضرت علی روم که در بعضی ذوانین آن مزبور
بنظر قاصر این بیقدار رسیده و کل سر سبد اذکار
زبان حق بیان گردیده و مستدعی است که انشاء الله تعالی
آن نور دیده و سرور سینه نیز اگر اوقات خصوصی
بعد از ادای صلوات داخل تحقیقات مقرری خود کرده
خطوطی ناطقه از تذکر آن لذت پذیر شده معاذیر از تند این

لله

الهی ماه اولیاست — اگه نورش مشتی از نور خداست

اگه داری دیده و روشن بهین — جسم و جانش جسم جان مصطفاست

رهنمای اولین و آخرین — اگه دایم با خدای کبریاست

هرکه پیمودش بود در راه دین — بی تکلف اگر ده اشقیاست

از ضیای آفتاب روی او — آفتاب و ماه را نور و ضیاست

تا بیوسد گرد نعلش دلکشش — هفت چرخ نیلگون همچون دواست

در صفاتش اولیا حیران شده — ذات پاکش فیض بخش انبیاست

از نوای مژده عشق را — هیچ مخلوقات صد گونه نواست

قل تعالوا از عشق آمد خطاب — از رسول الله بما با اوست

اوست سلطان حقیقت زین سبب — بر در قصرش همه شاهان گداست

در شریعت عالمان را او دلیل — در طریقت عارفان را پیشواست

محرم اسرار حی ذوالجلال — نام پاکش مرتضی و ولیاست

بعد او مانند حسن مرد امام — که در بحر علم همچون اوست

بعد از و دیگر امام مومنان — افضل و اکمل شهید کربلاست

من مطیع عابدین از متقین — با قرم در ره امام و مقتداست

مقتدای مومنان متقی — جعفر صادق امام باصفاست

موسی کاظم شه عالی نسب — که در زندش چو موسی رضاست

چشم جانم روشن از مهر تقی — اکه مهرش در دو عالم راه ماست

مرتقی را دان امام پاک دین — و اما حق رهنمای اولیاست

روز و شب دارم هوای عکری — در دلم مهر و ولا با دلرباست

آن محمد مهدی صاحب زمان — جند اجابه که با دعاست

الهی وارد بابت شمس دین — اکه علامر المبعثی رهنماست

از اصول دین معاد است نیز اعتقاد داشتن باینکه حضرت اقدس الهی

جمیع بندگان را بعد از ادراک مرگ و ممات در سیدن وقت موعود

که تعیین آن از اسرار است بنحویکه آیات متواتره و احادیث

متکاثره بر آن مشعر و بیان خامه و زبان در جهای آن قاصر

قاصرات دیگر باره حیات می بخشد و در صحرای محشر همگی را

بمجمع ساخته اعمال و افعال ایشان را بمیزان عدل می سنجد و داد

مظلوم از ظالم میگیرد و مستحق ثواب را بثواب و مستوجب

عقاب را بعقاب میرساند چه اگر این کار نکند صلاح بر عدل

آن هم وعده داده شده که در شرع شریف مقرر شده مترتب

نخواهد گردید و فرقه میانی یعنی کافر و مطیع و عاصی و مظلوم

ظالم و فقیر و غنی نخواهد بود و جمیعی که در دنیا اقرار بالوهیت

و وحدانیت خدا و نبوت و خاتمیت مصطفی صلی الله علیه و آله

و وصایت و خلافت بلافصل مرتضی و ولایت و امامت دیگر

ائمه هدی نموده اوامر و نواهی الهی را معترف و منقاد

بوده در خمخانهٔ عشق و محبت باده شوق و معرفت از ساغر ولای
اهل بیت رسالت بذائق شکرگذاری رسانیده با احتیاط
خوف خمار مشاق ریاضات و عبادات و پیمانهٔ خطیر تسلیم
در درد سر شماتت اعدا و مصایب دنیا لاجرعه بذوق
تمام و رغبت مالا کلام نوشیده بیشه باکروهی که پیروی
هوا حس نفس اماره و وسوسهٔ شیطانیه و تمنیات شهوانیه
کرده و آئینهٔ دل را بزنگ کدورت و چشم جانرا بردهٔ بغض و عناد
انده و ستانی خاص الهی خیره و چهرهٔ دین را بگرد و غبار
تاسر بخلفای ثلثه لعنهم الله و دیگر دشمنان خدا و عصیان حق
ائمه هدی چهره و حسن کشاید آیات و بینات قرآنرا
بنقاب انکار پوشیده بیشه نکیان خواهند نمود و صحیح
بر خلق بهشت و نعیم و دوزخ و جحیم و قرب و بعد درگاه
خدای حکیم مترتب خواهد شد نعاذنا الله عن ذلک

خلق در بازار ریگ ها میروند آن یکی در دوق و دیگر در دوند
همچنان هر هفت یکسان میرویم نیم در حیران و نیمی خسرویم
ما بمردیم و بگلها کاستیم بانگ حق آمد همه برخواستیم
بانگ حق اندر حجاب و بیحجب آن دهد کو داد هم را راحجب
ای فنا تانی ثبت کرده زیر لوث باز کرد پیدا ز هم نا او از دوث

ازان اصول اشتغاله اهتمام و منوط باختیار

واله دیگر است که در باب موت و احوال میت از حین رحلت
تا قیام قیامت بتفاوت اشخاص وارد شده و خلاصه آنچه
که مؤلف کافی المؤمنین در وقت احضار حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر
را صلوات الله علیهم اجمعین میشنود و از ایشان بثبت رسانیده
جنابت میشود و بذوق وافر و شوق مکاثر صلای میدهد و حضرت
مولوی معنوی که طاق اطاعت فرمانش واجب الاذعان میتوانا
قهر ان متوتوا را بگردن جان انداخته بدرک حشیاری که هیچ
حیات ابدی است خود را مرده و ترک لذات جسمانیه که سبب
ادراک مطلوبات و صاحبیه است راضی شده اندازه کمال
وثوق نیت و رسوخ عقیدت بصحت این اخبار و شوق لقای
حضرات ائمه اطهار را آرزوی اموت اضطراری نیز نموده
در غزلی بر سبیل قطعه میفرمایند مرگ اگر
مرده است کو نزد من آی تا در آغوش گرمم بکشم
من از و جان بستانم او ز من دل ستاند ز کس نگیرد ننگ
و چون در حضرت قبر شده و فرشته خوشخو سیرت نزد او آیند
او را از سیر در دار دنیا و بعض سرشت سوال نمایند و جواب
صواب اگر شنوند او را بشارت بهشت دهند و قبر را

بردوزخ فرا خ کردهند و دری از بهشت بروی باز کنند و او را
و او بپرسش باشد تا روز قیامت

مرگ کین همه از دو در و هشت میکند این قوم بروی را بگشت
ظاهرش مرگ و باطن زندگی لی ظاهرش آتش نهان پایندگی
تخم نیکو بهر این مرگ آمدست چون رود نه از چاه از زندان در جهد

و اگر کسرا تفقدی در ایمانی باشد مثلا اینکه در ایام حیات بدخویا
سخن چین و آلوده بعضی از معاصی و اخلاق ذمیمه بوده یا از زحمات
اول جهنم بنموده و نجات از آنرا بهل شمرده و یا توبه نموده
باشد او را الف قبر و عذاب آن بسلاسل زنند تا اندازه
که از آن آلوده گیها پاک شود و کافر و همه العصیان نیز بدین
احضار حضرت صاحب الشفیق و امه معصومین را بیند و از
اشان نیز بعذاب دوزخ شتوند و بشدت بسیار
و صعوبت بیشها رجاق دهد و چون او را بقبرش کنند از
دوزخ شعله مهیب صورت روی بدو آرند و او را
نیز بهمان سوالی نمایند و او در جواب فرومانده پس گرزی
عظیم بر سرش زنند چنانکه همه حیوانات روی
زمین صدای آنرا شنوند و از آن خوف نمایند مگر
جن و انس که اشان نیز بر حکمتهای الهی آن صدا را

بشنوند

نشنوند پس او را بعذاب جحیم هم جا بیند و دری از دوزخ
بر قبر او کشایند و از نار و عقرب و حشرات آن بر و مسلط
سازند که او را میگزیده باشند تا روز قیامت

هر که شیرین میزید او تلخ مرد هر که با وتن را پرستد جان نبرد
مرگ هر یک ای پسر اهرمن اوست پیش و پس دشمن و بد دوست اوست

و دیگر از آنرا جواب و سوال و فرح و علامات نباشد تا روز قیامت
و سبب تنعیم قبر و عذاب آن احوال و اخلاق آنکس است
که منصور بصور حسنه ملتذه یا قبیحه مولمه میگردد

لطف او گاه بدمیرسد صورت اعمال مات آنچه بما میرسد

و چون میت توقف در قبر بسری گردید و قیام قیامت
رسید حضرت اسرافیل با ملک مقرب علیرضا در صور دمد تخت
کسی که روح مقدس بحیدر مطهرش خود نماید حضرت صاحب الزمان
است خیز و در دم تو بصور رستخیز تا همه از خاک مرده بر خیزد

چون ز اسرافیل وحی رستخیز هر که گوید کو قیامت ای بنیم
خویش بیند که قیامت نیست نیم پس بداند سر کار کرما بر داند

با هول و وحشتی عظیم و خوف و دهشتی جسیم هر یک را صور

وهیات او در خور اخلاق و اعمال او باشد مومنان و صلحی و متقیان
بحق ائمه هدی علیهم السلام بصورت نورانی و سیمای روحانی و کفار و عصات
بعضی بصورت خوک و بعضی بصورت یک و امثال آن باشند
کما قال المولوی المعنوی قدس سره
غالبت هم بدان تصویر حشرت و جهت روز محشر هم
نهان پیدا شود هم ز خود هر جرمی رسوا شود و امثال
از ظاهر این مضمون را در عرفا چنین موزون ساخته
مها حشر نیکو خواهد کسی از هم جدا کردن نروی خشک که یک نی
نماید در وی دنیا پس خلایق همه روی موقف
حساب آورند و آن پنجاه موقف و مدت توقف در هر
یک از آن هزار سال دنیاست پس از راه دهشت
و اضطرار بر سر یکدیگر افتند و جای بر یکدیگر تنگ کنند
و حرارت گرما بر ایشان مستولی گردد و از شدت آن
عرق بر ایشان آمد چنانکه بعضی در عرق غرق شوند و بعضی
تا بگردن و بعضی تا بسینه و همچنین هر کس بقدر آلودگی
معاصی در عرق باشد و هر که در دنیا مشقت طاعتی
بخود راه داده و دل بر ضای خدا و سر باطاعت حکم
حکم او نهاده در راه ملت الله و جهاده نسبت بهر

و زیارت مطهر مرقد ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین و زیارت
مزارات اکابر دین و قضای حاجت برادران مومن و امثال
آن مواضع و مواطن عرق ریخته باشد در آن روز کمتر عرق کند یا
بایستند پس ندا آید که طلب مظالم از یکدیگر کنند و هر که احقی
بر ذمه کسی باشد باز خواست نمایند اگر خلق در یکدیگر آویزند
و خصمی نمایند تا حال بر ایشان نرسد شدید گردد و آواز ها
بلند کنند و آرزوی مرگ نمایند تا از آن شدت خلاص
شوند خطاب حضرت ارحم الراحمین در رسد که اگر خواهید
یکدیگر را ببخشید و ثواب ببخشیدن را از دور بار نیابید
بعضی ببخشند و بعضی طلب حق خود نمایند پس از حسنات ظالم
بقدر ظلم او بمظلوم دهند و اگر ظالم را حسنه نباشد یا کمتر
باشد از سیئات بقدر آن بر سیئات ظالم افزایند پس
نامهای اعمال پرآن شود و دیده ها باز کنند تا ببینند
که بکدام دست دهند هر که نامه عمل راست دهند
خود را از اهل بهشت داند امیدوار و خوشحال گردد
و هر که نامه عمل چپ دهند خویش را از اهل دوزخ داند
غمناک گردد و بعضی را بحساب بهشت برند و بعضی را بر
حساب بدوزخ فرستند و دیگر نزایند تا حساب

باشند هرکه در دنیا حساب خود کرده باشد او را حساب
نباشد پس مهمای اعمال در ترازو نهند و بسنجند و معیار
ترازوی اعمال حضرات ائمه هدی علیهم السلام باشند هر کرا
کفه ترازوی اعمال صالحه به بروی آن کران آید بهشت
برند و هرکرا پیمانه میزان اعمالی باشد مخالف آن کران
باشد بدوزخ فرستند و هرکس از موئمنان که کارها
که رحمت الهی شامل حال کرده و حضرات ائمه هدی علیهم السلام
و شیعیان خاص ایشان شفاعت کنند امرزیده شود
و هرکرا آن سعادت یاری نکند مغضوب گردد پس
بر روی جهنم بقدر هر زنده یکتیر از مو و تیز تر از شمشیر
که یک سر آن در محشر باشد و یکسر در بهشت و خلایق را
امر شود تا از آن پل بگذرند و هرکس را نوری باشد
که بمقدار تواند گذشت و چون در مدینه شریف بنوی
صلی الله علیه و آله اینمضمون وارد شده که بحضرت امیر ابرار
و سرور اخیار رو قسیم جنت و نار خطاب نموده فرمودند که یا علی
در قیامت من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم پس نمیگذرد
بر صراط مگر کسی که با او برات باشد بولایت تو و دیگر خاصان
نزدیک یعنی تیز در شان آنقدر ای دین و ائمه معصومین

مروی است ظاهر ان است که آن نور رجعت عبور از صراط است یا آنرو
بمعرفت و محبت رهنمای عرصات مرتضی و دیگر ائمه هدی است پس انها
که در دنیا براه ایشان رفته و حب الوقت اطاعت ایشان
نموده مانند برق بگذرند و انها
که باقرار به نبوت و ولایت ایشان نموده لیکن در اعمال
و اخلاق میانه روی کرده باختلاف مراتب بعضی چون باد
روند و بعضی همواره تر و بعضی دشوار تر بگذرند و بعضی در
کمال صعوبت چنانکه نزدیک باشد نشوند پس دستها بند کنند
و بگذرند و داخل بهشت شوند بحسب اختلاف درجاتهم مقام کردند
و هرکرا آن نور نباشد یعنی برات ولایت حضرات ائمه معصومین
نداشته باشند آنها بندکه در دنیا کفر ورزیده و بنیاد کرده
و حلقه متابعت ائمه هدی را بگوش جان نکشیده و طریق مخالف
ایشان را پیموده و الحاد و زندقه ورزیده و سرنگون بدوزخ
هرکرا خوی نکو پایه برست هرکسی کو شیشه دل پایه شکست

استغفار نمودن لعت اخباریست که در وجود جنت و نار و وقوع
شفاعت و اختیار حوض کوثر وارد شده و خلاصه این است که یقین
باید دانست که بهشت و دوزخ هردو الحال موجودند و همگی از دنیا
بیرون نروند مگر انکه جای خود را در یک از ان دو میدانا بهشت

محل عیش دائمی و سعادت موفور و جای بخشش و سرور و ابتداء
و محبت و خط و حظ و رود مقام کرامت و خوشی و کامرانی و مکان
حصول مقاصد و امانی و امانیت مرگ و آفت و بیماری و
و عیب و بیم و هم و خم و انتظار و از آزار و هجران و فقدان و فلاکت
و احتیاج و رنج و تعب و ملال و امثال آن از ان مهجور است هر
چه اراده کنند از ان حاضر کردد و هر کرا خواهند در دم
با و ناظر شوند چون شرح نعم و غلمان و حور و لولو و مرجان و قصور
و سایر لذات و تنعمات بهشت و احوال بهشتیان مشهور است
و ذکر آن بتفصیل از نسیاق این مختصر لکه از حوصله طاقت تحریر
این حقیر و در بهمین التفات نموده امید که جناب ارحم الراحمین
برحمت شامله و فضل کامله آن برادر کامکار را این کنه کار بسته
کردار و دیکر موالیان امیر ابرار قسیم جنات و نار رحیم کردکار را
با دراک شفاعت حضرات ائمه معصومین و سعادت دخول
بهشت و دریافت لذت ان خیف سرشت بهره و رکردانیده
محرم حریم عزت رضا و متنعم بنعیم قرب و لقا فرماید بالنبی و آله
و اما دوزخ جای خوارج و اشقام و مقام اهل کفر و عصیان است
هرکز نمیرند تا خلاص شوند و ساعتی عذاب ایشان تخفیف نیابد
تا بیاسایند چون بالجاح آب طلبند از حمیم و حنین ایشان
چشند و حمیم آبیست که چون نزدیک روی او آورند

کوشتهای روی از هم پاشیده در آن ریزد و چون بنوشند
رودها و احشای ایشان پاره پاره کرده و خارج کند
کدازرخمهای دوزخیان سیلان کند یا اشک حسرتی که از چشمهای
ایشان بیرون آید و چون طعام طلبند ایشان را زقوم دهند
و آن چیزی است مثل مس و روی که آتشه که چون بجوشد
اندرون ایشان بجوشد و احشای ایشان را متلاشی سازد و
شرح مار و عقرب و آتش ملتهب و زبانیه غلاظ و شداد و
سایر آلام دوزخ که زهره شیر از شنیدن وصف آن آب
و جکر مردان مرد از حرارت تذکر و یاد آن مضطرب و
کباب است از غایت شهامت و حیا جی باظهار ندارد
و بعضی از موسنانی که کناه کبیره کرده و بی توبه برده باشند
و در حشر شفاعت شفیعان یا رحمت ارحم الراحمین شامل حال
ایشان نشده باشد بقدر کناه یا کمتر از آن عقوبت خواهند
کشید پس شفاعت سید انبیا و ائمه هدی ما باشفاع علما
و صلحا و اتقیا رحمت خدا قرین حال ایشان کشند از
دوزخ خلاص کردند و در بهشت قرار کیرند

خواهی تو دفع شر نار آب رحمت بر دل آتش کمار

چشمه آن آب رحمت مورث — آب حیوان روح پاک قدس است
رات میفرمود آن بحر کرم — بر شما من از شما مشفق ترم
ن نشسته بر کنار آن خوش — با فروغ و شعله بس ناخوش
گرتها سر داده و از خود بخود — پس شش میکنید این جمله خویش
من همیرانم شما را همچو مست — از ره جهاد دین در راه دوست
همچو پروانه شما آنسو که آن — هر دو دوست نرشه پرواز زان
زان گهر شافع هر زاغ بود — همچو او در چشم او مازاغ بود
ای که چون تو در زمانه کیستی — الله الله خلق را فریاد رس

واما حوض کوثر نیز حضرت پیغمبر است و آن حوضی است
بر در بهشت که وسعتش مقدار سه فرسخ عمان است
تا حال آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و
جامهای بسیار دیده بعدد ستاره ها در کنار آن
چیده و والی و ساقی آن حوض سید اوصیا
علی مرتضی است بهر که یک جام از آن شراب
طهور کرامت فرماید چنانی سیراب گردد که هرگز تشنه نشود و چندان لذت برد که شرح آن
از آن در حوصله تحریر و بیان نگنجد اللهم ارزقنا

وارزق یا اخوانی المؤمنین بحرمة سید المرسلین و آله الطاهرین
سلام الله علیهم اجمعین امیدوارم که انشاء الله تعالی بفضل جناب ارحم
الراحمین و توجه حضرات ائمه معصومین و محبت اهل الله آن
برادر الهام و این خیرخواه خلق الله و دیگر غلامان و موالیان
را و ما را رحمی فرماید توفیق معرفت و عبادت کرامت
فرموده از عقبات مذکوره برحمت خویش و شفاعت
دوستان خویش درگذارند و بهشت رضوان رسند
از سعادت لقای مولی تعالی بهره مند گردانند بالنبی و آله
ای غنچه بشگفت محبت وای نورسیده بصیرت بدانکه
بعد از دانستن لوازم اصول مذکوره که خلاصه آن
بدستیاری بنان مجرد ترجمان بر صفحه بیان مسطور شد دانستن
فروع دین و بعمل آوردن آن بطریقیکه علمای راشدین
از قرآن مبین و احادیث شریفه حضرات ائمه
معصومین استنباط نموده و چندین کتاب در آن
باب قلمی فرموده اند واجب است و جناب سبحانه
در اوامر فرقانیه جمیع بنده گانرا بآن مامور گردانیده
که وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا

ظاهر معنی این آیه و امثال هذا آیه بقول مفسرین چنین است که
انچه پیغمبر او آورده و فرموده همیشه رسول بگیرید و بعمل
آورید از او و انچه از آن نهی کرده همیشه باز آیید
و دست بدارید از آن لهذا بیقین باید دانست که
چنانکه غرض از اصل شجره وصل ثمره است حاصل معرفت
اصول دین نیز رعایت آداب و اعمال فروعست
چه هر عاقل خطی واضح در روشن است که شناختن خدا
و دانستن قدرت الله هدایت و اطلاع بر کیفیت معاد و اقرار
بگلوگاه موت و احوال میت در قبر تا روز عرض اکبر
و اعتراف بوجود بهشت و دوزخ و تصدیق خصوصیت
نعمای جنان باهل ایمان و در یافتن شفاعت و
رحمت و تخفیف الام نیز ان باب بغیر و مجرد بمان
از ادراک سعادت مغفرت با عدم عبادت خدا
و محبت الله هدی و نداشتن بیم و امید از یاد اشان
اعمال در روز جزا و ناکردن معالجه احوال موت
و قبر و قیامت و عذاب جحیم و داشتن یاس مطلق
از رحمت و شفاعت و دخول بر و صفات جنات

نعیم و مصر بودن در صغایر مناهی باز گشت نمودن از کبایر
معاصی جمیع نشود و معاصی بر آن مترتب نمیگردد و احوال
انچنان کسی بعینه شبیه حال مریضی بد نفس است که حکیم را
نشناسد و بجذاقت و تدبیرات و معالجات او اعتراف
نماید بلکه خود نیز بر چگونگی ازار خود و خواص اغذیه و
ادویه عارف بوده نفع ملاحظه و ضرر عدم انرا آزموده
همیشه بیقین داند که اگر بفرموده حکیم عمل نماید بزودی
صحت می یابد و الا مدت ازار او بطول می انجامد
بلکه جهت هلاکتش نیز میگردد و مع هذا هر دوائی و
غذائی که آن حکیم باو تجویز فرماید اعتقاد بر آن
نکرده بعمل نیاورد بلکه هر چه حکیم در منع آن و اجتناب
از آن زیاده مبالغه نموده و صفرت آن بر دیگر
محقق بوده همیشه بیشتر رغبت نماید پس باید که انسان
الرتبه بوجوب و حقیقت تمام خروج دین و احکام شرع
مبین و بدستیاری حبل المتین متابعت شریعت
خود را انچه از حضیض جهالت و کل لت و دنا

باوج معرفت وعبادت وعزت رساند وبقدر طاقت
وامکان ازروی عرفان وایقان باخلوص عقیدت و
نیت قربت جانب طاعت واستقبال وتضرع وابتهال
راکه کسیر طینت وکیمیای سعادت است بهیچ وجه فرو
نگذاری تا ثمرات اتقا در علاوفت طریقت حضرت
مرتضوی باعلا درجه مقربان درگاه وخاصان بارگاه
حضرت الهی صعود نماید کما قال المولوی المعنوی

کشف این تذکار عقل افزا شود بندکن تا ترا پند شود
وچون اعظم فروعات واثوب عبادات غارات
چنانکه در احادیث الهیه اظهار وارد شده که شخصی
از انا عبد الله سوال نمود که عبادتی که عبد را معبود
نزدیکتر کند ودر درگاه حضرت الهی پسندیده تر باشد
کدامست آنحضرت خلاصه این مضمون ادا فرمودند
که نمیدانم چیزیرا بعد از معرفت بهتر ازین نماز
پس حق مقام ومقتضی خیر خواهی چنان است که در آداب
نماز وضروریات آن مبسوط نوشته شود ای یار
دلخواه وای برادر آگاه میباید که الله تعالی

در نماز روی ظاهر از هر طرف برگردانیده بسوی کعبه صورت
مکاوری در نیز در هر حال حضور دران جهتی که بموجب
حدیث الصلوة معراج المومنین وقت عروج
ارباب راز وحمل عرض نیاز بکریم کارساز بنده نواز
است واز تاثیر آن عبادات مقبوله بمعرفت خود
وخالق خود خواهی برد کما قال المولوی المعنوی

روی بنشسته نپندروی چو لا صلوة الا بحضور
مرهوا را تو وزیر خود مساز که برآید جانی پاکت از نماز
گرچه نعمت دادنش بی علت است طاعت او کار صاحب دولت است
چون چنین رفعت بست کار تن کار کن جان بند بسیار کن
انکه معرض را زرزق روزی کند روبدو آری بطاعت چون کند
کف بمعمر رکوعت وسجود برد حق کو فتق حلقه وجود
حلقه آن در هر آن کو میزند بهر او دولت سری بیرون کند
چون سجودی یار کوعی مردوشت شد دران عالم سجود او درشت
چونکه پر دارد دهانش حمد حق مرغ حسب سازدش رب الفلق
مالک ملک است هر کش سر نهد پیجهانی خاک صد ملکش دهد
لبک در وقت سجده پیش خدا خوشتر آید از دو صد دولت ترا

در سفارش رعایت مسجد و عبادت در آن که نمونه
ایست از استرضای خاطر مومنان چون نماز فریضه
در مسجد بجماعت افضل از دیگر معابد است خصوصا
در وقتی که پیش نمازی باشد و نماز بجماعت گذارد
شود پس باید که بسیار اهتمام تمام
که نمازهای پنجگانه را در مسجد و بجماعت گذاری
و در تعظیم مسجد که نمونه اولهای مومنان است نهایت
سعی لازم شماری و از جمله مراعاتها آنست که در توقیر
مسجد بجای باید آورد این است که با وضو داخل
آن مکان شریف نشوی و تا در مسجد توقف داری
بنماز و دعا و ذکر حق تعالی مشغول باشی و حرف
دنیا و امثال آن بر زبان نیاوری و اگر گرد
و غباری در مسجد باشد پاک نمائی و آب
دهن بر در و دیوار و زمین حریم مسجد نیندازی
و هرگاه ممکن باشد چراغ و فرش و آبریق و
جاروب جهت مسجد سر انجام کنی و اگر تعمیری
خواهد دولت رسیس باشد خود را در آن مصالحت
نداری و بر عبادت تمام در مسجد بعبادت اوقات

گذرانند و مدت توقف را تا ممکن باشد طول دهی که بموجب
حدیث شریف المومن فی المسجد کالسمک فی الماء
مومن در مسجد چون ماهیست در آب و چنانکه ماهی را
باب زندگانی حاصل است مومنانی را در مسجد تعیش
و راحت و اهل و کمال است که باب الله این معنی ثابت
آن میشود که توفیق الله حسب الواقع رعایت قلوب و روشن
آگاه نمائی و از برکت توجه باطن آن مقربان درگاه الله
صحت سینه را از کدورت غبار شهوات و شهوات
پاک فرمائی و رختهای وخیمه که در مسجد دل از منازل
آرزوهای نفس دون زنی خواهشهای لازمه طبع آن را
بهم سپرده بتعمیر تخلق باخلاق حسنه فرو بندی و شمع
و چراغ رضا و تسلیم در آن افروزی و حصیر ترک
و تجرید بگستری و عبادت مراقبت احوال خویش
و او را معرفت معبود خویش و سجده شکر توکل
بمنعم حقیقی بجای آوری تا تولدی دخول بلکات
بلکه و تبرای خروج از صفات عنصریت چون

و درود و صلوات حضرات ائمه معصومین و لعن چهار ضرب
خلفای ثلاثه و دیگر مخربان بنیان دین مقتول بارگاه
کبریا و معقب درگاه خالق البرایا کرد و این باریب
العالمین عزیز میدانند که مقصود اصلی و منظور کلی از رعایت
آداب مذکور و امثال آن این است که سالکان مسلک
طریقت و طالبان کوی معرفت از برکت رعایت ظاهر
رعایت آداب ظاهری احکام شریعت مقدسه
که مجروی و کما آنرا چون اعمال مفروضه بر خود
لازم دانسته دقیقه از مستحبات فوت و فرو
گذاشت ننمایند آنگاه بادراک معانی باطنی
خرامند مثلا از حقیقی تعظیم مسجد که خانه عام حق تعالی
است توفیق زیارت قلوب اهل دله که خانه خاص خدا
است دریابند بتوجه بواطن حقیقی مواطن ایشان
دلهای خویش را نیز شایسته اختصاص خلوت
خاص معشوق ازل کردانند نه آنکه مانند عوام
کالانعام بهمان رعایت آداب ظاهری اکتفا

نموده

نموده خود را از دریافت آن سعادت عظمی باطنی محروم دارند
و در سلک جمعی منسلک شمارند که مولوی معنوی در شان
ایشان میگوید ابلهان تعظیم مسجد میکنند در جفای اهل دل اجتهاد میکنند
آن مجازست این حقیقت ای خران نیست مسجد جز درون مردان

حج زیارت کردن خانه بود — حج رب البیت مردانه بود
کعبه مردان نه از آب و گلست — طالب دل شو که بیت الدل آست
مسجدی کو در درون اولیاست — سجده گاه جمله است آنجا خداست
گرچه کعبه نیز خانه نیز اوست — این دل من نیز خانه نیز اوست
تا بگردد آنچنان خانه ترا — وندرین خانه بجز آن حی نرفت

بعضی از محققین در تالیفات خود نقل نموده اند که مجوسی
بمسجد الحرام در آمده تفرجی میکرد ناگاه نگاهش بقدری آب
دهن که بدیوار بر دیوار کعبه انداخته بود افتاد و آنرا از دیوار
محو کرد و چون از مسجد بیرون آمد باد بهایتی از جهت غیبت
وزیده و کلاه کبری که در سر او بود در ربود هر چند از پی آن
کلاه دوید باو نرسید ناگاه مانع این سرزنش شوق
نیوشش بگوشش هوشش رسانیدند که تو آب دهنی را بر دیوار

خانه ما نهند یدی ما کلاه کبر را بر سر تو چون نهیم با
جهت یا راهی از دل آگاه کشید زنار ببرید و بشرف
اسلام مشرف گردید ای عزیز هر گاه بیگانه را بمحض
اینقدر رعایت مسجد آشنا درگاه معبود یگانه گردانند
بدیهیست که نشاید آشنا را بیرکت رعایت آداب
مسجد کل که خانه عام خداست توفیق پاک کردن مسجد دل
که دار الملک خاص حق تعالی است از خس و خاشاک علایق
دنیه و عوایق بدنیه بچه روی زیبا نیست ارزانی نمیفرمایند
دوستا نرا کی کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری
در ترغیب نماز جماعت که سبب قبول عبادت و مثابت
است و باعث انتظام عقد محبت و مودت ای بر حلقه
جمعیت حواس و قوی و ای شیرازه مجموعه محبت ارباب
وفا بدانکه از احادیث نبوی ظاهر میگردد که نماز جماعت
را بر نمازهای تنها بیست و هفت درجه افزونیست و از کلام
بلاغت انتظام حضرت مرتضوی که اطاعت آن بر دوستان
چون فرمان برداری اوامر الهی واجب است کمال تاکید
در رعایت آن مستفاد میشود چه در مقام امر فرموده اند که
لتشاهدوا علی الصلوات المخمس فی الجماعة
الی آخر الحدیث ظاهر معنی این کلام لطیف این است

که تشاهد کنید و تعهد نمایید بر نمازهای پنجگانه در جماعت
و معنی تتمه این حدیث شریف که چون اصل عبارت آن
در خاطرها تربنود بترجمه اکتفا نمود چنین که بدرستی که ترک
کنند جماعت را البته بخشت و بر آن مداومت نماید الله
نیک بخشت و نیز در احادیث وارد شده که هر که پنج نماز
بجماعت گذارد همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
را دریافته باشد و با هر یک از ایشان هزار سال عبادت
کرده راه سنت با جماعت خوشتر بود اب با احسان
یقین خوشتر رود پس باید که تا ممکن شود ترا از نماز
نمانی که نمازهای مفروضه را با جماعت گذاری که در آن
فوایدیکه مندرج و منافع کثیره مندمج است از جمله یکی چون
مقرر است که نماز گذار را بقدر نماز مقبوله او از مبدأ
فیض فیض میرسد هر گاه جمعی کثیر دامن همت بر میان جان
بسته از روی اعتقاد و کمال اتحاد بر اسم ادای عبادات
و وظایف بسته دعای قبول دعوات اشتغال نمایند
یقین است که تفضل حضرت اکرم الاکرمین شامل حال
بندگان گشته طاعات ایشان را بموقف قبول و مسئولی
رسانیده از هر یک فیضی که حضرت معطی
الفضل از برکت آن عبادت بعبد عابد عاید میگردانند

هرچند که جمعیت مثمر و ارباب مسئول زیاده تر باشند البته
افزون تر خواهد بود چه اجتماع را اثرهای عظیمه است
همت از آنجا که تقوا کند خوار مدار آنچه که اثرها کند
دیگر از منافع آن آنکه هر روز چند بار سبب ملاقات میشوند
و وسیله استحکام بنای محبت آنان میگردد که اکثر تهیین
ثمر تحمل زند که وهین شجر باغ پاینده کاهان است میگردد
زرنده نا اگر حاصل بود این است که دوستی شهد دوستی بر آرد
در اخبار وارد شده که چون دو مسلمان با هم ملاقات نمایند
و از راه محبت دینی و محض رضای الهی بمطلبهای دنیوی
و غرضهای نفسانی با هم مصافحه و معانقه فرمایند
خطاب حضرت عزت بملائکه مقرب در رسد که ببینید آن
دو بنده مرا که از برای رضای من با هم چگونه دوستی
میکنند شاهد باشید که لابد از بفضل خود امرزیدم
اگرچه این مقام مقتضی آن است که بند کر خواهد علاقات
برادران ایمانی و خصایص صحبتهای دوستان روحانی
بر دارد و طومی قلم را شیرین بیان شکرخا توصیف
دوستان صدق آئین سازد لیکن چون آنچه
چند کلمه در آداب صحبت برادران دینی ترغیب

لمباشرت محبان یقینی و تحذیر از مضار صحبت ناجنس صورتان
نشناسی معنی نوشته خواهد شد حال هر هوشی بر لب اظهار
آن مدعا انشاء رخت در مقدارش تعظیم و تقریر و قرات قرآن
مجید زبانی و ترغیب استماع تلاوت و اطاعت اوامر و
نواهی فرقانی سرلوح کتاب محبت و وفای دوستان
مجموعه فضلت و واضح است که آیات و احادیث وارده در
شان قرآن مجید از حد و حصر افزون و تذکر بکلیه تتبع تمامی
آن از حوصله طاقت امثال این روستائیان نهرستان
معرفت بیرون است نهایت اگر مضمون مالا یدرک
کله لا یترک کله عمل نموده آید فراخور دریافت قاصر
خویش بتشریف ذکر بعضی از آن از مراسم ادای حقوق
برادری و اتحاد بعید نخواهد بود از جمله آنکه در احادیث
شریفه حضرت خاتم الانبیا این مضمون وارد شده که قرآن
فاضلترین همه چیزهاست نزد خدا پس هر که حرمت قرآن
دارد باید دوستی که حرمت خدای نگاه داشته باشد و هر که
استخفاف کند بحرمت قرآن هر آینه استخفاف کرده

باشه بحرمت حق تا نفوذ بارگاه حضرت ملک علام و ارحام فرمان روا حضرت
که در صورت که مشغول در حین شنیدن آن باطهارت بوده باشد و
همه تن گوش گشته در کمال ادب متوجه استماع آن کلام منجز نظام
گردد و چنانکه منقول که یکی از مریدان حضرت سلطان المحققین شیخ
صفی الدین اردبیلی را در زاویه برهانه زار در زمستان حضور شیخ ملازم تمام
کردید و در عرض راه او را اعصابی ضرور رهم رسیده که ناچار بخلوت
شیخ آمد اتفاقا حضرت شیخ با جمعی از مخلصان مشغول تلاوت
قرآن بوده اند آن مرد با خود اندیشه کرد که اگرچه بایستی
تلاوت نمیتوانم نمود اما چون از حجاب روی بر تافتن ناخوش است
و شیخ ضرور نیز دارم قدری توقف و استماع کلام ملک علام باید نمود
بعد از ختم قرات لب بعرض مطلب گشاید لهذا داخل مجلس شده
حضرت شیخ ولایت بر آن حالت دیده او مطلع گشته
فرمودند که هرچند تلاوت نکنی آخر نه استماع قرآن میکنی برو
و غسل نموده بیا که باین حال در جنبش مجلسی بودن مضاده ریقات
ادبست امر او نافرمانی نکرده رفت و غسل کرده بازگشت و همچنین
در وقت تلاوت قرآن رعایت مخارج حروف و دیگر قواعد
تجویدی علاوه آن نموده در همان لحظه در دریافت خود مستغرق
و مشاغل ادراک معانی باشه و بهوت در کلام ملک

نگذارد و در رسم عوام کالانعام کلام ملک علام را نگشوده در پیش
خود نگذاشته بجز اضاعی دنیوی و اختلاطهای بیجا مشغول نشود
و مانند اطفال ان کتاب الله متعال را بزیر دست و پا انداخته
یا بر بر آن نگذارد و قدم از بالای آن بزیر آورده و پشت بطرف
آن ننشیند بلکه در کمال ادب لب را از بوسه و سر را از سجده
آن مشرف ساخته بر سم مقرر تلاوت نماید و بعد از تلاوت
بتزئین بسیده بر سر نهد و در مقام رفیع و جای پاکیزه گذارد و دیگری
در معنی اوامر و نواهی قرآن را حب الواجب مطیع و منقاد بوده
از عدول احکام آن نجاوز ننماید که هرگاه بتوفیق احترام این
دو حرمت لئت الله موفق گردی در دو دنیا فیوضات عظمه بتو
روی خواهد نمود و در آخرت قرآن مجید ترا شفاعت
خواهد کرد خوش شفاعتهای کردگار کو ز سر تا پای
باشه استوار چون تو در قرآن حق بگرخی باد دان انبیا مبخر

است قرآن خانهای بیجا ما بیابان بجز بالا گیر ما
کز بجز آنا نه فرمان پذیر انبیا دادند ما را دیده گیر
ور نپذیرانا به برخوانی مجمل مرخ جانت تنگ آید در قفص
معنی قرآن ز قرآن پرس بس ور کسی کانش نزول است در حرس

در تفکر یعنی فکر کردن در گاهی صنایع قدرت اسماء
و صفات الهی و اندیشه نمودن در بدایع حکمت تعالی و الله
نامتناهی چون در تعریف این مقام عالی و توصیف این منزل
متعالی زبان اعجز بیان حضرت سرور انس و جان و باعث
کونین عالم امکان بابن خبر صادق و حدیث لایبنی ناطق
گردیده که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة
دیگر در وصف آن چه میتوان گفت و در تشبیه و تمثیل اورا
بمنقبت زبان قال و قیل که میتوان سفت کما قال المولوی
المعنوی فکر کن تا وارهی از فکر خود فکر کن تا فخره گردی
از خسد چون در معنی زنده بازت کنند پر ز فکرت زن که
شهبازت کنند فکر آن باشد که یک بد رهی راه آن
باشه کش تا نبض از غار فنا صاحب بفکر ارزوی تابد
و ندبیر در تبیین این معنی نشین و بکشف نقاب حجاب از غزال
این شاهد خلوت کزین جمله اند که فکر بر دو نوع است
یکی در نسخه آفاق از اسماء و صفت و دیگر در صحیفه
انفسی از دلالت حکمت و تطبیق کلمات آفاق
با دلالت انفس کما قال الله تبارک و تعالی سنریهم

سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و ظاهر تفسیر این
آیه دانی ها به بقول مفسرین چنین است که زود باشد به بینند
نشانها و علامات صنعت ما را در احکام علوی و سفلی و در
نفسهای شما و حال خود اگر عجالة بتحریر مثنوی موسوم بآفاق و انفس
شاه فضل نعیم که از اکابر محققین و علمای خلص امیر اوزبکستان
و نواحیه حضرت نافع و اکثر مراتب معرفت را جامع بود اورد
و ان دلیل راه فکرت و تذکره تبحر خطرات را که باعث ان
این مقاله و باعث ان این رساله شد خیه کشته و همدم
که انشاء الله تعالی بسلوک ادراک هدایت کافیه نیز کفو
بفکر شاخت و ان مستجمع الحسنات خود که اینه جمال نمای
شاهد وحدت است اندازد بموقع خواهد بود و دان این است

هر چه در آفاق بودی جان آن است در انفس همچنان
در سخن کوش صدف سینه بجو هر چه بیرون است همان است درون
چشمه رک کوه بود اشکوان باد بنفس اتش تو خود دان
موی نباتا تا ع ق ی کوکب است دانش بور و زوند انباشت است
عقل و خیال تو قضا و قدر جنت و دوزخ تو بود خیر و شر
لوح که محفوظ بود نام او نطق تو باشه بمعنی گفتگو

هستی تو آب حیات است و بس — جسم تو خاک است و هوا است هوس
قامت تو باد و گرد و گمان — تیر سخن بادیه و دلها کمان
عشق تو بی‌تف و گرش عنکبوت — بسته و بر بین چه شه و لاتعب
هم دهد و دور زند دارد و جود — خون ده و دود و برج بر افلاک کبود
دیده و گوش است دو دامنگ دهان — ناف و دو پستان دو درخت خزان
رعد بود خنده و برق بهار — وقت جوانمات تموز ای لگد
مور تو چون زر و سفیدی نهاد — وقت خزان است همه دار باد
مرسم پرت زمستان بود — عقل در دعا جو خران بود
برف ترا موسم سفید آمده — برگ خزان است پدید آمده
ابر بود گر به بود باران سرشک — ریگ شه روی زمستان سرشک
نقش تو مار است بجه و حسن گنج — داری از آن لب و رخ رنج
هست سلیمانی تو عشر عزیز — خاتم او حد لی تو احسنی تعزیز
حوض تو غولی است حصار تو چنگ — اشتیت کشتی و خشت نهنگ
کفر تو ظلمت بجه ایمان چو نور — علم تو رحمانه و شیطان غرور
معرفت مرد بود ای کاردان — فکرت تو ساتنه و حرب جان
نفس او جهدی و تحمل دل است — روح تو جمله از او حاصل است
شوره زمین بخش و حسد آب جوار — در تو کمونت ندارد شور
صبر تو ایوب و خلایق چو ایاب — صدق تو صادق بود و کذب حرام

شهره برحمت ای اهل دین — شه ملک الموت تو خوانی بین
برق بود جستن او آه زن — کوشش کند از تن تو جان کندن
نعم و خبر بین این آمده — در طلبش بیش و پس آمده
این سر تو اوج جهنده قدم — است ترا همچو جهان هفت یم
تاز تو اب دود و دریای کوش — آمده از چشمه زهره بکوش
زرش بجه آب دهاخت مدام — معدن آن آتش بود ای تشنام
آب دلت موج زند دارد و بان — میدهد از خشیه حیوان تن
هم تنک خوی تو شه از شکر — بد بخت داد ز خمی سبر
سینه بود جام جسم جم تو — سنگ نظر کن که کدام است تو
طبل سکندر بود آواز تو — زانکه زدل داده بدو زانو
عطسه تو صور سرافیل دان — میدهد از بودن جان تن
هم ظلمات است سیاهی چشم — نور درو داده گواهی چشم
آب حیات است که تو نوشیده — زر و چشم است اگر دیده
جان تو چهری بجه و چاه جسم — از شب جانی شه گویا طلسم
هفت گوا اند که بود بر گوا — هست ترا در خبر ای بنگ را
چشم تو را شمس و قمر ماشم — راس و ذنب گرده بود بر سر
زهره چو مرغ و زحل چرخ کش

زهره زبان است حواب مشتری
نشتر چو عطارد دو جوزه گیری

کوکب بهرام نگه تحسن است آن
رد وه او دلوش کنش ای نگه دان

نسرت طایر نگم است ای پسر
گنبد نیرات چو داند خبر

قد تو باشه الف استوی
دال دبگر ذال بود دستها

نسبت دندان تو نسبن است ثمن
گوش کنی این ز اهد پاکیزه دین

جیم بود صاد و ضاد دلبر
واو تو گردن بود و قاف سر

هم دهان است دو دل بنده
طاق دو ابرو رشته بری

ناف تو نون است و دماغ تو ها
شانه طی و طی بود و پشت تا

غنه و خش و کوشش بود عین و غین
با نگشم اگرت است عین

نقطه خط و خال سر و سینه جی
هم دو سر دوش تو دو چشم می

کاف کف و پنجه تو بند شکم
هم زیر و زیر طبله است قدم

از سر تا بند دوش شش تمام
صورت لام است و الف والسلام

النفس و آفاق چو عکس هم است
هر صفت عالم طبع آدم است

سر نعیمی چو در النفس فتاد
جمله آفاق دو کرده یاد

دیده در النفس همه آن فرا
من و منفق دمشق را

چون همه در ذات آیات بیک را
هر هم طلب مکن از خود بخوا

عاشق اگر در ره او صادق است
یار هم ار خاص و نفیس عاش است

صدق کند در مقصود نفت
عاشق صادق بکی کردد بهشت

بسکه بر اطراف جهان تاختم
ظاهر و باطن همه حق یافتم

شیره خود هست کریزان ز نور
ور نه زخور شیره نباشه صبور

یا رگ یا شه احول دو بین
بگذر از این احول و آرست بین

از تو جدا نیست چو برگ از درخت
او منت کرد چنین کاشت

فی شریف النفس

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

سنبل الطیب ۴ مثقال
شقاقل بحری قاقله کبار ۴ قشر صفار ۴ تیزک کبابه ۴
۳ ۳ ۴ ۳
قرنفل ۳ زعفران ۳ بادکوبه ۳
۳ ۳ ۳
جوز بوا ۳ فوفل ۳ عود ۳ سلیخه ۳ زرنباد ۳ ریشه مرجان ۳ غاریقون ۳ تفه
۴ دانه ۴ عدد از هریک ۴
قسط هندی ۳ مطیکی ۸ روی ۳ اقلیمیا ذهب ۲ اقلیمیا فضه ۲
طباشیر ۳ قلم شکر سفید ۳ لعوام ۳ ورق ۳ اجزا ربهن ۳
وسلدیه نمود، صبح یم مثقال عصر میل ۳ مثقال
بهمن سرخ ۱۰ مثقال بهمن سفید ۱۰ مثقال مغز مرتبه میان آب سیب شرین
بخرا بانند لبا عدکف کرده معجون کرده از نیخ تخود
تا شش تخود میل نماید در خاصیت سبقت دارد با آب

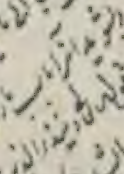

منقول از کتاب دعائیکه روایت شده است از
پیغمبر صلی الله علیه آله که نازل شد با آن جبرئیل
تعویذ کن و با آن حسن و حسین را چشمی که بر دهان
بسم الله الرحمن الرحیم یا ذا السلطان العظیم
والمن القدیم و الوجه الکریم و الکلمات
التامات و الدعوات المستجابات عاف
فلانا نامش را ذکر کن من انفس الجن و اعین
الانس

۱	۱۰۲۴	۱۰۱	۱۱	
۱۲	۷	۳	۱۲۳۵۱	
۶	۹	۱۰۲۶۲	۱۳	
۱۰۲۳۱	۵	۴	۱۰	

ح ا ف ظ ش ل م ا ن ی
۸ ۱ ۸ ۹ ۶ ۳

جمع هزار و سیصد و شصت و شش تعویذ زیر
تا خانه دوازدهم در خانه در خانه سیزدهم
بنویسد هزار و سیصد و پنجاه و شش در خانه چهاردهم
هزار و سیصد و شصت و یک در خانه نوزدهم
هزار و سیصد و شصت و

۱	۱۰۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱
۶	۵	۸	۱۰۱۱
۷	۱۰۱	۱۰۱	۱۰۱۱
۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱	۱۰۱۱

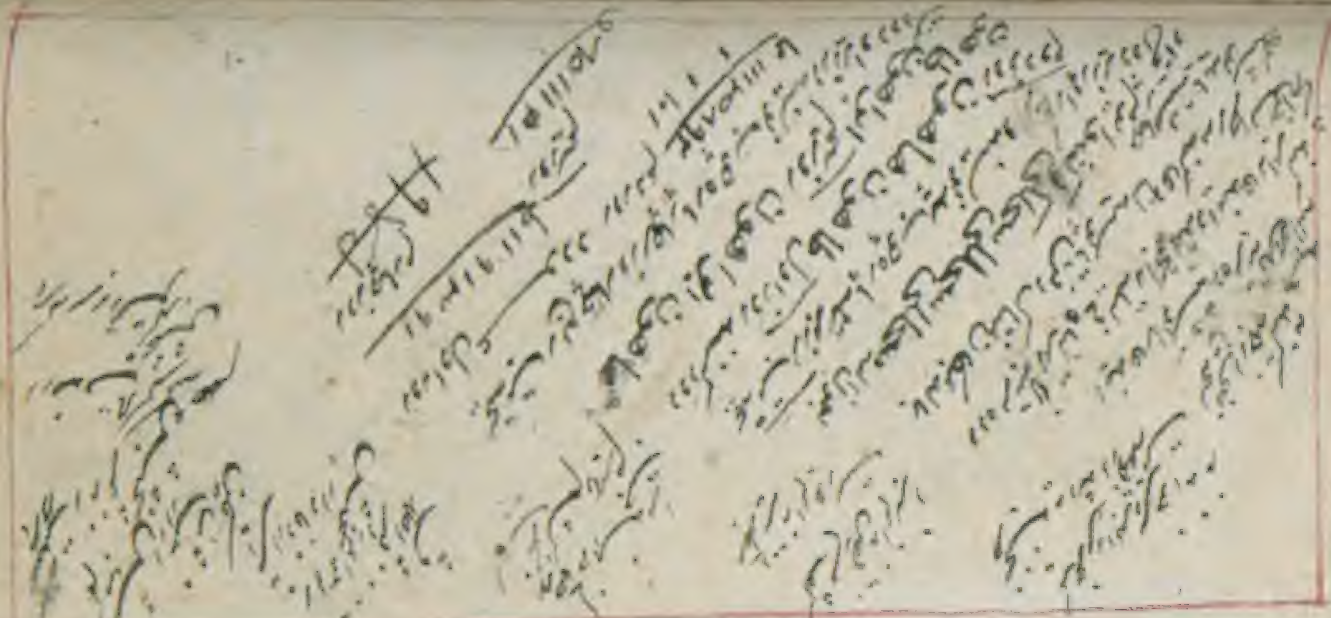

رساله اللمعات فی طوالع المسئول من تصانیف ابو الخیر محمد

بسم الله الرحمن الرحیم بن محمد

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو غیب کفتن نبود در خور کس عالم الغیب خدای باشه پس لایق ایزد تعالی حمد و ثنا و صلوات و دعا چنین گوید فقیر غنی ابو الخیر محمد بن محمد الفارسی که چون فراغت از تالیف کتاب جامع مطالب واقع شده خواستیم که در شرح طوالع مسئله و احکام آن چند کلمه بنویسیم و چون بر تکمیل کتاب بدین زمانه در این باب مشهور رجوع بر همان الکفایه بعد از اکثر مسائل ضروریه التقاط نمودیم و از تصانیف معظم بطلمیوس ایقع الرابع آنچه مناسب این فن یافتیم با آن ضم کرده مجموعی آن بعبارتی واضح در سلک تحریر در آوردیم از خدای توفیق اتمام خواستیم **مقدمه** باید دانست که احکام نجوم که غرض از آن خبر دادن است از خبرهای قبل از وقوع مدار آن بر ظن و گمان است و هر کس را گمان آن است که چیزی از آن بیقین حاصل توان کرد خطا فاسد و فکر او خطا باشه دیگر بداند که وقت طالع کرفتن آن زمان باشه که سائل بر دیک منجم رسد و اگر سائل بگمان نزدیک آن مسئله باشه بهتر باشد و باید که آلتی که ارتفاع بدان بندد و طالع از آن داند صحیح باشد و نیت درست دارد و چند نیت در هم نکند مگر که کل احوال خود بیند و با منجم نزدیک

باید که در وقت نشستن و رات بستن افتاب بخانه چهارم رسیده در وقت مراجعت نشستن خطها و سعادت کواکب و ضعف و نحوست ایشان از ضروریات است و چون و چون در رساله حق تقویم ضعف و قوای کواکب مجملا بیان کرده ایم احتیاج بشرح آن نداریم چه دانستن این رساله او لا موقوف است بر دانستن علم هیئت و دیگر رساله حل التقویم که در شرح تقویم تالیف کرده ایم بخواند و بعد از آن رساله حل اسطرلاب مطالعه کند رساله که در علم طالع مولود تالیف کرده ایم درین باب بر دانستن این از ضروریات است **لمعه** در دلیل سائل و دلیل مسئول عنه بعد از آنکه طالع معلوم کنند بنگرند طالع رات در اشعه ناظر است یا نه و کواکب را در محل خود نوشته ناظر و هم السادسه و هم الغیب و هم حاجت که سوال از ان باشد معلوم کنند ناظر و مجرد و اجتماع مقدم با مجرد و منفصل بدیت او در آورده ناظر و مستولی بر هر درجه طالع و بر درجات دیگر خانها دانسته ناظر و کواکب مستولی بر هر درجه آن است که در آن درجه خلل داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد و کواکب بدو ناظر باشند پس نظر کن که تمر از کدام کوکب منصرف شده و بکدام کوکب متصل گشته انکوکب که تمر از و منصرف شده دلیل سائل است و انکوکب که تمر بوی متصل گشته دلیل مسئول عنه است یعنی آنچه از و سوال کنند و هذا و بذ طالع اگر در طالع باشد یا بطالع نظری داشته باشد دلیل مسئول باشد و مستولی بر درجه طالع دلیل سائل باشد و همچنین کوکبی که در طالع باشد دلیل سائل است و صاحب ساعت نیز

دلیل ساعت و خداوند هفتم و انگوکب که در هفتم بود دوستی بر دوستی
هفتم دلیل مسئول عنه است و همچنین خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه
و خداوند صاحب برج ساعت دلیل مسئول عنه است پس از این دلایل
هر کدام که قوی تر باشد بقوتهای ذاتی و عرضی آنرا اختیار باید کرد
لمعه حکما گفته اند که اگر سائلان جمع شوند و پنج از انها عدد و حاجات
زات دارد و حاجت یک نفر را احکام بگوید و از انقطاع او
درجه باشد صاحب سائل اول از بیت دوم بگوید و صاحب سائل
سیم از بیت سیم و بدین ترتیب بعضی گفته اند که حاجت سائل
اول از طالع گوید و صاحب دوم از عاشر و صاحب سیم از سابع
و حاجت چهارم از بیت پنجم و صاحب پنجم از بیت رابع و حاجت ششم از
بیت سیم و حاجت هفتم از بیت چهارم و حاجت هشتم از بیت نهم و همچنین
دیگر که بطالع نظیر ند از ان آن حکم توان کرد **لمعه** دلیل ابتدای
کار طالع و صاحب او است و قمر دلیل ابتدای کار است و سهم السعاده
هم دلیل ابتدای کار است و خداوند ساعت چون بطالع ناظر و دلیل
دلیل است و دلیل عاقبت کار است و انگوکب که قمر روی متصل است
هم دلیل و صاحب برج سهم السعاده هم دلیل است **لمعه**
در ضمیر گفتن گفته اند که باید که در صورت و سیرت سائل تامل
تامل کند که بکدام کوکب و کدام برج شباهت دارد و ضمیر سائل

از انگوکب و از آن برج و بعضی گفته اند که ضمیر از محل سهم السعاده باشد و بعضی
گویند که از سهم الضمیر طلب باید کرد و آن چنان است که از خداوند برج سهم السعاده
گیرد و ناظر کوکب صاحب ساعت و از طالع طرح کند انجا که برسد سهم الضمیر انجا
باشد **لمعه** احکام خانه اول طالع را گویند اگر سائل از
ابتدا و کار پرسد بطالع و صاحب وی و قمر و سهم السعاده نگاه کنند هر کدام
را که قوت پذیرا باشند دلیل باشند و بخانه چهارم و خداوند شش و خداوند
خانه سهم السعاده و خداوند خانه قمر نظر کنند هر کدام که خط مستقیم داشته
باشد دلیل عاقبت کار باشد اگر بوقت ابتدای کار دلیل در روند بشد
و دلیل عاقبت در زایل آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر
دلیل عاقبت در روند باشد و دلیل ابتدا در زایل عاقبت
کار نیک بود و ابتدای کار بد و اگر قمر در برج منقلب بود کاری
بدان کار مشغول گردد و کاهی ترک کند و اگر برج ثابت باشد آغاز
کار قوی باشد و اگر برج ذوجسدین باشد آن کار روی دوسه بار
آغاز کند و از آن کار بکار دیگر نقل کند و اگر قمر با دلیل ابتدای
بسعدی متصل باشد آغاز کار شادی بود و اگر از عمر سوال کند اگر قمر
از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد و عمر کند شصت بر سختی و محنت بود و بقیه بر
سعادت و اقبال و اگر حال قمر بعکس بود حکم بعکس باشد و اگر از نحسی
بسعدی پیوندد تمام عمر بدولت باشد و اگر سختی از نحسی پیوندد بخلاف
این بود اگر خداوند طالع تحت الشعاع و محترق و قمر منحوس باشد
یا ساقط یا در هفتم یا بعضی گفته اند طالع یا در هفتم باشند

بدیا شند للـه . برج دوم را از طالع طالعه دوم گویند پس
اگر سؤال از مال باشد اگر قمر متصل بشعاعی و صاعد بود زاید
و ناظر بود بطالع مال یابد و دلیل دولت باشد اگر قمر منحوس باشد
قوت روزبروز زیاده و انکوکب که دلیل مال یا فقر باشد مثل صاحب
دوم و سهم السعاده و قمر اگر در طالع بود بجهد خویش مال یابد اگر
در سیم باشد از اقربا یا برادران و خویشان نزدیک مال یابد و اگر
یازدهم خانه و اگر صاحب طالع بر دلیل گذری شاید خانه که
بود بر طالع چنانکه بنگری که در کدام از خانه است مال از آنجا یابد
و باید که از قمر و سهم السعاده غافل نشود که اثر زادروشی و قوت
شهادت تمام است و اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری
از نحس ساقط باشد یا بقی از آنها و شرف باشند و سعود و
سهم السعاده در وتد باشد دلیل است بر بقای دولت و جمع
مال بسیار و از وی بفرزندان باشد ابو معشر یحیی گوید اگر
صاحب دوم با صاحب سهم السعاده صاعد باشند در شمال مال
بسیار کسب کنند از خداوندان دولت و بزرگان یا خود تواگر
شود و مباشر و اله گوید اگر خداوند دوم از طالع باشد قوی
حال مال از بسیاری که کند بدرنج و اگر خداوند طالع در دوم
بود مال بدرنج و تعب بدست آرد و بجهاتی که دلیل

و بنگر بسهم السعاده و نحابس اگر بقبول و سعود باشند و بطالع ناظر
منقطعها باشند و اجابت و قبول اگر سائل اجازه دهد باشد طالع و ما
بود و هفتم اجازه گیرنده را و فرد و بدل اجازه از عاشر و از صاحب
وی باید گفت و عاقبت کار از چهارم حال بشر پدید آید برج چهارم و صاحب
و شمس و زحل و مشتری دلیل است بر بهبودی حال پدید آرنده این دلایل و از
سهم الاباء و ارباب منقلبات بیچ چهارم هر کدام که قویتر باشند باید
گفت **ملخص** در احکام خانه پنجم اگر پرسند خبر راست است یا دروغ
اگر قمر و صاحب طالع در طالع بود از نحسین دور باشند و یکی از این دو
کوکب بکوکبی که در زایل بود متصل نبود آن خبر حق بود و اگر قمر یا صاحب
طالع از دو تد بکوکب ساقط متصل باشند و غیر مقبول بود آن خبر دروغ
باشد ابو معشر گوید دلیل خبر چهارم است قمر و در جه طالع و صاحب
طالع و سهم الاخبار هر کدام از اینها که قویتر باشند دلیل خبر باشد
و بباید دانست که زحل صادق است و مریخ کاذب و مشتری صادق
و زهره کاذب و شمس و قمر صادق قند و عطارد مزاج کواکب گیرد
و بعضی او را در اصل کاذب می نهند دیگر اگر دلیل خبر منصرف
باشد از کواکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع باشد
برج منقلب یا زایل ساقط باشند خاصه که کوکب نحس باشد خبر
دروغ باشد و اگر قمر هم بدین صفت باشد خبر کاذب بود
اگر پرسند که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا

دلیل است بر افزودن فرزند و اگر طالع برج ذوجسدین باشد
یا ده کوکب سعد در وی بود دلیل است که دو فرزند در شکم دارد
اگر پرسند که فرزند چند ماهه است از صاحب نجم و قمر و صاحب ساعات
هرکدام که از کوکبی منصرف باشند دی دلیل بود اگر انصراف
از مقارنه بود دیگماه بود از تسدیس شش ماهه باشد یا ششماهه و
تربیع و تثلیث چهار ماهه و مقابله هفت ماهه اگر پرسند که نرینه
یا ماده و بنگر که نجم و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هرکدام که قوی تر
باشند دلیل است اگر در برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج
مؤنث باشند بنگر بقمر که بکدام دلیل ناظرات حکم ازوی کنند
اگر پرسند که تب زاید یا برود بنگر بطالع و صاحبش و قمر و کوکبی که
در طالع بود اگر اینها همه یا بعضی یا یکی که اقوی باشند در برج نهاری
نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج شبی بود و
شب بود و اگر بعضی در بروج نهاری باشند و بعضی در بروج
شبی هرکدام که قوی تر باشند حکم ازان باشد اگر پرسند که بچه تا کی
زاید هرگاه که مریخ یا شمس بصاحب نجم نظر کنند یا صاحب ساعت
بصاحب نجم مقارن شوند وقت ولادت بود و هروقت که سعدان
بهم ولد اتصال کنند وقت ولادت باشد تا وقتی که ایشان
بهم بدرجه مهبط الولد رسند اگر پرسند از رسول قمر و نجم

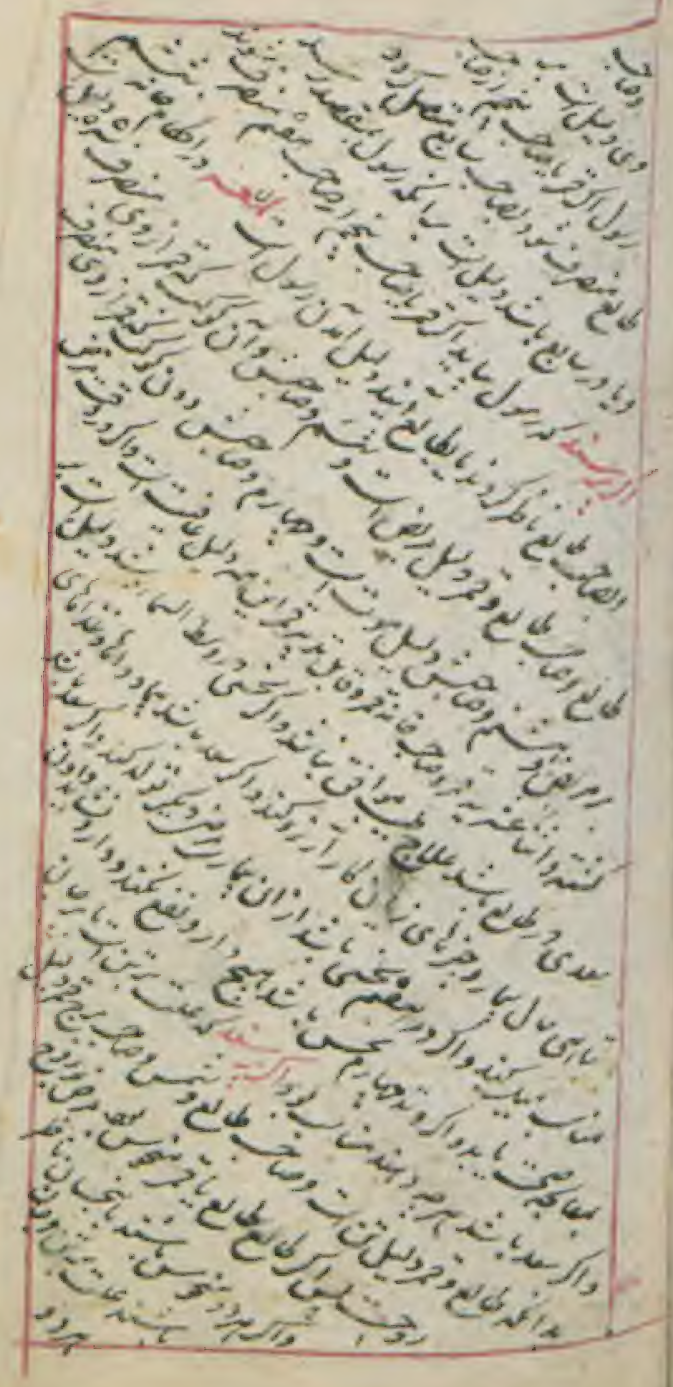

طالع و قمر هر دو متصل شوند بصاحب. وسط السما یا بشمس یا بصاحب خانه قمر بر کریخه
ظفر یابد اگر اتصال از مقارنه یا تربیع مقابله باشد و اگر صاحب هفتم
منحوس بود و قمر نیز منحوس باشد بر کریخه ظفر یابند خاصه که آن نحس در وتد بود
باشد و اگر قمر بعدی متصل باشد کریخه یافت نشود و اگر آن سعد بالتراق
رود دلیل هلاک کریخه باشد و اگر کوکب متصل بقمر راجع باشد یا دلیل
کریخه راجع باشد کریخه باز گردد و اگر تربیع السیر بود بزودی باز آید
و اگر بطی السیر باشد دیر باز آید و آن نحس که تدبیر قمر یافته باشد
اگر در وتد بود این کریخه از سرای و از نزدیک اهل دور نشده باشد
و هم بدان حوالی باشد و یافت شود بطلیموس گوید اگر قمر صاحب برج
خویش متصل باشد از وتد یا بایل وتد ظفر یابد بر کریخه و اگر غیر این باشد
ظفر نیابد و اگر قمر منصرف شود از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف
یا از منزله خویش یا از طالع منصرف باشد کریخه خود رفته باشد و اگر
کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد **در دزدیده**
طالع و صاحب و کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب حالات و
کوکبی که قمر بوی متصل است بصاحب سابع و کوکب غروب که در طالع
یا در وسط السما بود یا در هفتم یا چهارم دلیل در زدست و اگر این
دلیل نبود هر کوکبی که در وتد یا در دوازدهم یا در نهم باشد دلیل
دزد است **اگر پرسند** که دزد آشنا است یا بیگانه اگر هر دو
نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا صاحب طالع ناظر باشد
در دوازدهم اهل بیت سائل بود اگر دلیل در زد در طالع بود یا صاحب
طالع اکولب باشد که خود دلیل در زدست این سبایل خود دزد

کوشت و اگر با ریگ باشد دلیل است بر کرانه جای احوال
کو سقنده و مال انکه اگر سیاهی بالا رفته باشد و سفیدی در شیب پیدا شده
دلیل است که مال رم خورده باشد و اگر در میان خط سفیدی باشد
ابله ازان مال چیزی را مالان کرده اند جای بخت پادشاه اگر سیاه
رنگ باشد و قوی دلیل است بر قوت پادشاه و اگر زرد و ضعیف
باشد دلیلست بر ضعف مال پادشاه حال اشکار اهل و بیگانه ازهره
له رخنه سفید پیدا شده شکست انجا بدانست جای ارزانه و اگر انجا اگر
بلند باشد ارزانی است و اگر پست باشد و فرو رفته دلیل است بر گرانی
والله اعلم بحقایق الامور والیه ترجعون اگر کسی بخواهد که طفلی که در شکم
مادرش است پسر است یا دختر اول شش مرده صلوات بفرستد و بگوید
را بهم که انشاء الله شهادت خورا ایرین خانها بگذاند اگر در
خانه شمس و مریخ دشمن و پسر زاید انثی له و اگر در خانه قمر
خط سقط و زهره کنیز زاید بعون الله اگر در خانه زحل
نهاد بچه سقط کند اعوذ بالله من خیبة الامل و شکل این است

	شمس	مریخ	مشتری
قمر	عطارد	زهره	زحل

وكم لله من لطف خفي ... يدق خفاه عن فهم الزكي

فكم يسر أتى من بعد عسر ... وفرج كربة القلب الشجي

وكم أمر تساء به صباحا ... فتأتيك المسرة في العشي

إذا ضاقت بك الأحوال يوما ... ففوض بالواحد الفرد العلي

توسل بالنبي في كل خطب ... يهون إذا توسل بالنبي

ولا تجزع إذا ما نابك خطب ... فكم لله من لطف خفي

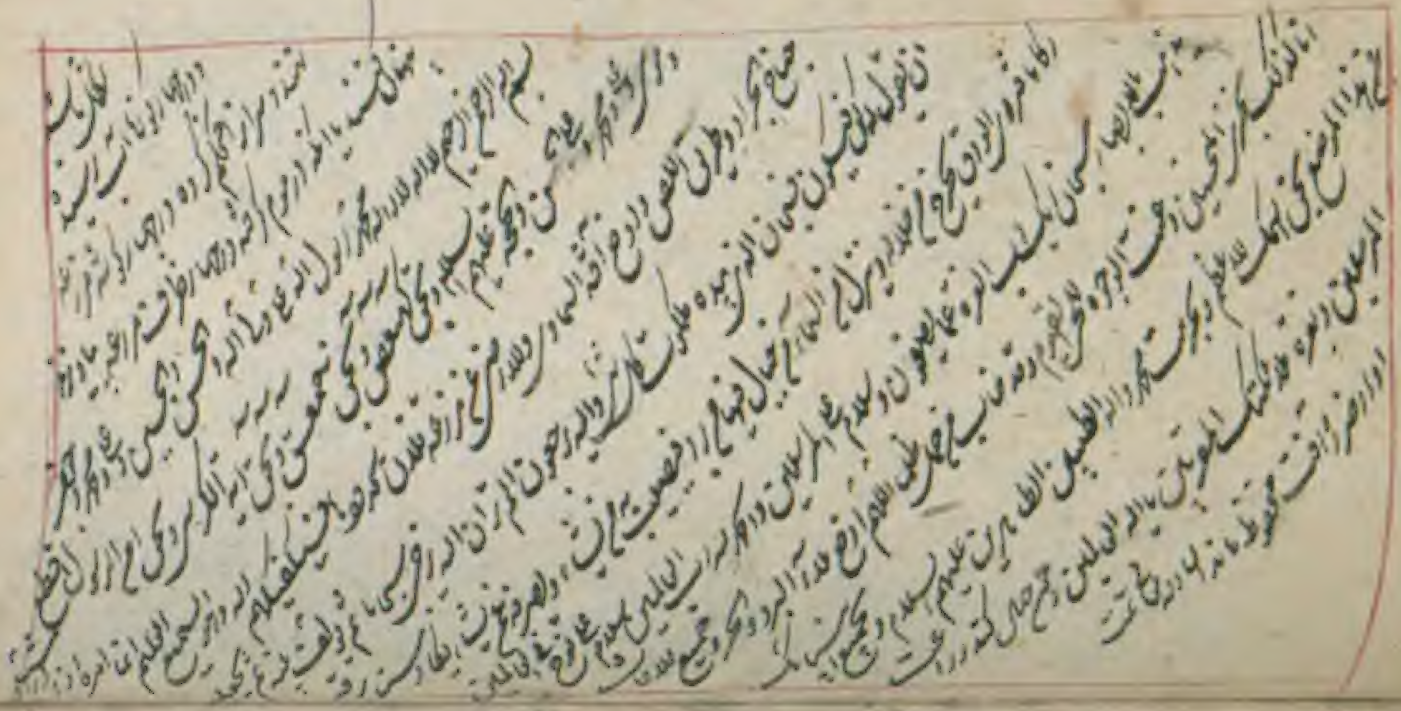

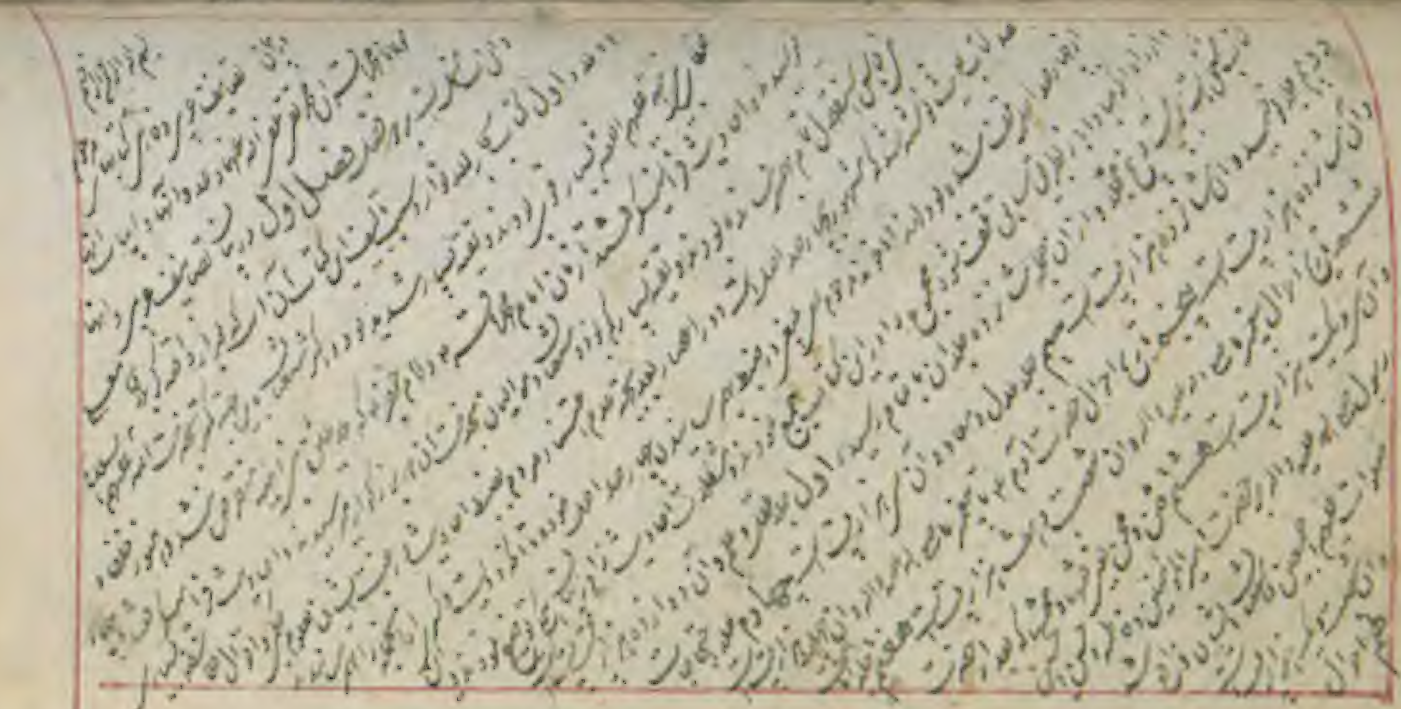

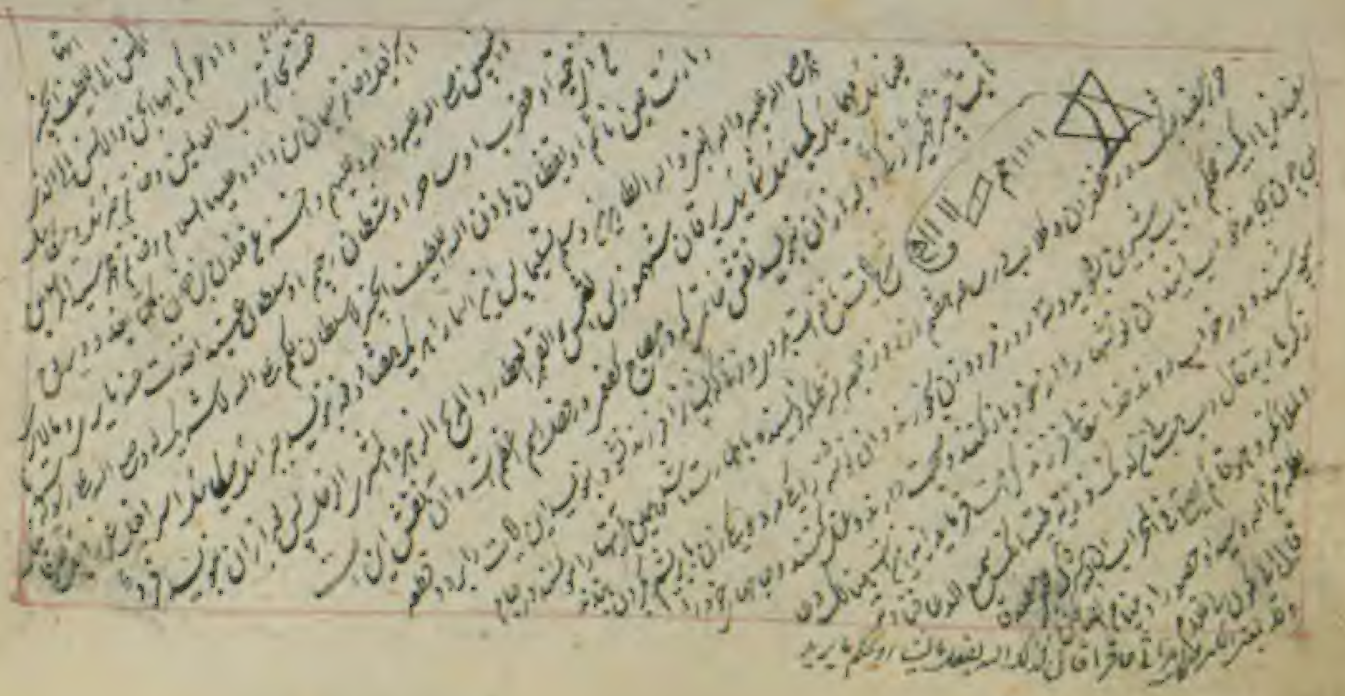

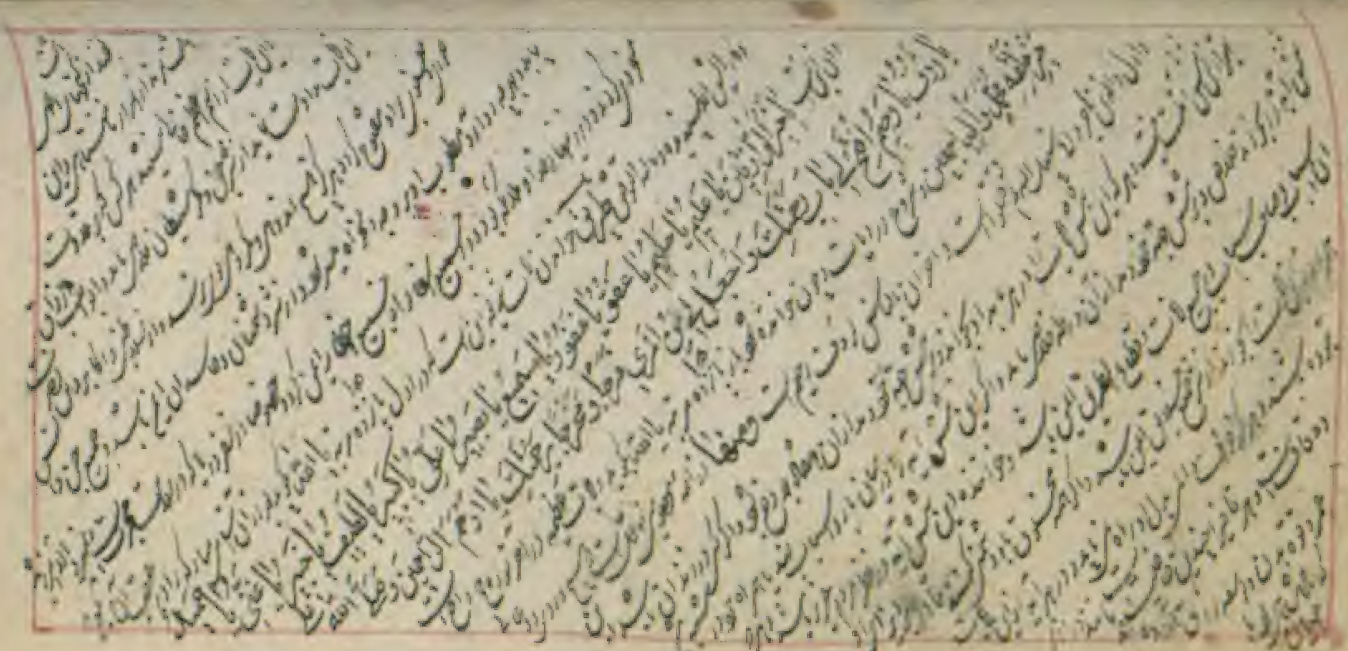

جهت دفع فرنج بسم الله المبارک العظیم یا طعما یا کیا عیا
طعما و حیلا یا بخیخا العثالحطیا یا حیطا
یا شطیشا یا بوهیا یا شمحیا یا بختاطا عهطیشا
یا الفاکهیشا و صلی الله علی محمد و آله الطیبین

جهت تب لرزه عدد متقراءه ام ارشته هر دفعه کار ابع کند

اول بسم الله هاسوسا الرحمن ططاسوسا الرحیم امراسوسا

الفاتحه تب لرزه بنویسد کفاند هر دفعه کار ابع کند

بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت من القوم الظالمین

در ایام لا تخف انک الاعلی و در سیم لا بسمله الا الشکلی

والامر بیاد الله رب العالمین ارشیح ها الهی

تب لرزه از مجرب است بالای تب بنویسد اول بسم الله دیگر بسم الله

بسم الله دیگها جهت تب بنویسد و بر اتش اندازد اول

عاتاکل تهلیم جهت تب لرزه الا اعطیا را ان

ترتیب بنویسد و هر دو رنگ را با خود نگاه دارد شفا یابد در اول بسم الله

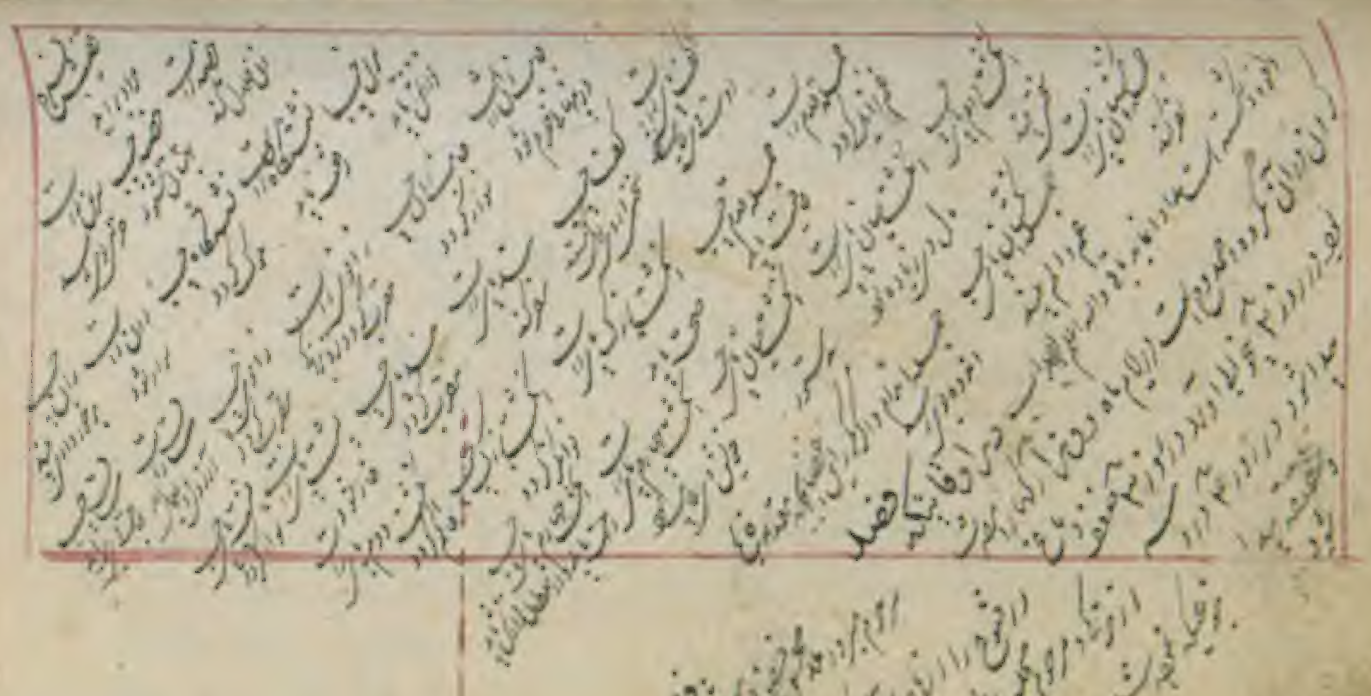

شرح خواص چهل اسم بسم الله الرحمن الرحیم شرح خواص چهل اسم اعظم حضرت صمد علیه السلام
دعوت منقول است در شرح صغیر فاما آنچه در شرح کبیر مسطور است آنست که بانه شرایط را
بجا آورده آنچه از ان بر این کیفیت در شرح صغیر نوشته ایم تغییر نکند مگر آن مقدار که
اشاره کرده ایم و بالله التوفیق اما بعد بدان ای مرد سالک دایر مرید صادق در شرح
وخواص این چهل اسم اعظم بسیار و بی شمار است و ما نشانه از آنچه در شرح کبیر مسطور
افتاده بطریق اختصار بیان کنیم تا صاحب دعوت بر بصیرت بانه و این شرایط بسیار
و بشمار است و خواننده میباید در اول شرایط را بکار آورد تا آثار و خواص آن بروی
ظاهر گردد و نیک حساب کند و شرایط را رعایت تمام کند بعد از آن بخواندن مشغول گردد
و اول و آخر خود صلی کند اول میباید و خواننده این اسما باب و مقدار
جمیع ذرات بحر زبانه و دوایر بر طهارت بانه و جامهای پاک پوشیده و قطعا از صلاة
و در وقت خواندن این اسم از غیبت و فساد و ظلم و بیداد و خون مسلمانان و هر چه بر دل وی
گذرد و کمترین خاصیت است و تصفیه انور در دل او پیدا گردد میباید که هرگز نیاشوزد
و این تخم را عزیز دارد و بعد از آنچه بصلاح حال و فلاح و بعد از قبول شرایط و
عهد و غلبه ظن اجابت کند در دعوت پیدا کند ناموس بر قضیه آورده است و این دعا
را از پس پیغمبر خوانده است ابو طالب مکی در کتاب قوت القلوب از حسن بصری روایت
کرده است در حق حضرت او پس را به پیغمبر بر قوم فرستاده او را این نامها یاموخت
و بدو سپرد و گفت این نامها را بنفس پاکیزه و دیرک این نامها و این دعا در جوف
دل تا علیا بود از زنده داشته و حفظ این نامها را بوی پیغمبر آموخت و بیرکان این

نامها او را و قوم او را از زیر و زبر نجات داد و این چهل نام است بعد از ایام
آدم تا زمان او و بعد از ان محمد صلعم و اما مرحوم او را این نامها بخواند و در روز
حواب بس بصیر گفت از اجاج لیلی متهزم بود هفتاد این نامها بخواند هم
تشنگی نوبت به پیش نرسد در آمد و هر امیدید هر روز این نامها را بخواند حاجت
از زود بیاید و او را بزودی برآورده گرداند هم گناهان او عفو کرده شود
فضیلت این اسما بصفت است بیاید اسم اول سُبْحَانَكَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ
است یا رب کل شیء و وارثه صفت این است در چون نزد یک یا دشاهی
یا از زمانی زور و شکوه یا بر او بر و بر این اسم را بخواند و یاد بر و بیاد
دل پادشاه و ان بزرگ مهر و محبت و مرید انرا بی اختیار اگر نخواهد باشد
اگر بسیار بخواند در دل او و شناسا پیدا گردد و راز های مشکل بر او آسان گردد
و هر ترک از دل بیرون اگر امید بگیرد و نشانه بیچاره و بیاد او در شبانه روز
افتاد یا نشانه بیت ان مراد ۳۰۴ بار بخواند ان مراد بیشک برآید و اگر محبوب
گرفتار شده باشد و بیت و پنجبار بعد از انکه غسل کرده باشد بر خیزد و بخواند
و بر بام خانه بخواند و در حال بخیال او را حاضر و مطیع و بر گردد و پای او قرار
گیرد و اما باید و مجموعا طلسم بود بر شرح طلسم و بدرستی از برای خود ان عجایب
و غرایب بر نفس خود بیند و هر شب هزار بار بخواند از برای روشن کردن دل
در وقت سحر بیت و پنجبار هر کس که هر روز بخواند مطیع و بر نخورد اگر بار و
الم و تکلیف بر خصم خواند و بدو مغلوب گردد اگر یا رب را در این اسم

یتضع بخواند حضرت سرور کرده و اگر سر بر سجانک برداشت خواطر او ملک از دست
نرود و از برای خود رفیق روح بین الثلثین صد و یکبار بخواند اگر دوا در شیر
مکرر کرده اند و در دا خیب قرحر او بر سد این نام اول جامع نعوت الجلال و الجمال
خواند سبحانک نعت قهار رود و از نه نعت جبار بر الهشیم مصدر این اسم را تنهیار
انحطار خ اند این خط تسبیح انطاب پدیده است ابو الفتح مرصع بحر التوحید خواند
حضرت مرلف این شرح کنز للقاصد کفته فا ما باید دام و این اسم را بر این طریق
و کیفیت که در شرح کبیر آورده است بخواند و ان شرایط را که در انجا تحریر کرده اند
رعایت کند تا بر اده مقصود و مهمل نفوذ هر اسم را که خواهد دعوت کند بدین طریق
سر ماه خواند تا مقصود حاصل شود اسم دستور یا لا اله الا انت الهی جل
جلاله و عم نواله و اگر شک دست و ذلیل باشد و در نظر مردم حقیر
و بی اعتبار بیت روز هر روز پانزده بار این اسم را بخواند در نظر مردم و در نظر
شهود و فراخ روزی کرده و جلالت هر چه تمامتر در دو رسد انشاء الله چنانکه هر که او را
چند دوست دارد و بزرگ یابد و دیگر در خیر و سلامت شهود بفرمان خدای تعالی
اسم سمیع یا الله المحمود فی کل فعاله و صیغه ان است ه در وقت
نماز خفتن نزد و عجاریاک در برشد و بمسجد جامع رود و بعد از نماز جمعه دو
بار این اسم را بخواند ما خلاص دل اگر خواهد در افتاب را از اسمان بزمین اندازد
و باد و برق انگیزد و زمین بلکاند تواند اما اعتقاد درست باید دل انضمیر
فاسد کرد ایندل و کینه هیچ برادر مسلمان در دل نیارد و اگر بهم آن باشد
که در حال سپرد بفرمان خدا ترک اسم جهادم یا دهن و کل شیء

شق و دا جهد و صیغه ان است ه اگر کرفتار باشد و شنود خوف و هراس از دشمن
و عجب نخواهد که ان قهارت و شوکت از وی زایل شود و بر مردم رحیم باشد و شفیق و مهربان
کردد این اسم را بر حریر سفید بنکارد بمشک و زعفران بنام وی و مادر وی در مقام
عکس نقش کند و عجاریاک اگر بهم ملاقات باشد ان قهر و عجب و شکستکی نخواهد اگر کرفتار است
و در حجاب بوی التفات نکند و مادر وی در نیاید و مراد ندهد و او را دوست
ندارد سه روز روزه بکیرد و هر روز پانصد بار این اسم را بخواند بعد از سه روز
بکام رسد و که در شر و سر او بر قطع باشد و خشم کند چون بروی اید این اسم را بر کف
دست راست نویسد و برابروی روبرو بکیرد که محجوب او نخجت و روی او نشود و بنشیند
از روی دل هیچکس نهراسد اگر از کف دست نلزید بهمان باشد که از خشم ملاک کردد
اسم سمیع یا حی حین لا حی فی دهمومته ملکه و بقائه و صیغه ان است
ه اگر سخت مریض باشد و ناتوان و روح او ظاهر نباشد که صحت و اطبا از معالجت
او در مانند و هیچ دوا اثر نکند این اسم را بر کاغذ چنبر نویسد بمشک و زعفران ابریشم
عمل کند و بروی هر تا بخورد شفا یابد باذن الله تعالی و اگر در حال صحت بکرد هرکز
رنجور نکردد و اکر بصدق دل خواند برکت پیدا شود در عمر و در اطفال وی
اسم قیوم یا حی یا قیوم لا یفوت شیء من علمه و لا یؤده صیغه ان است
ه اگر دل از راه بجهتی مشغول باشد و هر چه خواهد یاد نکیرد و انچه یاد دارد فراموش
کند هر روز بعد از نماز صبح این اسم را بخواند و بعد از نماز صبح خواندنش
بسیار کرده و منور نفس هر چه کوید یاد کیرد و فراموش نکند و چند معنی دیکر در

طریق شکافتن پاره

۲۹۹	۳۰۲	۳۰۵	۱۲۹۱
۳۰۴	۲۹۲	۲۹۸	۳۰۳
۲۹۳	۳۰۷	۳۰۹	۲۹۷
۳۰۱	۲۹۶	۲۹۴	۳۰۶

لا الٰہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما يشركون فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش وهو رب العرش العظيم حتى اذا
ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا الله الذي امنت به
اسرائيل وانا من المسلمين فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما
انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون وهم يكفرون بالرحمن قل هو
ربي لا اله الا هو عليه توكلت واليه متاب ينزل الملائكة بالروح
من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى وان اخرتك فاستمع لما يوحى
انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري انما
الحكم الا لله العلي لا اله الا هو وسع كل شيء علما وذو النون اذ
ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى في الظلمات ان
لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين وما ارسلنا
من قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون
فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم ادعوا الله
لا اله الا هو رب العرش العظيم هو الله الذي لا اله الا هو له
الحمد في الاخرة والاولى وله الحكم واليه ترجعون لا اله الا هو
مع الله الها اخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه له الحكم
واليه ترجعون يا ايها الناس اذكروا نعمت الله عليكم هل من خالق
غير الله يرزقكم من السماء والارض لا اله الا انا فاتى تؤفكون

وان لا اله الا هو

فانى تصرفون انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون ذلكم الله ربكم
خالق كل شيء لا اله الا هو فانى تؤفكون هو يحيي ويميت ربكم ورب اباءكم الاولين
رب العالمين لا اله الا هو يحيي ويميت ربكم ورب اباءكم الاولين فذرهم
فانى لهم اذا جاءهم نذير فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر
لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات هو الله الذي لا اله الا هو عالم
الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا هو
هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له
الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز
الحكيم الله لا اله الا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون رب
المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا ولا تتبع

موضع ٤

لعن خواجه نصير الملة والدين طوسى رحمه الله

اللهم العن اول ظلم حق محمد وال محمد وغصب
حقهم وهو الزندين الاكبر والاحمق الابتر الكافر
المردود ثانى اثنين النمرود الظالم الفاسق والمنافق
المنافق عدو الله وعدو الرسول الذى انكر حق
البتول غاصب ارض الفدك المدفون بقعر الهاوية
رأس اهل الضلالة والشقاوة حسر الدنيا والاخرة
الملقب بكلب وادى النهامة قاطع حبل اخلافه
ابى بكر ابن ابى قحافة لعنه الله عليه لعن دوم

اللهم العن على شقى الاعظم والملحد المشرك اضل
الظلم عدو الله وعدو الرسول وعدو الوصى الملعون
بالنص الجلى غاصب حق ابو تراب باعث ايجاده
النار والعذاب خارب المسجد والمحراب فرعون

فرعون امة شافع يوم الحساب محروم
ثمار الحسنات والثواب ومردود الاعمال
والاداب الظالم لعنه اولى الالباب الكلب
ابن الكلب الكلب الكذاب المرتاب المخلد على غضب
الملك الوهاب عمر ابن الخطاب لعنه الله
الى يوم الحساب لعن بستم اللهم العن على
الاسل الاعرج الاحمق خليفة بغير حق
الفاسق الفاجر والمنافق ولد اكبر الشيطان
سارق كلام الله الملك المنان دجال اخر
الزمان وشارب الزقوم والقطران امام
اهل النيران ثالث قارون وهامان مبطل
الايات والاحكام القرآن المسمى بكلب

النهروان الواصل الى عقاب الرحمن
عثمان ابن عفان لعنه الله عليه
لعن جهنم اللهم العن على حارب خليفة
الزمان مجوس امة رسول الثقلين شدد
اهل بيت الامين عدو الله وعدو امير
المؤمنين المكنى بخال الكافر امير الفاسقين
والمنافقين والقاسطين سب نضيع
مذهب سيد المرسلين الملعون
بالاثل والبراهين رئيس الاشقياء
من الاولين والاخرين لعنه الله عليه
من الان الى يوم الدين وتبا لمبانى
البدعة والطغيان والظلم والعدوان
معاوية ابن ابي سفيان لعنه الله

الله عليه لعن بنجم اللهم العن على ولد هند
الزندين الفرعون ابن الضال الكافر المنافق
السفاك الظالم الناصبي الطاغي الباغي الغادر
المفسد الملحد الذليل المرذول ولد الزنا وقاتل
سيد الشهداء شفي الاشقياء الذي عجز عن
لعنه لسان جميع الاشياء قابيل ال عباس
ابليس لعين لعن الله تبارك وتعالى والله اسود
وجهه في الخطاء المفسد بسخط ملئكة الارض
والسماء الكلب النجس الظالم المجوس في قعر
الهاوية يزيد ابن معاوية لعنه الله عليه
لعن بشم اللهم العن على الكافر الفاسق
المنافق المشرك الملعون الزندين المطعون
الظالم اجناد الشرير المردود كاتب عثمان

الغدار عدو الله وعدو امير الكرار
الشقي المشهور من بين الامم الخاسرين
والخاسر في الوجود والعدم خنزير وادي
العرب والعجم الدائم في العذاب الجحيم
مروان بن الحكم لعنه الله عليه لعن هفتم
اللهم العن على الشريرة الملعونة المفيدة
الطاغية الكافرة اخت زوجة حرب الجمل
الباقية في عذاب الملك الاعظم الاجل
المدفونة بقعر الدرك الاسفل من النار
بنت شرير الاشرار وخليفة الكفار
الفجار الذليلة في يوم الاثنين ابنة ابي
بكر الملعون عايشة لعنه الله عليها

عذاب جهنم

عليها لعن هشتم اللهم العن على منتقد
احاديث الخلاف مخترع البدعة في
الحج والطواف والكافر الطامع اللعين
النساس الحجاج المنكوب الخناس
الذي يوسوس في صدور الناس عدو
الله وعدو امير البرية شيخ الكفرة الفجرة
ابي هريرة لعنه الله عليه لعن نهم
اللهم العن على امير الكوفة والبغدار
ثاني اثنين الشداد باعث اهل الفساد
ملعون في المبدء والمعاد الكافرين
الكافرين من الاباء والاجداد المبرء
من كل صلاح وسداد المضطر الى نوار
المناد مشتهر في جميع البلاد في الظلم

اگر خواهی عدد این مربع بدانی از هر طرف که کنی سی شود

۸	۳	۴
۱	۵	
۶	۷	۲

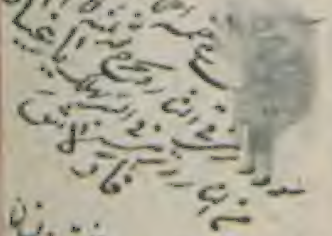

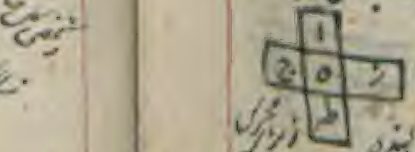

ب		د
ز	ط	ج
د	ا	ح

هرامر بسته بقوی خدای تعالی بر تو باد ام کرد

بعد از رمل دو قطع کند یکی بماند بدست ایدک دو بماند بدست نیابد سه ام تعالی بدست ایدک	
بعد از رمل دو دو طرح نماید یکی بماند ظاهر نشود دو بماند ظاهر شود والعلم عند الله	
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند دو دو بماند دو زن باشد سه بماند دختر تولد است	
بعد از رمل سه سه طرح کند اگر یکی بماند از هم جدا دو بماند دو بیگانگان سه بماند از صاحب خانه	
بعد از رمل پنج پنج طرح کند یک بماند سیاه رنگ دو بماند سبز رنگ سه بماند دو دو رنگ چهار بماند سرخ رنگ پنج بماند سفید رنگ باشد	
بعد از رمل دو دو طرح نماید اگر یک بماند کس نتواند دید دو بماند نتواند دید والله اعلم	
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند مشورت کند دو بماند مشوره نباشد سه بماند غاشی باشد	
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند ابن باشد دو بماند ابن نباشد سه بماند اولاد نشود	
بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند خیر است دو بماند غلغله دارد سه بماند بد باشد	

شکل اول	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند بیرد دو بماند شفا یابد سه بماند طول کشد شفا یابد
شکل دوم	بعد از رمل سه سه طرح کند دو اول بیرد کشد دو بماند جنا زد و صلا منه سه بماند دو دیگر بیرد دو بماند
شکل سوم	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی بماند بدست یابد اگر دو بماند دو راست سه بماند بدست نیابد والله اعلم بحقایق الامور
شکل چهارم	بعد از رمل هفت هفت طرح کند یکی بماند از ثواب دو بماند سه بماند از جاه و جمال دو بماند از شوهر پنج از سرمایش از سود هفت از کرمایش
شکل پنجم	بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی بماند از جواهر دو بماند از نبات سه بماند از حیوان چهار بماند از درخت عوض والله اعلم
شکل ششم	بعد از رمل دو دو طرح کند یکی بماند خیر است دو بماند خیر نباشد والله اعلم بالصواب
شکل هفتم	بعد از رمل دو دو طرح کند یکی بماند مرد بیشتر بیرد دو بماند زن بیشتر بیرد والله اعلم
شکل هشتم	بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی بماند صلح شود دو بماند جنگ شود سه بماند صلح نه جنگ چهار بماند جنگ صلح شود والله اعلم
شکل نهم	بعد از رمل دو دو طرح کند یکی بماند کار راست دو بماند نیاید والله اعلم بالصواب

دعای هفت قل صحیح معتبر

قل اول	از حضرت رسول صلعم منقول است هر که این هفت قل را هر روز بخواند حضرت حق هفت در بهشت بر او واجب گرداند و هر مطلب و مقصد که دارد حاصل گردد و هر بلایی که باشد دفع شود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم
قل دوم	هر گاه زن را بشهر بند بخواند بخود رود حق تعالی فی الفور بحکم کرامت مکرمانه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله البصیر الذی لیس کمثله شیء وهو العلی العظیم
قل سوم	از جهت اثبات وضع حمل هر که دارد و از جهت قوه خاطر بر شربت بخواند زیاد شود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء وهو الفاتح العلیم
قل چهارم	هر گاه بنده گرفته باشد بر هفت پاره سنگ بخواند در آب اندازد باز شود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله السمیع العلیم الذی لیس کمثله شیء وهو العلیم الخبیر
قل پنجم	اگر خواهی جهت حق مهر از داماد خواب بینی و دلخواه بیابی این هفت قل را بخواند فکیه کند البته او صاحب رشید شود بسم الله السمیع البصیر الذی لیس کمثله شیء وهو العلی العظیم
قل ششم	هر گاه کسی را دلگیر باشد سی نوبت این هفت قل را بخواند شفا یابد انشاء الله بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الحکیم الذی لیس کمثله شیء وهو العزیز الحکیم
قل هفتم	دارنده این دعا عزیز و فرزند دلبند عزیز محترم گردد الی بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العزیز الرحیم الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر والله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

اصول دین پنج	فروع دین هشت
اول توحید یعنی خدا یکی است	اول نماز دوم روزه
دوم عدل یعنی خدا عادل است	سیم زکوة چهارم حج
سیم نبوت یعنی صلعم راست پیغمبر است	پنجم جهاد ششم جمعه
چهارم امامت یعنی دوازده امام	هفتم امر بمعروف هشتم نهی از منکر
پنجم معاد یعنی قیامت خواهد شد	

صفات ثبوتیه هشت	صفات سلبیه هفت
قادر عالم	نه مرکب است و نه متحیز نه مرئی نه محل
حی قدیم	نه جوهر نه عرض
بصیر مرید کاره	بی شریک معانی تو
ازلی متکلم صادق	غنی دان خالق

نمازهای واجب روزانه	اکابر ائمه اعظم پنج است
اول یومیه دوم نماز جمعه	
سیم نماز عیدین چهارم نماز طواف	
پنج نماز آیات شش نماز	
هفتم نماز قضا هشتم عهد	فرشتگان مقرب پنج
نهم نماز خاص دهم نماز جنازه	
دوازدهم نماز زلزله که از پی هم شود	ابراهیم موسی

٣٣٨١٢	٣٣٨١٤	٣٣٨١١
	٣٣٨١٣	٣٣٨١٥
٣٣٨١٦	٣٣٧٩	٣٣٨١٤

٣٣٨١١

قال في القاموس والكالب والجبل ج كهوف وكالف ويحرك
الا انه واسع فاذا صغر فغار والوزر والملجأ والسرعة و
المشي وهو فعل ثماب ومنه بناء الكهف عناد النون
زائدة واصحاب الكهف مكسلمينا املخيا مرطوس
نواسس ساينوس بطينوس كشفوطط وقيل املخيا
مكسلمينا مرطوس نواسس ارنطانس كندساطيوس
وقيل مكسلمينا املخيا مرطوس بنيوس ساذنوس
كشطيوس ذنواس وقيل مكسلمينا املخيا مرطوس
نواسس ساذنوس بطينوس كشفوطط وقيل
مكسلمينا املخيا مرطوس بنيوس ساذنوس
ذنواس كشفيطيوس وقال في حاشية
القاموس اسم كلبهم قطمير اسم مدينتهم اخسور
وعن علي عليه السلام هم سبعة واسماؤهم كلبهم رقيم
يملخيا ومكسلمينا ومشلمينا وهؤلاء اصحاب الكهف
بمير الملك مرنوش ودبرنوش ومشاذنوش
اصحاب سايره وكان يستشيرهم لسابع الرعي الذي وافقهم

عن ابي جعفر بن علي بن الحسين قال لما ولدت عيسى بن مريم كان بين يوم كانه ابن شهرين فكما كان ابن بمسيرة شهر
اقعدت والدته بين يدي المؤدب فاخرجت الكتاب واقعدته بين يدي المؤدب فقال له المؤدب قل
بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى بسم الله الرحمن الرحيم فقال له المؤدب قل ابجد فرفع عيسى رأسه
فقال وهل تدري ما ابجد فقال له المؤدب لا تضربه فقال ما مؤدب لا تضربني ان كنت تدري
الا فسلني عن اقسر لك فقال له فسرلي فقال عيسى الالف آلاء الله والباء بهجة الله والجيم
جمال الله والدال دين الله وهو زهي هول جهنم والواو ويل لاهل النار والزاء زفير جهنم
وحطي حطت الخطايا عن المستغفرين وكلمن كلام الله لا بد ان الكلمان سعفص
صاع بصاع وبجزاء بالجزاء وقرشت قرشتهم فحشرهم فقال المؤدب ايها المرأة خذ
بيد ابنك فقد علم ولا حاجة له في المؤدب بإسناده رواه قال وحدثني محمد بن سليم
عن اسمع بن نباتة قال قال امير المؤمنين ع سئل عثمان بن عفان رسول الله ص
فقال يا رسول الله ما تفسير ابجد فقال رسول الله لقد سألني عنها احد قبلك
وما يعلم جبل تفسيره فقيل يا رسول الله ما تفسير ابجد قال اما الالف فالله عز وجل
واما الباء فبهجة الله واما الجيم فجمال الله وجلال الله واما الدال فدين الله
واما هوز فالماء الهاوية فمن لم يؤمن في النار واما الواو فويل لاهل النار واما
الزاء فزاوية من زوايا جهنم واما حطي فحطت الخطايا عن المستغفرين في ليلة القدر وما نزل به جبرئيل مع الملائكة الى مطلع الفجر
واما الطاء فطوبى لمن حسن مآبه وهي شجرة غرسها الله عز وجل بيده ونفخ فيها من روحه
وان اغصانها لترى من وراء سور الجنة تنبت بالحلي والحلل مشتبكة على افواههم
اليادي بيد الله فوق خلقه تسبحه وقال عاليشركون واما كلمن فالكاف كلام الله
لا تبديل لكلمات الله ولن تجد لسنة الله تحويلا واما اللام فالملك واما الميم
فمنهم

فمنهم في الزيادة والتحية والسلام وكلام اهل النار فيما بينهم
واما السين فملك الله الذي لا يزول ودوام الله الذي لا ينفى
واما النون فنون والقلم وما يسطرون فالقلم قلم من نور وكتابه
من نور وفي لوح محفوظ شهيده المقربون وكفر به شهيدا واما
سعفص فالعصا صاع بصاع ونقص بقص لغير ما جزاء بالجزاء
وكما تدين تدان ان لا يريد ظلما للعباد واما قرشت
فحشرهم ونشرهم الى يوم القيمة فقضي بينهم بالحق
ولا هم يظلمون باسناده رواه عدة اسألقم بن عيسى عن عبد
الحسن الراشد عن الصادق جعفر بن محمد ع قال اذا ظلم
الرجل فظلم يدعو على صاحبه قال الله عز وجل له ان بهنا اخر
يدعو عليك يزعم انك ظلمته فان شئت اجبتك وجبت
عليك وان شئت اخرتكما فتوسكما عفوي

خواص الحروف منقول عن الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق

از هزار بار بنویسد و با خود دارد و با هر داد ستد از بخش نگهش بگوید هیچ زیان

ب یا اصفهار بار بگوید یا با خود دارد از نفس خلاص یابد

ف نوش و اقبال را هزار بار بگوید یا با خود نگاه دارد

ش جهه محبت مرتب دارد و هزار بار بگوید مراد یابد و اگر بر

سر طفل گزارد و تعویذ بندد مرتب نه هزار بار بگوید حضرت

رسول صلعم را بخواب بیند دو بیت بار بخواند و بر دشمن

افسون نه دوست گردد و اگر هفتاد بار بخواند و بار بعضو

دردناک مالد شفا یابد خ جهه خیر غایب بر بام بلند رود

و هفتاد بار بگوید و نفس بر آن جانب دمد گم غایب است

خیر یابد د بنام هر کس که خواهد او را رام شود یا هر داد و ستد

از بخش نگهش هزار بار بگوید برد بماند نوش اگر در دو چشم

زوال یابد و نرسد و اگر از خرد و بزرگ خوانده در بخش نگهش هزار بار

مردم نترسد هر گه دو یا سه هزار بار بگوید هر آن اگر هفتصد بار بگوید و بر

خروس دمد و بر یا گنه هر جا که دفینه باشد بر دو انجا بالسنه دو اگر

هفتصد بار بنویسد و بر گردن بندد و بر گرد در بگاه قفل بندد و نمک

دران کند و قدری بر سر بندد و بخورد در خواب بیند هر آن یا اصفهار بار

بنویسد و با خود دارد و در چشم خلق مهابت گردد و اگر یا اصفهار بار

بخواند از ترس متر سد هر آن اگر در وساده زیر سر نهد در وقت نماز هر آن

هر روز هفتاد بار بخواند حاجتش روا شود و اگر بر طفل بنویسد

هفتاد بار در بخش آید هر آن اگر دو بیت بار بگوید در خواب بیند

که در علم جبر فرزانه است هر آن اگر هفتصد بار بخواند زهر نوش دهد

نشود هر آن اگر هفتصد بار بنویسد و بپوشاند و بر بخواند و بر بخش

و ضعف دل کم نشود ط اگر هفتصد بار بر هر کس بخواند فرمان بردار نشود

ظ اگر هفتصد و ده بار بنویسد و در شب پنجشنبه بیماری و هفتاد بار

با بهنگ در عنقران بر کاسه چینی بنویسد و بخ اگر هفتصد بار بر بخش

خواهد دیوانه دوست گردد و خ اگر بر برگ خطمی بنویسد بنام دشمن

و بخانه او افکند یا دفن کند بنام او هفت روز هر روز هزار بار بگوید

جمعه وقسه نه ل فالكاف من الكفاية واللام لغو الكافرين ذفرانهم
على الله الكذب م ن فاليوم يملك الله اليوم لا مالك غيره ويقول
عز وجل لمن الملك اليوم ثم ينزل فيعطى ارواح الانبياء والرسلة
فيقولون لله الواحد القهار فيقول الله جل جلاله اليوم تجزى كل نفس
بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب والتون نوال الله
للمؤمنين ونكاله بالكافرين وهو قالوا ويل لمن عصى الله
الهاء ان على الله لمن عصاه لاى الف لا اله الا الله هو
كلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة
يد الله فوق خلقه باسط بالرزق سبحانه وتعالى عما يشركون
ثم قال ه ان الله تبارك وتعالى انزل هذا القران بهذه
الحروف الترتيب اولها جميع الحروف ثم قال قل لئن اجتمعت
الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القران لا ياتون بمثله ولو كان
بعضهم لبعض ظهيرا حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكرى
قال حدثنا احمد بن عبيد الكوفى قال حدثنا موسى بن اسمعيل
بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابى
طالب سنة خمسين ومائتين قال حدثنى ابى عن ابيه عن جده
جعفر بن محمد عن ابيه عن ابائه ع عن علي بن ابى طالب قال قال
رسول الله ص من قال فى دبر صلوته الجمعة بفاتحة الكتاب مرة
هو الله احد سبع مرات وفاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الفلق
سبع مرات وفاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس
سبع مرات لم تنزل به بلية ولم تصبه فتنة الى يوم الجمعة

فان قال اللهم اجعلنى من اهل الجنة اللهم شرفنا بالجنة وعمارها ملائكتها مع
محمد ص واسكنا ابراهيم جمع الله بيننا وبين محمد وابراهيم وذراريهم
السلام صلى الله على محمد وابراهيم وعلى الهما الطاهرين

معجون منقى ازخواجه علاء الدين كاشغرى معجونى جليل ذكر يست
براى طول عمر ودير سفيد شدن مو وجهت تندرستى صحت ونيرو وافزودن
دوة باه ولسكين هر علت ازال وزيادتى عقل وذهن ودفع كننده مرضهاى
سودا وى وبلغمى ويرس وسيلين وباصور وقولنج وفالج ولقوه را وازاله
آب ريزش وتاريكى چشم را ودرفع كننده علتهاى كوناكون ودرمان نازاينده
را بيرا ودرنده فرزند كاتب اسقاط مقدم واختصار كرد بجمله سهولت

جوز بوا	بسباسه	قرنفل	هيل	دارچينى	سادج هندى
۲ درم	۳ درم	۲ درم	۲ درم	۲ درم	۲ درم

فلفل	دار فلفل	زنجبيل	بليله زرد	بليله	اطريفل	زيبا
۶ درم	۲۴ درم	۸ درم	۳۲ درم	۶۴ درم	۱۲۰ درم

زيره كرمانى ۲۵۰ درم — حب السودا ۴۰۰ درم — مجموع ادويه را يكيك بكوبند وبيزند وشيد
برابر ادويه باتش نرم بگدازند از قوام آمده شهد ادويه ها سرشته
بمقدار بكوذ حب ساخته در ظرف بگيرند نگاه دارند يك سال بوسته
رودر يك حب بخورند ان شاء الله تا ثر امراض مذكوره ست

از کتاب سبحة المدعوات وارد است که هر که امر عجیب بوده باشد بعشاء بر سر
این کلمات را بخواند با وضو و رو بقبله بدون تکلم مجرب است
یا محمد یا علی یا فاطمة یا صاحب الزمان بصر از مشیخ و عمر از
بزرگان گفته اند که از برای حصول مطالب و وصول بر غایب آنقدر دو
یکصد تبه اسید عا را بخواند عجایب مشاهده میشود و گفته اند که تجربه شده است
و اگر شب بخوانند روز از سر ظاهر شود و بالعکس بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا حلیم یوم لا ینفع مال ولا بنون الا
من اتی الله بقلب سلیم و ازلفت الجنة للمتقین غیر
بعید پس خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه منقول است که از برای مطالب
عظیمه و دفع عدو اگر این بیت را یکصد مرتبه بخواند
بیشک حاجت روا شود و مهمات کفایت شود و
بسیاری از بزرگان باین عدد مداومت نموده اند و بمقصود رسیده اند
یا قاهر العدد یا ولی الولی یا مظهر العجائب
یا مرتضی علی و از ائمه روایت شده که هر که از سبعه مار
مطلبی یا مقصودی و مطلبی عمده باشد در کاغذ خود در مانده یا شنیده یا
و چهار ده ان کاغذ را بر اندازند معلوم شود که از هر چه طریق خواهد شد
بعد از نماز عشا هزار مرتبه بگوید یا کریم و بعد از ان هزار بار
صلوات بفرستد مطلب را قصد کند در خواب بیند در خواب
او را دلالت کند او را بر مقصود و این عدد از خلیل مجرب است

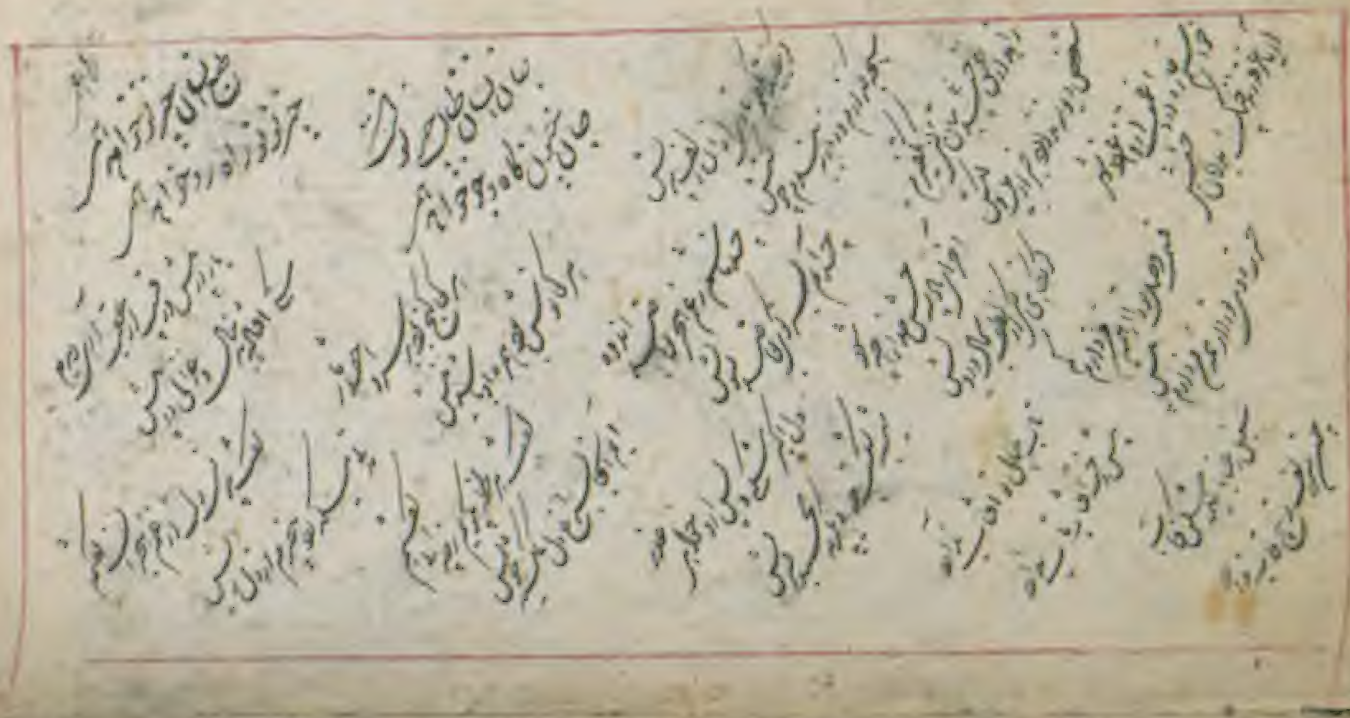

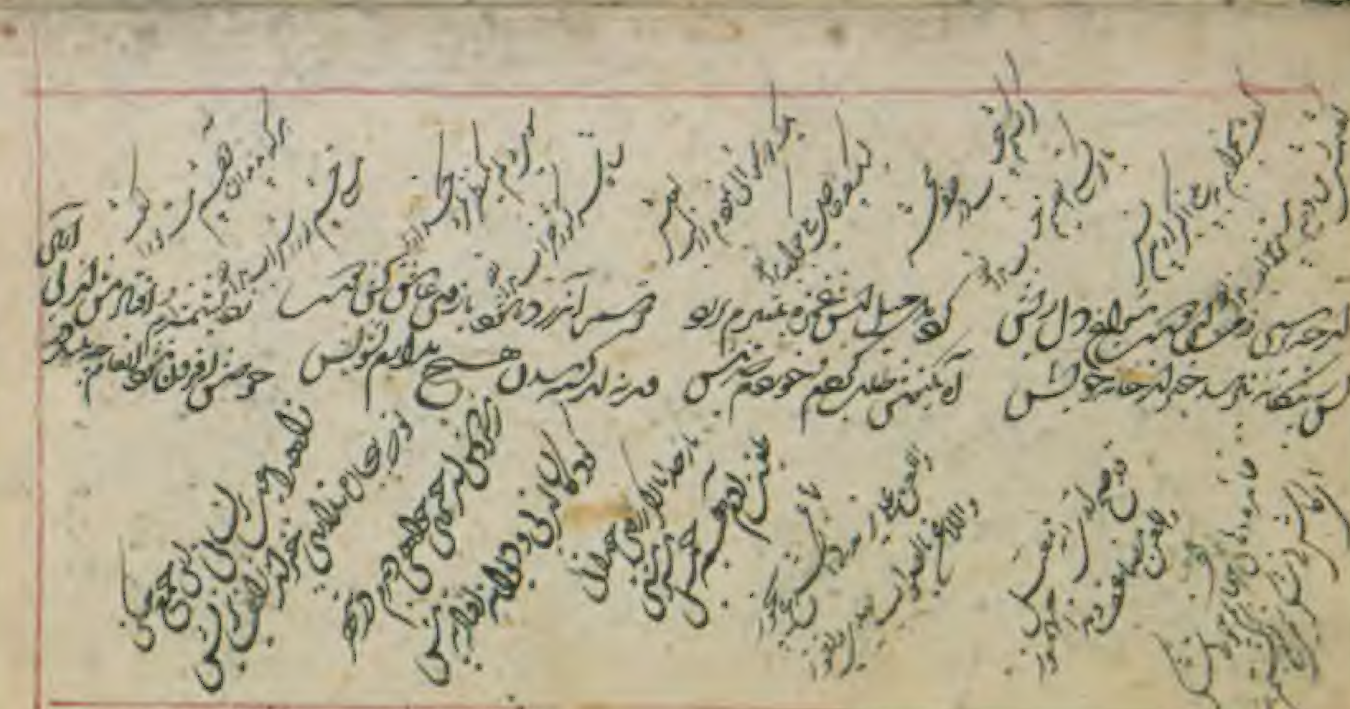

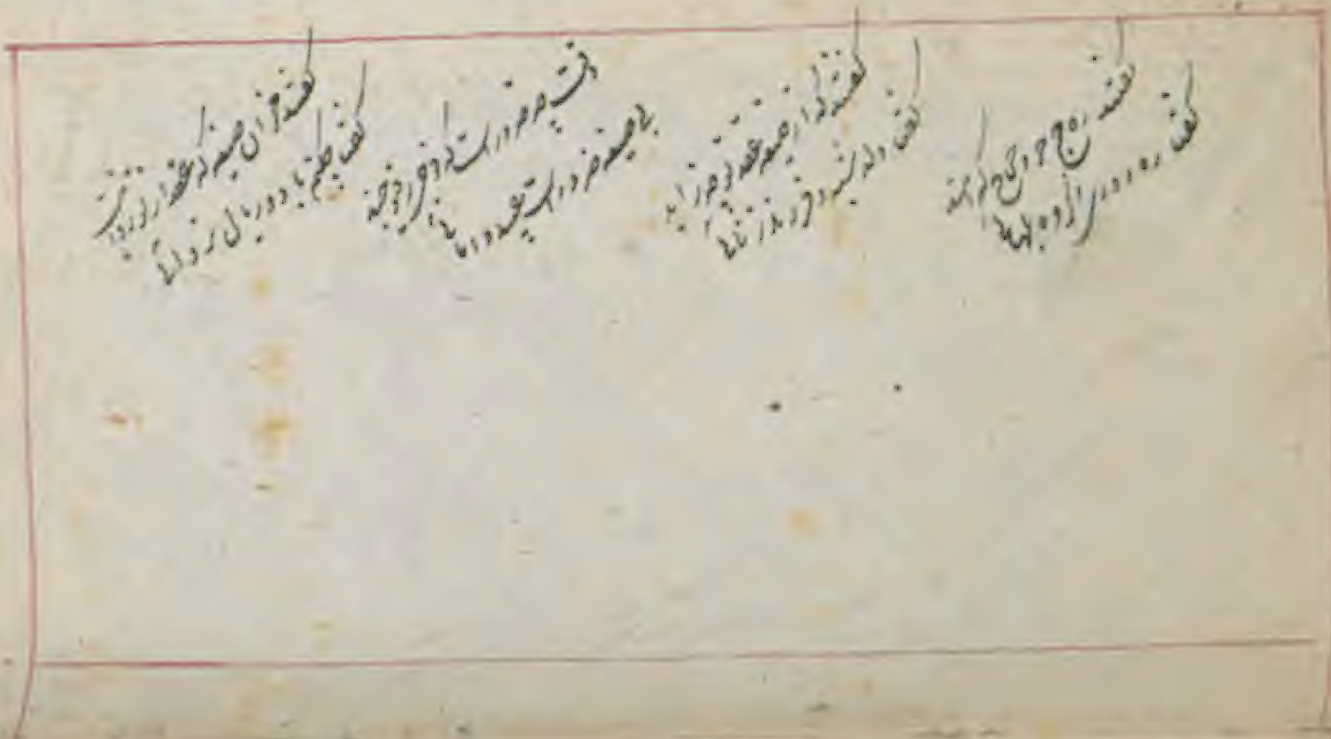

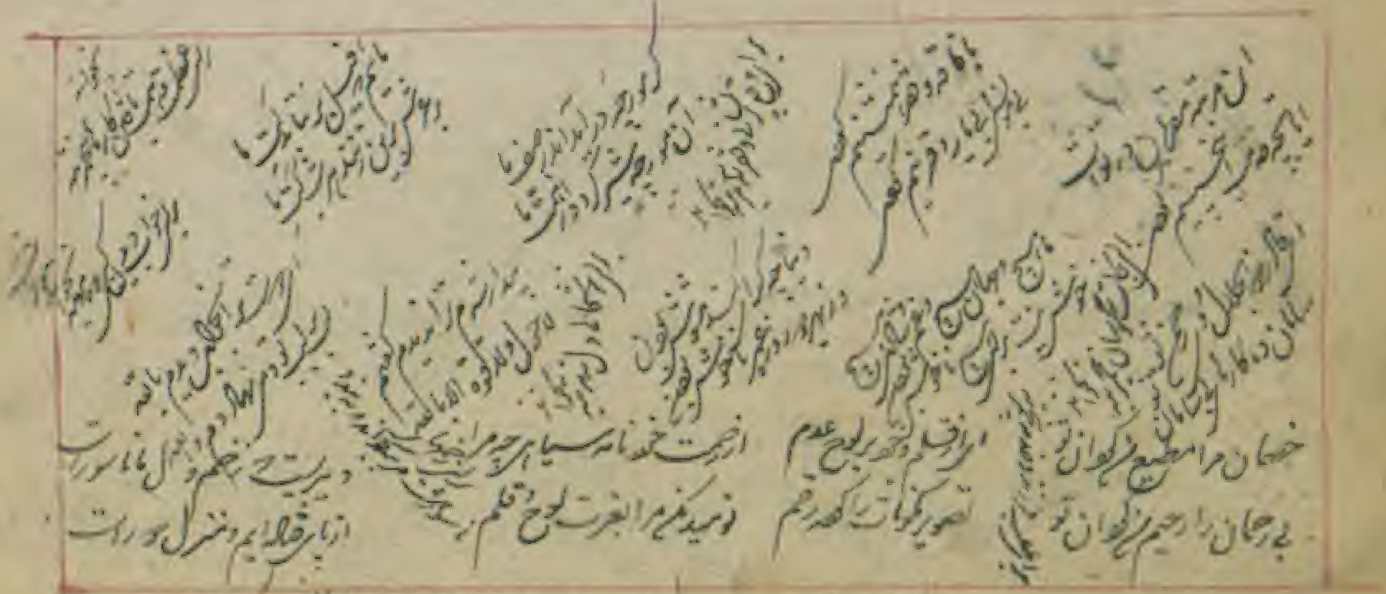

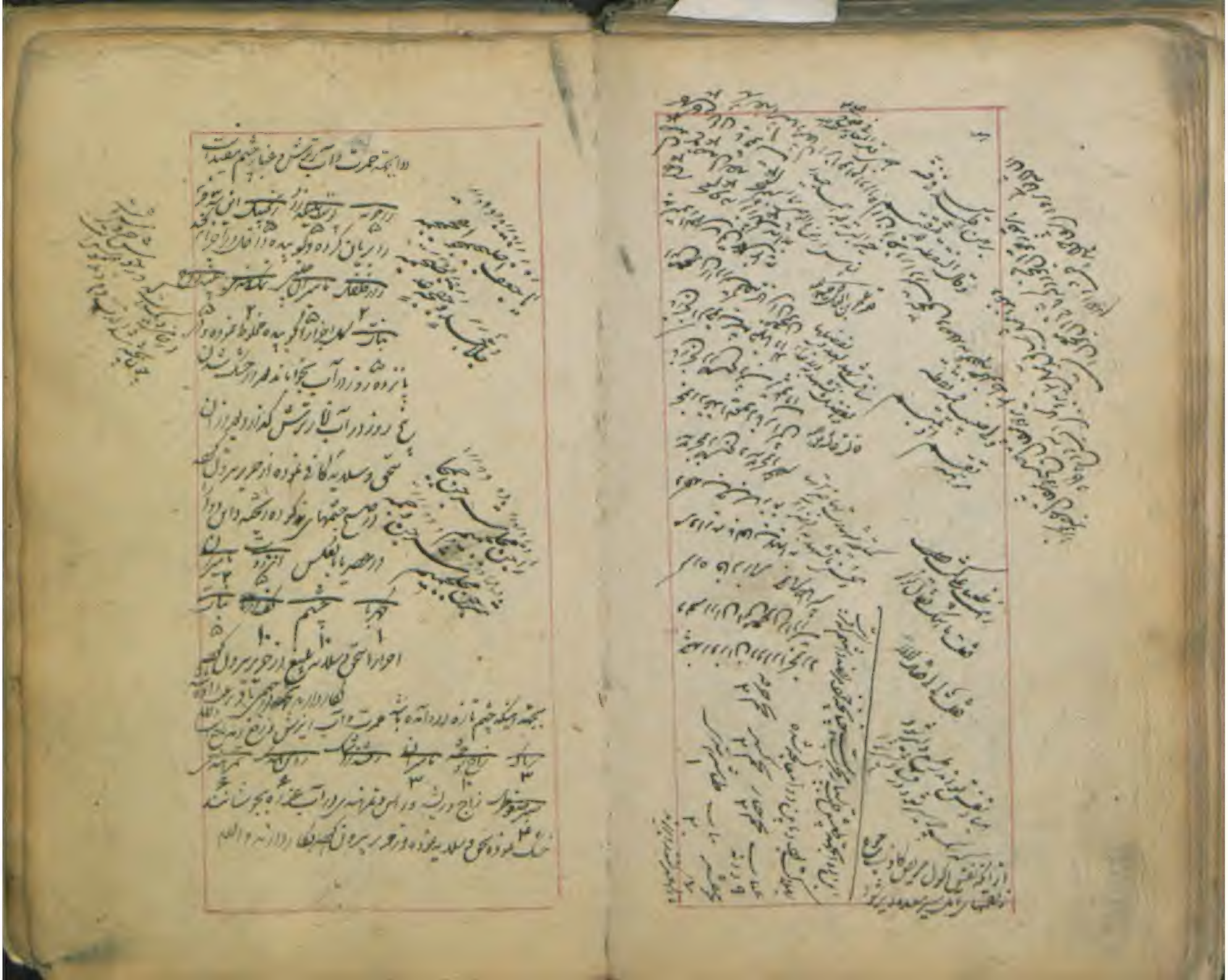

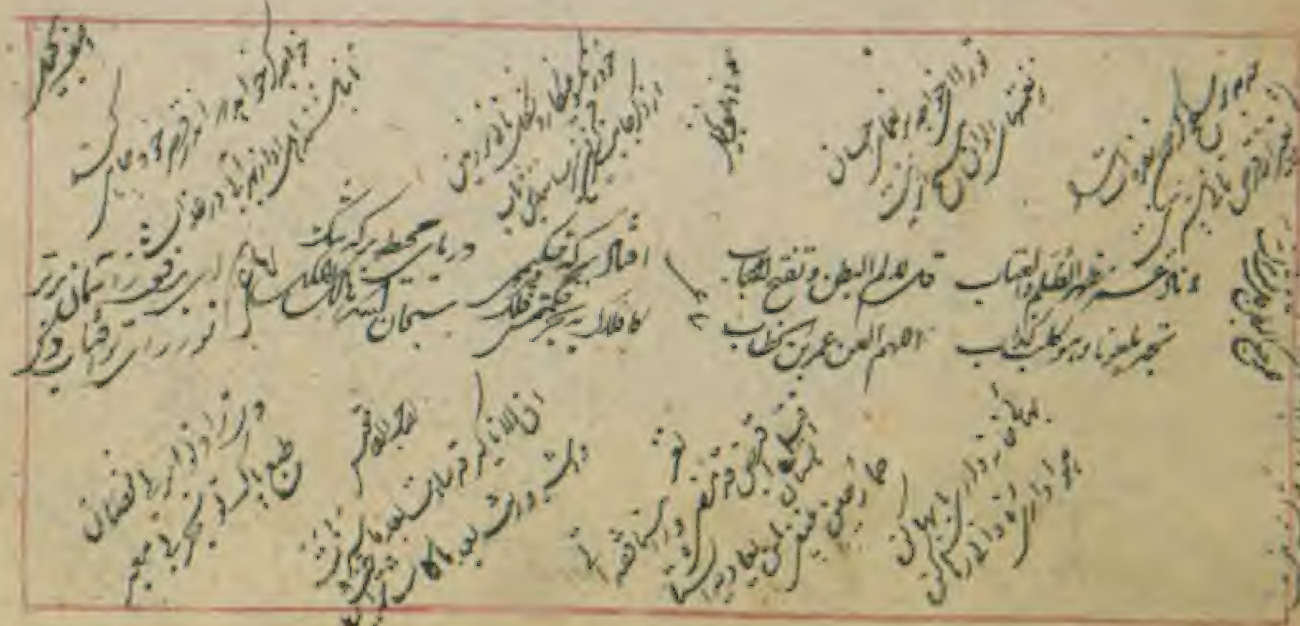

ساعات الاستجابة منسوبة الى الامام الصادق عليه السلام

يوم السبت
اوله الى الضحى ح وبعده الى الزوال ل وبعده الى العصر ح وبعده الى الغروب ل

يوم الاحد
اوله الى نصف النهار ح وبعده الى العصر ل وبعده الى المغرب ح وبعده ل

يوم الاثنين
اوله الى طلوع الشمس ح وبعده الى الضحى ل وبعده الى نصف النهار ح وبعده الى العشاء ل

يوم الثلثا
اوله الى الضحى ل وبعده الى نصف النهار ح وبعده الى العصر ح وبعده الى العشاء ل

يوم الاربعا
اوله الى الزوال ح وبعده الى العصر ل وبعده الى العشاء ح

يوم الخميس
اوله الى طلوع الشمس ح وبعده الى نصف النهار ل وبعده الى العشاء ح

يوم الجمعة
اوله الى طلوع الشمس ح وبعده الى الضحى ل وبعده الى العصر ح وبعده الى المغرب ل وبعده الى العشاء ح

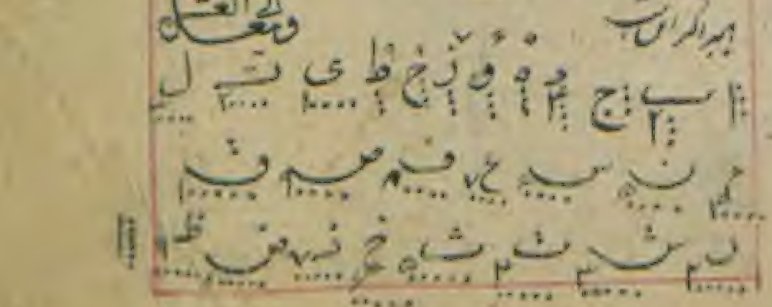

عمل معرفت لوح حیات و لوح ممات

در نوشتن لوح حیات باید که نام خود و نام مادر خود را بداند بحساب ابجد صغیر شمار کند و بنگرد که از ماه چند روز گذشته است آن را بر سر آن ضم کند و بعد از آن بیست روز دور بدهد کند و عدد هر خانه راجع کند و بر سر طرح کند آنچه ماند بر لوح بنگارد و بر هر لوح بر نقش خانه است و الله اعلم بالصواب

لوح حیات

۱	۲	۳
۴	۱۵	۱۳
۱۴	۱۶	۱۷
۲۰	۲۰۱	۲۰۳
۲۲	۲۰۹	۱۹

۸	۱۰	۱۱	۲۵	۲۶
۴	۵	۱۲	۲۳	۲۱
۵	۶	۱۲	۲۱	۲۲

اگر خواسته باشد که مطلع باشد بر احوال کسی که غایب باشد یا میرد یا زنده است

۲	۷	۶
۹	۵	۱
۴	۳	۸

تعبیر خواب منقول است از لاهیجی تابعی حضرت محمد الصادق علیه السلام

۱ اگر بیند که در خواب است در بیداری زنده شود

۲ اگر بیند که در خواب است در بیداری بیمار شود

۳ اگر بیند که در خواب است در بیداری بیمار شود

۴ اگر بیند که در خواب است در بیداری بیمار شود

۵ اگر بیند که در خواب است در بیداری بیمار شود

۶ اگر بیند که در خواب است در بیداری بیمار شود

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حضرت سبحانی نعت مصطفی — صدور و رود فتاحی نیشابوری باد بر آل

ابتدا میکنم بنام خدا — صانع تخت فوق ارض و سما

داور کردگار رهنمائی — که بود خارج از زمان و مکان

بعد از آن نعت احمد مرسل — باز گویم مفصل و مجمل

بعد از آن نعت جمله صفدر — گویم از روی صدق شام و سحر

سرور مومنان علی ولی — منبع معجز خضر و جلی

بعد او صاف جمله اولاد — یاد دارم چنین فرا استاد

کز یوسف علیه السلام — هم بتعبیر خواب را انعام

که در رفع اشتباه خواب اول — که با نظیر شباب

گفت آن برگزیده دوران — این چنین است رسم تعبیر خواب

هر که بیند بخواب در شب — دور باید بظهور او ز حساب

خواب بیننده هر چه بیند خواب — در همان خود نظیر آن بیند

نعت پیغمبر که بیند خواب — از برای جمیع اهل بشر

خواب اصحاب کس نباید گفت — کو کب ابر منافق است

خواب اهل عترت اول باید — گر بگوئی کو شود آگاه

یا بجنونی کرامت لا بعقل — خواب کفش تو راست ای عاقل

خواب در روز معبر نبود — خواب شیطان ز راست اثر نبود

عدس است و بیخ کثرت مال — عنبا به ترفه احوال

جوز بادام پنبه و خلفل — بحث بیدار کار تو مشکل

کس نبیند در دو نیمه حیات — دانه انگس که هست آفات

زیره و راز یانه و کشنیز — مال وقف است نزد اهل تمیز

گر به بینی بخواب فرزونه — رسدت مال و جاه هر روزه

هست در خواب کرفس و شنبلید — باعث خوف و محنت آزار

گر به بینی ز سعد بخواب — کس نیفتد ز طاق خطاب

بول در خواب اندهست و ملال — سرب نفع به محنت است و وبال

مس و آهن بخواب خرم باشه — گرگ در دو صد درم باشه

نقره خالص و طلا زان سعد — هست به یکدرونیم سعد

زین گر آیدت بخواب بدان — که بود مال و جاه و زینت زان

هست اطلس سعد اندرهم — مبغز آید ترا مصیبت و غم

هر که بیند بخواب سیکسان را — با سیاهان گرد و با یک رو دان

اوفتد در مصیبت و محنت — رود از خنک او زر و نعمت

فعل و جوز خوب دیده است — داند این را هر آنکه خوب بداند

شیخ مرجان بخفد مرد ارد — هست در خواب صاحبی سعید

میز هم عادت است بخواب — هست عمرو در از کار ثواب

هر که چند بخواب خرج همن — غالب آید بکشور دشمن

گر بیاید بخواب کس الماس — هست علم و کمال و مال و اساس

گر بیاید بخواب سیب سماید — مرترا مفلسی بغرماید

خوف و هم زصبح اند خواب — هست خوف شکنجه در باب

گر به بینی بخواب جوز انست — بشود مرترا مزید حیات

شیر و پیر و ملک و دشمن و دان — گرگ با موش دوزد اهرمن دان

گر به بینی بخواب شاه شهان — گر به بینی بخواب نعمت شاه

پس به بینی خلاف این همه سلد — مار جان گرگ و موش نیز کند

جبن لال پشت دان محنت — نالم از مال بهره و رباشه

لشکر خصم دان بود ظاهر — مار گر دم بخواب زر باشه

هر که در خواب شه به بیل سوار — بارت هر بیابد و منصب

هر که بر گاو آن سوار شود — دشمن از دست او فرار کند

اسب زنی بخواب دولت دان — اسب این بخواب نعمت دان

گر بخواب بشوئی اندر خواب — طرب و عشرت است و بهر شراب

هر که آید بخواب او بستر — نکند از حرام زاده حذر
گاو اگر سرخ یا سیاه بود — دولت و عیش و مال و جاه بود
خواب کردن بز است بی تغیر — نیک و بد در ظهور او تاثیر
خواب دیدن بزی نکو حالش — خیر بیشتر ظهور او با نیز
هر که بیند بخواب اوج هوا — یابد از لطف دوست یک دنیا
گر زنی را بخواب بیند کس — نایبه آرام بیشتر عرس
مشتری گر بخواب بیند کس — مشکلاتش تمام گردد حل
هر که آید بخواب او مهتاب — یابد از خواص خواص
هر که آید بخواب او خورشید — مشکلات همه شود جمشید
آهوی بیشه گر بخواب آید — دولت و حرمت افزون باشد
گر ختن را بخواب بیند کس — علم و جاه و جلال افزاید
هر که بیند بخواب قرص قمر — هست اسباب جمله نعمت و زر
هر که بیند ستاره‌ی فلک — اثر خواب اوست بر یک یک
مال العرض فراید بیشمار — مدت یابد از صفا بسیار
لوح اعظم اگر بخواب آید — علم و جاه و کفایت افزاید
شیره مرغزار اندر خواب — گر بود نیز هست اسباب
آب اگر صاف بیند اندر خواب — علم افزاید و معالی جاه
بیضه آشی یا میوه اندر خواب — دولت است فزایش اسباب

آب اگر تیره و کثیف باشد — فرض و دین و عناد باشد
تخم آشی یا بیخ خرزهره است — کثرت دشمنان و بدبخت است
موی اگر بیند اندر خواب — هست تغیر او عبث و بیهوده
سیب مطبوخ یا شکسته — وصل جانان و روزی بخشد
نارنج ترنج و کله هر دو است — متغیر شود بهر ساعت
هست انگور اگر بریشم باشد — هست امر و دولت بارانی
هست بادام اگر دهان ببیند — رزق روزی است بی زحمتی
هر که پسته بخواب بیند خرما — هست تغیر خواب بر یک نوا
گر به بینی ترنج با نارنج — رهی از بخت و مصلحت و رنج
عنبر و مشک تازه اندر خواب — عیش و عشرت بود فراوان باب
به انجیر و زردک و زیتون — هست تغیر خواب بس میمون
گر به بینی عسل مخوره — فضل از حبر و زندگانی برد
خربزه هندوانه از زر خالص — برسد با ربا و خوف و ملال
گندم و کاه هر چقدر و سیر — هست در خواب جمله و تدبیر
علم و اسفناج و خربزه است — هست تغیر خواب و بد حال
کنجد و ماش و لوبیا و عدس — مال حاصل شود زیاده و خواسته
گندم و جو و باقلا در خواب — کم نماید ترا ز روی حساب
گندم آلود و گوشت با نان — چو بود غم نقوا اندر پیمانه

ارزنی در زرت از نامه خواب — هست شکار و خطا و خوف عذاب

کاو در زدت بخواب او بوشت — در لهو برخ ناشکیبایی است

برشه گر کسی سوار شود — در غم و محنت او فکار شود

کوفی شه است اول عمر — وسطش غم و سط از جهد عمر

گر بدنب شتر تو بشتر — لقمه عمر تو بشتن منی

خرمن خرمن بخواب اگر بیند — کسب تو هم کند و رزق افزاید

گر سیاه بخواب بیند پوشش — قبض یابد ز مال و نعمت خویش

گر به بینی بخواب جزع و خروس — یا به منبا طوطی و طاووس

عقل داد و لک ازان بفزاید — مرد خوش باب بسته بک بیند

هر که سیمرغ را بخواب بیند — وطن از خصل برکنار گزیند

بلبل با شه کبوتر اند بخواب — کار زار دگی شناور اند بخواب

جزع شاهین بخواب بینی خوب — آهو دیبای بخواب مطلوب است

بزلوی و با گوزن بخواب — هست از یار و صحبت و سیاب

جزع سقا و ملک و ملکت — میرد اید ز لوح خاطر زشت

هست در خواب تیهو و قداح — باعث بخت و نعمت ازواج

هست خرچنگ و قرب اند بخواب — عین سر گشتگی و رنج عذاب

گر بینی بخواب تیمساری — یابد از بخت کرفتاری

گر در خواب بیند کسی در خواب — بد بود کز نه از آنچه آب

هر که از زیر برقرار رود — از زر و مال یا بناز شود

منصب و پایه و سلطنت یابد — از ملک لطف و مکرمت یابد

هر که بر سر بجید او نعمتی — سفری کند ز زوری و نیل

جامه سرخ گر بود در بر — هست تغییر بخت و خشه و شر

جامه سبز و دلکش و فرخ — لذت عمر هم فزاید روح

هر که پوشیده او بقد قبا — اهل و ملک شود بدو مرا که

جامه زرد رنج بیماری است — باعث محنت و دل افکاری است

هر که پیشه آمدش جهان — داد فرزند صالحش بزدان

ریسمان باز زار کند در خواب — علم و حکمت بخواند از هر باب

هر که فرق بریده دارد سبیل — کرده دشمن عمر و مال و بها تلف

هر که در خواب جزع رد عم کرا — از خوابی رسد عیال و بنا

هر که در خواب بیند رنگ حنا — میرسد هم ز رنگ حنا بنوا

هر که در خواب بیند رنگ حنا — رفع حشم حسود و کم بنوا

روغن الفیا بخواب غم باشد — خورد و نشو محنت و الم باشد

هر که بیند که او شبانی کرد — عیشی در عمر زندگانی کرد

سار بانا ملال و محنت دانی — کب سیاه دارم مصیبت داری

هر شه بیرشت هر که او در خواب — میکند پس مسافرت زشتاب

هر که در خواب شعر بابد گفت — حاصل عمر خود کفاف نگفت

هر که او داشت تاج زر بر سر — روی محنت نبیند او دیگر

هر که مصحف بخواب بر بیند — بابد اردو شتاب عز و شرف

شب شنبه اگر به بیند خواب — دیر بابد ظهور او بجناب

شب یکشنبه ار بود خوابت — زود گردد زیاده بسیابت

شب جمعه نه دور نه نزدیک — آن خواب را به بین نیک

در دو شنبه کسی که خواب دید — زود بابد ظهور و وقت بعید

در سه شنبه هر که خواب دید کسی — زود بابد بجاه و چیز بسی

چهار شنبه اگر بخواب کسی است — زود گردد عزیز دشمن دوست

شب پنجشنبه ار بود خوابت — زود گردد زیاده اسبابت

مور در خواب کسی که بیند آن است — که ترا کسب و منفعت زان است

نخل ضعیف اگر بخواب آید — صاحب خواب را عذاب آید

گر بخواب شهر اگر بیند — لشکر خصم کار و زار کند

گر سیاهی بخواب بیند کافر — ور مسلمان بود بود قاهر

کافر از خواب گر مسلمان شد — از غم روزگار ایمن شد

گر بیند کسی کسوف بخواب — بادشه را رسد ز خصم عقاب

ور خسوف بخواب بیند — وزرا را فتاد جور امیر

هر که بیند بخواب زلزله شد — شهر پر خوف و ولوله شد

خواب بخشید نیمه شب در مرگ — دولت دار نه منعمی از برگ

رود رنگ و صدای نوبت بانگ — گر به بیند بخواب بر بیند

رعد و برق از هوا که ظاهر — اندر ان سال بود داور

هر که در خواب ملک را بیند — عمر در پای او نهد بی خیر

مبتلا شد بعشق کسی — در هوا شش بود خیال بسی

هر که در خواب کاری مشکل — پاک گردد ز رنج و محنت و درد

هر که در خواب مصحف بنفسه — باید از علم از هنر نشریه

آفتاب از غروب شد طالع — هر که این خواب دید بالواقع

صاحب امر را به بیند زود — باید از خواب خویش مقصود

خانه چون نیست غم ان دلال — هست راحت بکوی رنج ملال

هر که بیند بخواب حمام — پاک گردد ز خطا و جرم و اثام

سر تراشی در آینه مالید — دفع فقر و غمش بود بی شک

هر که موی سیاه کرده سفید — مرگ عصیان بود بود نزدیک

هر که موی سفید کرده سیاه — گشت آگوده از فعال گناه
گر ترا شی عاسی اندر خواب — چون به بینی نگوایت در همه باب
محتلم را بخواب اگر بینی — در غم مال جاه منشینی
هر که او مرده بیند اندر خواب — غایبی آید شش هم از احباب
مرده کز زن بود دلود دنیا — که بدت آید آن یاد دانا
بوسه از مرده شخصه می آید — که از آن خاطرش بپاسایید
گوشت از مرده گر خوری در خواب — مال و میراث یابد از اقراب
هر که گردد بخواب حفت یا مادر — مرده حاجی شود یا بر فدر
چون بیاشامد رح را بخورد — نگذرد از خون انبا بخورد
گر بخواهر بخواب گردی جفت — پیش کس خواب را نباید گفت
خیر کس خیر کن که دفع شرات — زان که از جنس تر اخبرات
با برادر بخواب حفت شدن — بر ضرر بیش اقول خشن
باید ار هر که حفت شد زنهار — باید ار جهل ما حص استغفار
رفتن در خواب بات ضرر است — پس زنا نیز باعث خسرات
هر که در دست کرد انگشتر — هم شریعت کند یا بر فدر
جامه کانه هم غم است و ملال — رخت نو بیند ش نکو و چو شکال
هر که در واقعه بیند عریانی — شود ش آشکار سر نهانی
هر که شیر خورد ز پستان دراز — در دولت بروی او شه باز

گر جوان بخواب گهواره — ملک و جواری از صغیر و کبیر
پیر اگر چه بخواب بیند جوان — مشکلاتش تمام شه بآسان
هر که در خواب دید بیخه طعام — یابد از عمر زندگانه کام
گوشت گر بخته دیدی بخواب — گردت مهنی از صغیر و کبیر
گوشت در خواب هر که خام بود — روزیش از زن حرام بود
هر که بیند بخواب بیت شراب — از زر از مال ریبه بی بک و عتاب
خوردن شیر دمات در خواب — ات تغیر عزت و دولت
نان حلوای گرم دان اکرام — که ترا آید از خواص عوام
گر دماتت بخواب شیر برنج — لذت خواب آورد دین شه
شورشه اردماتت ار دانا — پیشوی بر ریا و ور با
لقمه گر از دهن بزرگ فرود — اجلت گیرد از خساب کلو
هر که بیند که مرد زرگ بخاک — ذات او گرد و از مذلت پاک
با زن خویش جمعیت مال است — نعمت است و زیادت اموال است
با گبران بخواب جمع شدن — ات تغیر خواب صبه حسن
حفت یابد از عمر خلال — که نباشد در و ریا و وبال
هر که بیند که چشم او کندند — از خلایق بدور افکندند
هست موی مصیبت اخوانی — موت خویش و ام چشم چنان
گوشهای بریده شه مبدان — عمر و مال و میرد از یاران

الف فرزند و لب همچو آن — خالت عمه خاله یا مادران
این همین بگفته اند اهل جهان — که اگر خطع شه رود دهقان
عمه و خاله مبرد از چپ و راست — دستها کز برید گفتم راست
هر که در خواب خود ز زلزله کند — موت آید بود یا فتنه زند
هست دندان زبر از مادر — با همه قوم خویش قوم دیگر
هر که گیرد بخواب ناخن دست — از همه محنت و مصیبت رست
ناخن پا اگر شد بخواب — یا بغربت کند ز راه صواب
گردن کس اگر بخواب زدند — بر دلش مژده ثواب زدند
در کفن کس بخواب یار شکم — راز او بر ملا فتد دردم
هر که تعبیر خانه کرد بخواب — از خراب شود دلش بر تو اب
هر که در خواب چه کند بگوانست — گر رسد چه بآب بس نیکوانست
گر بخواب طواف شهر ظاهر — روزیت هم شود بسی وافر
گر کتابت کند کسی در خواب — هست تعبیر او فعال ثواب
مصحف مدح منقبت بگو بخواب — گر کتابت کنی بخواب ای مرد
هر که در خواب خز و چوب و لنگ — قوتش میرسد ز راه بلنگ
گر کند دوزی او فتد در بند — مرد عاشق شود ببانگ بلند
هر که با پیش بخواب شیر و پلنگ — دهد از لطف تبار و میزد دل
هر که در خواب دید خرستان — میکند او زیارت مستان
هر که در خواب بیند راه سفر — میکند خود کتاب بهتر از زر
هر که در خواب کیخ دارد یاد — مال کس دزدد و نظر بنهاد

هر که در خواب دید تاج بهشت — تخم دولت ز روی عزت کشت
هر که در خواب مار و زخم دید — باید از خشم پادشه ترسید
گر ز کوه نهر را سیلاب — گر ز خصم ملک و شهر خراب
آتشی کز عظیم شه پیدا — حاکم ظالمی رسد آنجا
هر که در خواب حشر نشه بدید — از مضرات باید ترسید
هر که در خواب دید طوفان شه — عالم از مهر آب عمان شه
پادشه کوشش اوفتد در شهر — انقلاب اوفتد ز مالک دهر
هر که در معظم اوفتد بنوشش — مرد اهل آله کند بقرشش
هر که در خواب پوشش جوشن — شود ایمن ز شه و دشمن
تیغ فولاد پاک جوهردار — هست تعبیر قوت مقدار
هر که دار در بخواب تیز و گران — از حصار بلا فتد بامان
تیزه در خواب خود بخش هست — شهرت اجرای قدر و عزت هست
جوهر زر اگر ز رسد هست — گر بود قلب نقد بنگ بدست
پر و گرز و تبر و ای بوشش — حاکمی دفع فتنه می بیند
جمله اسلاح جنگ اند در خواب — گر بود با تو سر بسر ز عذاب
علم و نیزه شان شوکت دان — در جهانی از و بود شهرت دان
پادشه آید از بخواب کسی — چیز شه نبی بیند بکسی
خان و سلطان اگر به بینی خواب — رسدت مال و حشمت و اسباب
ور ز راه اصابه حکام — گر به بینی بخواب در ایام
باید از مکر ماکران حذرت — تا نیابد ز راه حیلت

گر به بیند کس عکس در خواب — تکلف نسزد بر رخ دهقان
هر که دارد غم زر را بخواب بیند — غم زرش باید از غداب بیند
صورت صید ار بعالم خواب — نباید بنکوات در همه باب
صورت نانی عابدان در خواب — پس مبارک بود بخواب بدان
شیخ الاسلام قاضی اند خواب — گر به بیند نکوات در همه باب
گر کنیزک بخواب نماید — بر رخ باب بسته بگشاید
صورت حافظی بود بنکو — گر نماید بخواب از نسخه رو
هست در خواب کثرت بازار — بستگیها و سخت و آزار
آهن بازار اگر بخواب آید — محنت و تفرقه بپیرا ید
هر که بیند که در نماز بود — در دولت بروی باز بود
هر که بیند که روزه دارد بخواب — بر رخ دل گشود باب مجاب
هر که در خواب داده خمس زکوه — یابد از محنت و عذاب نجات
هر که میرفت در عمارت حصر — بیشود در زمانه خسرو عصر
یوشد ار جامه رو کفش بخواب — زن کند نام از طریق حساب
هر که در دست گیرد انگشتر — هم شریعت کند با مر قدر
عیش عشرت بخواب خوب دان — ماتم غم بخواب شادی دان
خفته در خواب اندوه و ملال — هست آسایش و کلفت حال
گر به گوید بخواب خوشی بیت — باعث جاه منصب عالیست

زخم و حرف درشت اند خواب — گر خورد برزه رزوی حساب
حرکت زخم جراحت اند خواب — قرض الوده کاید بجواب
در نبات چه عزق گوهر کس — مشتهی بسلد بقرص عنبت
هر که در واقعه بیابد خار — گر برد زود لغم شود اظهار
در بیاز د زخم خلاص شود — پس عزیز خواص خاص شود
هر که بیند بخانه نار شهد — لغم و ظلم و کفار شود
خانه نار اگر شود روشن — میرهد از مذلت دشمن
هر که شمع چراغ در تکلیف — یابد از کرده کار خود تشریف
هر که در خواب رخت خود دزد — آنش حرص و بخل نفروزد
هر که بیند بخواب رخت لباس — میکند خلع اختلاط انیس
گر در اقعه بخت آنس انس — هست بهتان چه آنش در کش
هر که مداد — میکند کارها بهر نوع
رزق روزیش هم بقدر است — از خفا جهان پیدا ید
هر که در خواب دیدنداف — یا همی کند بر با با نف
محنت و مفلسی پیش اید — بر دلش صد هزار غم آید
هر که صرافش بود پیشه — نبود جز ملامت اندیشه
هر که در خواب حجامت شیشه بزاز — شه از خصم خویشتن ممتاز
یابد از عمر زندگانی سود — در دولت بروی او بگشود
نیست غطاری ار کند در خواب — هست شادی و خیر بی تو اب

گر کند کس پوستین دوزی — شود دشمن صد هزار غم روزی
هر که در خواب کشت سلطانی — رزق او را بود فراوانی
در جهان صاحب صلاح بود — یار از جمله فلاح بود
کفش دوزی کند بخواب کسی — خیر یابد ز هر خویش بسی
خرقه از اهل سلطنت یابد — کوهکن معرفت نیابد
هر که در خواب کوه قیر بدید — است خود عیش و خوشدلی بدید
هر که پندد دکان قماش دری — کوه بیند عشرت شاهی
هر که صیقل شمشیر بخواب بیند — است از یاد جاه فوت شدن
هر که سباغ شد بخواب ورا — باعث محنت و ملال آرا
کیمیا ساختن بخواب بود — کز برایش ابد ای دانا
کیمیا کار کند در خواب — باعث رنج و محنت اصحاب
هر که در خواب کوشک بیند — بیند از ملک و دهر بهری
مسکن رزق است چشمه و چاه — زرگری یاد دشمن است سپاه
قلع هم از بلوت اندر خواب — است حمد طویل و کار تو اب
کیسه سر اجری ار کسی بیند — یا طرب در رزق ها بیند
کیسه خراطه ای بیند غمگین — باعث درد و خود رنج الم
هر که با شه بخواب میوه خورد — میفزاید ورا حشمت و هوش
کیسه بندان که ناید در خواب — است با خیر خواب پیش بود

هر که او کوک بخواب — دولتش باد پیش کاتب
کیسه بیزی فروش اگر بیند — است اسباب نعمت بسیار
گر جواهر فروش گردد کس — است علم و کمال و حشمت بس
هر که در خواب کوه قصدیر — رسدش خوف مرگ بنیاد
هر که برنج هم زند صابون — مشو پس هم از آن شوی افزون
هر که طباخ گشت بخواب طعام — میرسد زود کار انجام
هر که صوابزی کند در خواب — گفته اند او زهم عذاب
سقف ایک یا که قالوده — گفته از حرص و کبر آلوده
هر که بندد بخواب خیمه بنات — یابد از محنت زمانه نجات
صیقل آهنین چو سازد مرد — گر بود بی بخواب ای سرمد
است تغیر خواب از بهر زن — نزد ارباب معرفت سخن
بندد سرو چنار آرد بار — است در خواب عیش عمر دراز
که درختی کند بهر عمری — بر نشستن بهیچکس ضرری
چه بود بهتر از گل و گلزار — گر نماید بخواب ای هشیار
است تغیر خواب عیش طرب — گفته افزون کمال علم و ادب
گر نماید بخواب ناگه گنج — صاحب فقر را شکوه کند
هر که بیند بخواب دریا را — لشکر موج آب دریا را

گر دگارش او را گر نبخشید | مال و اموال سروری نبخشد
هر که پیند بحر وقت خرد | پس ز بحر آورد پر دل لؤلؤی
صاحب علم و کیمیا گهی | چنار از نیازمندی گردد
هر که در بحر زد خوشی لبکت | بشود در رتبه تمامش لبت
گر خود آب بحر بیرون شد | از غم روزگار مامون شد
هر که پیند دو شمع در شب تیغ | هر دو حواسش کشد بیارامش
از ضیای بصر نماند باز | هر دو چشمش سیاهی آرد باز
هر که پیند منار نور اجتهاد | رود اسباب طالبش برباد
دید مسجد اگر خواب بخواب | مذهب از شاعران شود نایاب
هر که پیند بخواب خضر بهار | گهی از جانی عمر برخوردار
خضر پایز عشرت زنش ما | انگبین عیش در دهانهای بط
بس زمستانی بزمستان | هر دو بخت لبو بخواب بیان
هر که او مرد لبو زن گهی بیند | عاقبت از دوات اهل فن گهی بیند
هر که زن لبو مرد پیند در خواب | شود از بحر فیض گوهر یاب
هر که در خواب بازد او عمش | مکرمت یابد از صغیر و کبیر
هر که در خواب بیند لعس طراب | خارج از ربع و محنت خطراب
هر که در خواب گل بیابد | یابد از هر غمی شکیب
هر که در واقعه شود عریانی | شودش آنچه را راز نهانی

هر که تجار در خواب بقماش | یابد اسباب حشمت و تمکین
هر که در خواب بیند برج حمل | یابدش از زیاد دین و دول
برج ثور از بخواب نماید | عقده از کار بگشاید بر
برج جوزا اگر به بیند یار | سفرش رو نمود و در راز
سرطان را بخواب دولت دان | اسد ثعلبه تو عشرت دان
قوس در خواب قوت امر بست | میدی بخت زبون و چشم زبان
دلو سر کشه کبش همچش آید | بگذرش و کام نشاید
حوت سازد ز جای رفت زدلم | بچد و صبر باید و دامن
سکر لبه که با غم ایام | نسخه خواب کش جمله تمام
این عمارت بصدق شد آباد | باد از مار روان او خرسند

سی کلام حسان بن ثابت	در مدح امیر المومنین
قال لی قل لبعد مدة	ذکره یخمد نار موجده
قلت لا اقدم فی مدح امرء	ضار ذو لب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بکفی یده	قد احس القلب ان قد برده
وعی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده
انا عبد لفتی انزل فیه	هل اتی الا متی اکمله اکمله الی متی
ملعون جهنمی ابا بکر لعین	
مدان سلک ثلثا عمر اربعین	
عثمان پلید بابه عفان	
این جمله ذنبیات اسما اسمین	

دوش در مجلس عمر تنیز بر مائدهٔ شمع را بکشت نقش دیوار مجلس خفت

باسم الله	باسم معبودی
نام او بر ورد هر صبح و مساء مطلوب	نقد هر مشتبه را محک نامش بود
نام او بر هر دو عالم دان بابی	نام او در هر سبب هر مسبب

Bibliothèque nationale de France

مشتمل است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده است
نقل نموده حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که فرمود
هر کس واقعه در خواب بیند حکم آن از ایام ماه بان طریق معلوم میشود
واقعه بر دو قسم است صحیحه و غیر صحیحه و واقعه صحیحه بر هفت قسم میگردد بچهار قسم
اول انکه در کمال خوبی باشد آن وقت و دوم هر ماه که دوم انکه خواب
صحیح و آن ششم و هفتم و هشتم و سی ام است سیم انکه صحیح است و تعبیر آن
تعویق دارد چهارم و پنجم و پانزدهم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم
چهارم انکه آنچه در خواب دیده شده در بیداری زود میدهد نهم و هشتم و
و پانزدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیست و هفتم است و واقعه غیر صحیحه هم بر چهار
قسم است یکی انکه اثری بر آن مترتب نمیگردد و آن یکم و دهم و سیزدهم
و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و نهم است
و دیگر انکه برعکس میشود و آن دوم و سیم و بیست و چهارم است
و در روایت حضرت سلمان رضی الله عنه وارد شده است که اگر در روز
ششم ماه خوابی دیده شود بعد از یکروز و زیاده روز تعبیرش ظاهر گردد
و اگر در روز پنجم خوابی دیده شود اثرش در آن روز ظاهر گردد

اگر در روز دهم دیده شود تا بیست روز ظهور آید و اگر در روز
یازدهم دیده شود تا بیست روز اثرش روشن شود و اگر در روز
سیزدهم دیده شود تا نه روز بعمل آید و اگر در روز چهاردهم دیده شود
بعد از بیست و شش روز اثرش بخشد و اگر در روز پانزدهم دیده شود بعد
از سه روز اثرش بوقوع پیوندد و اگر در روز شانزدهم دیده شود بعد
از دو روز اثرش معلوم گردد و اگر در روز هفدهم دیده شود در
آن روز اثرش بوقوع انجامد و اگر در روز نوزدهم خوابی دیده شود
در همان روز اثرش ظاهر گردد

در هر شب غروب ماه بدین موجب است

اول ۵ دقیقه | دوم ۱۵ دقیقه | سیم ۲۶ دقیقه | چهارم ۳۳ دقیقه | پنجم ۳ ساعت ۲۵

سیم ۴ ساعت ۳۳ | هفتم ۵ ساعت ۴۲ | هشتم ۶ ساعت ۵۱ | نهم ۷ ساعت ۲۴ | دهم ۸ ساعت ۳۳

یازدهم ۱۰ ساعت ۳۳ | دوازدهم ۱۱ ساعت ۲۵ دقیقه | سیزدهم ۱۲ ساعت ۱۶ دقیقه | چهاردهم طلوع آفتاب

طلوع ماه در شب پانزدهم ۱ ساعت ۲۲ دقیقه | شانزدهم ۲ ساعت ۸ دقیقه | هفدهم ۳ ساعت ۲۲ دقیقه

هجدهم ۳ ساعت ۲۵ | نوزدهم ۴ ساعت ۱۷ | بیستم ۵ ساعت ۱۰ دقیقه

بیست و یکم ۶ ساعت ۱ | بیست و دوم ۶ ساعت ۵۲ | بیست و سیم ۷ ساعت ۴۲ | بیست و چهارم ۹ ساعت ۳۰

بیست و پنجم ۱۰ ساعت ۱۵ | بیست و ششم ۱۱ ساعت ۸ | بیست و هفتم ۱۱ ساعت ۵۹ دقیقه | بیست و هشتم آفتاب بر آید و نور شعاع آن

شب سیاه یا انکه اگر ماه کم کند غره خواهد بود

یا نور شعاع آن

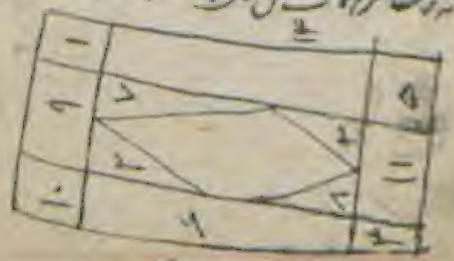

۷۸۵

اهل البیت

رئیس شیعه

ع ف ب ل ا ل ع ف ت

۴۳۱ ف ا م ل ف ا م ۱۱۱

۳۶

محمد باقر و جعفر

۷۸۵

۴۳۲

و طهر کد

رئیس شیعه

ی ع ط ع ر ل ۲

۲۱۹

ی ۱۱۱ ا ف ق ۲

۱۳۲

و امام موسی علی و محمد جواد

۴۳۲

۷۴

طهرا

رئیس شیعه

ت ط ع ی د ا

۶۲۵

۱۱۱۱۱ ل ف

۱۱۵

و النقی و العسکری و المهدی الهادی

۷۴

و در این خواص و از جمیع انتفاع عظیم است حق اسم پوره را در ساعت مشتری و ناظر

سه دایره و مربع و نسبه و بگو زیبوزاده و این مربع با خط نقاده و او در ربع صبح و مسا

اسم نوبت بگو از جمیع مهمات سعی تشریف حضور و آثار مدعی مضمر جمیع کل

۱۰۱۳۹ ربع ۲۵۲۹ کلمه ۲ بحکم سیدها سیه بین الخطوط حرره الله

۲۵۴۰

۲۵۲۹	۲۵۴۳	۲۵۴۲	۲۵۴۷	۱۱۴۵
۲۵۴۱	۲۵۳۸	۲۵۳۰	۲۵۴۲	
۲۵۴۵	۲۵۳۸		۲۵۳۱	۲۵۳۵
۲۵۴۴	۲۵۳۳	۲۵۳۶	۲۵۳۹	بلوح ۱۵ در ۱۵

سبع انجم را در حرکتی کش تلاقی خواند فلیه بر سود و آمد چه اوراق چین کهر فرم بنویسند و نقش

اگر در سر او سی سر و سی سلطنت دارد بنا و ارکان دولت سعی کرد از نقش او خواهد رو ان

حرکاه و کوه بسته از جاری بر داری الصارم کن ۱۵ و حاسع ۱۵ را ثبت

قرعه شتری باز اره باز نشسته چو کلی تو قم چون تاج فرق سرق جاده کد آباد

از دیا بارت از خرج سیم ما نبید چه اوراق چین باز نشسته دارد یقین بدان کد

دارد اورد و سی بنده کان د کهت نسبه

در دیارم

سوره یس را هفت مرتبه که سه آیه آخرش رو که انتهی را میخوانند و در هر
مرتبه اشاره بکاسه آب نقره و آب دهیده بخوانند و دمی و حصیر مزبور قرائی
بخور و صورت خود را بتوبه و باطراف اوطاق بپاشند تا صبح دیگر در هر قربان
کهنه رو بقبله نماز کند سر بسجده و ده مرتبه بعد دائم عمر بر داشته بر هر یک
مرتبه نوبت رنگ را بیش دهن گرفته یکدفعه بسمن را بخواند در گوداند آخرش
اللهم العن عمر ثم ابابکر و عمر ثم عثمان و عمر ثم عمر ثم عمر
ثم عمر بعد از اتمام سر گودی را غلط تک بالعم با بول ریخته از خاک
بر طاسه اول هفت صلوات اخر هفت صلوات بخوانند تهیرات تمام شد
اگر کسی خواهد که به اندک مدت حال او چنین خواهد بود این طلسم را بنویسد
و بند جیب خود بندد هم خود را خواب نبیند ۹ ۱۱ ۱۴ ۲۲ ۸۸ ۹۲ ۱۱۱ ۹ ۲۲ ۵۲۲

۵	۵	۵
۲	۲	۲
۱	۱	۱

بکله حاجتش بر آرد بنویسد و در دست راست کرده حاجت بخواهد
افسون مار زنیه هر کس را که خواند این دعا را در
دل خود خوانده بصورت انکس را بخورد زنه مار گزیده
شفا یابد بلیبا شفیقا نیع در جمله آن غایب شود هر
را سه ماه مرتبه برنگ بخواند و در پیش اندازد حاضر شود و موجود
اگر کسی را خواهد بدوست خود گرداند این آیه را بخوان محرر است
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی له ملک السموات
والارض و ما بینهما و عنده علم الساعة و الیه ترجعون
الخ دیگر خط فرزانه نقطه چهار صد و چهار مرتبه جمعه بر خوا
دو رکعت نماز حاجت گفته یکصد مرتبه صلوات فرستاده
صد مرتبه قل اعوذ برب الناس بخواند بعد از آن مطلب

به تقریب جهت دیگ ق بدین طور بنویسد و در کاسه چینی باطراف نشسته و بنویسد
و در میان جای خراب دو نقره بیاشامد دفعه از هم متفرق شوند خود شش
بنویسد که تفرقه به افتد و دعای که بر نخست جمع که چشم زخم عمل بسته و مرتش
از کاغذ بردارد شسته شد جاءت جمعت اتلفت انفضت

عین المعین سه شب جمعه هر شب هزار مرتبه بخواند که هر مطلبی دارد
الهی قد انقطع رجائی عن الخلق و انت
ذکر شیخ بهائی این قدر است و هر روز را چهار بر ذرات بر دون رهد در حالیکه
بر زمین باکی چهار خط نکاشته و نکته در میان خطوط اربعه بنویسد و این خطوط و نقطه را
جمع سازد اگر جزو زوج فرض ابد پس نیت بقصد و در طرف قبر بر جمله تمام بنویسد و نظر
خط میان گفته هر نقطه هزار مرتبه بگوید صلی الله علیک یا رسول الله الله
مطلب برآورده خواهد شد و خانه را که بدیدند که آن را در یابد و بیرون
از کار تجربه نموده اند و خطوط مثل روشن ست

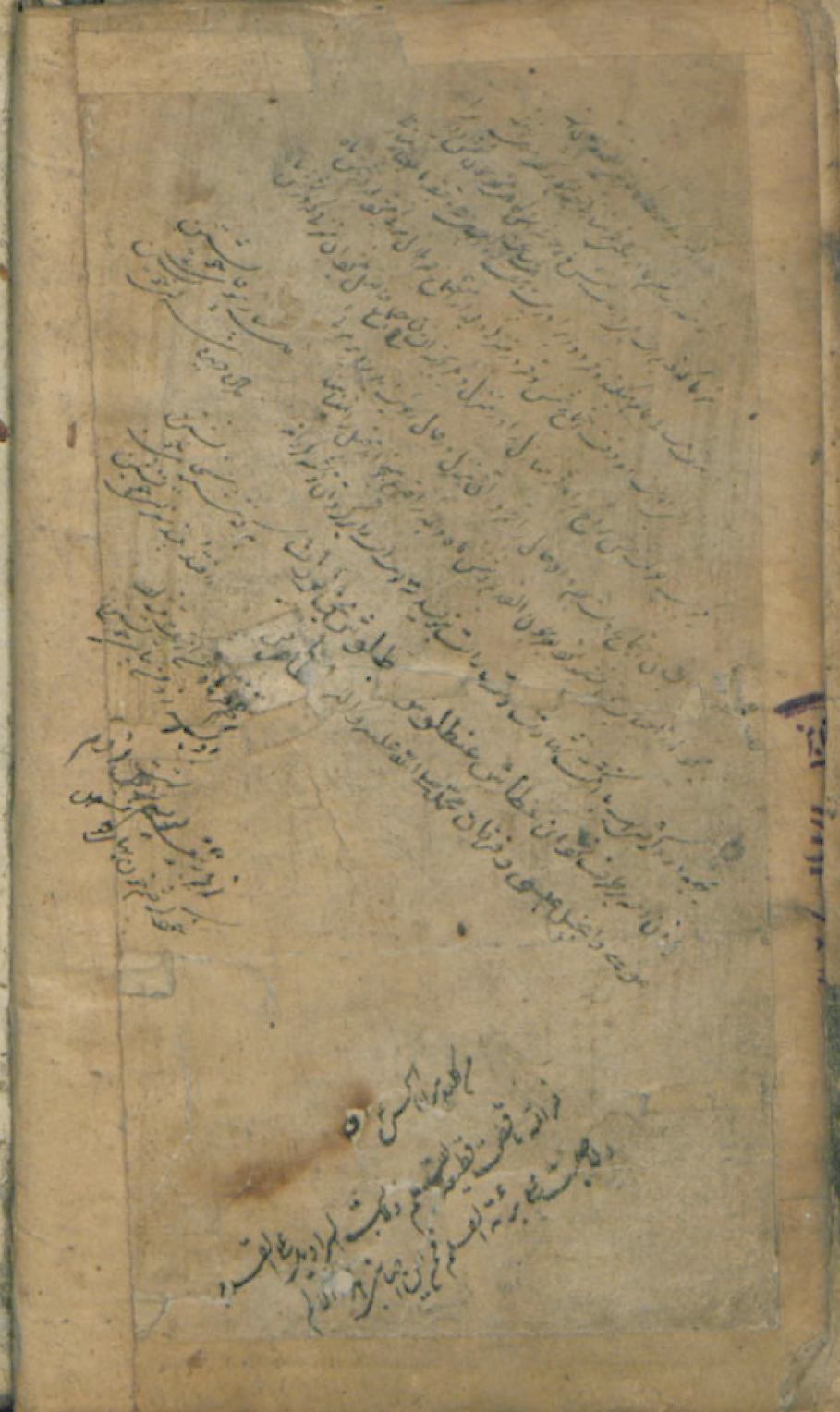

چو مردم از رشک اسمای حویوف در کمان زنده کاذ